تاریخ مختصر ایران

از اول اسلام تا انقراض زندیان

تالیف

پاول هرن

(در حدود ۴۰ سال قبل)

ترجمه با حواشی و تعلیقات

دکتر رضا زاده شفق

از نشریات کمیسیون معارف

طهران ۱۳۱٤ هجری شمسی

مطبعه مجلس

تاریخ مختصر ایران

از اول اسلام تا انقراض زندیان

تالیف

پاول هرن

(در حدود ۴۰ سال قبل)

ترجمه با حواشی و تعلیقات

دکتر رضا زاده شفق

از نشریات کمیسیون معارف

طهران ۱۳۱۴ هجری شمسی

مطبعه مجلس

بنام خداوند بخشنده مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقعیکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه زمامدار امور ریاست وزراء وآقای سلیمان اسکندری وزیر معارف بودند برای مساعدت با نشر معارف بامر و اشارهٔ مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب ازده نفر باسم کمیسیون معارف ازآقایانیکه اسامی آنها درصفحهٔ مقابل ذکرمیشود معیّن و منتخب شد تا دراین امر تبادل نظر نموده اقدامی راکه مفید ولازم میداند بکنند.

هیئت مزبور پس ازمطالعات لازمه نظامنامه‌ای نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه درنظامنامه مقرّر است اعانه هائی جمع‌آوری کند و آنرا در امور معارفی عام‌المنفعه بطور الاهمّ فالاهمّ بترتیبی که کمیسیون بنسبت وجوه جمع آوری‌شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق درابتدای کار مبلغ هشتادو نه‌هزار و هفتصدسی ریال و پنجاه دینار اعانه جمع آوری گردید ومطابق نظامنامه دربانك گذاشته شد تادرموقع لازم بترتیب مقرّر بمصرف برسد.

کمیسیون قبلاً در نظر گرفت وسائل تألیف و ترجمهٔ بعضی از کتب مفید که قابل استفادهٔ محصّلین مدارس وسایرین باشدفراهم و ازمحل اعانهٔ جمع‌آوری بطبع رسانیده منتشر نماید. کتبی که تا کنون از طرف کمیسیون تألیف وترجمه شده و بطبع رسیده بقرار ذیل است:

۱ ـ کتاب الفباء تألیف آقای مهدیقلی هدایت ،
۲ ـ کتاب قرائت برای سال اوّل مدارس « «
۳ ـ کتاب رهنمای آموزگاران « «
٤ ـ کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای عیسی صدیق ،
۵ ـ تاریخ ملل شرق و یونان ، ۱٤ ریال
٦ ـ تاریخ رُم ، ۱٦٫۵ «
۷ ـ تاریخ قرون وسطی ۲۰ «

۸ - تاریخ قرون جدید ،	۲۰	ریال
۹ - تاریخ قرن هیجدهم وانقلاب کبیر فرانسه وامپراطوری ناپلئون ،	۳۰	«
۱۰ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اوّل ۱۱ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوّم	در دو جلد ۵۰	«
۱۲ - تاریخ نادرشاه ،	۵	«
۱۳ - چنگیز خان ،	۹	«
۱۴ - سیاحت نامهٔ فیثاغورس درایران.	۵	«

اینك کتاب تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام که نسخهٔ مطبوع آن بموقع انتشار گذاشته میشود پانزدهمین کتاب ازدورهٔ نشریّات کمیسیون معارف است.

اعضاء کمیسیون ازاینکه در مرحلهٔ توسعه اطّلاعات وتهذیب افکار قدمی چند پیشرفته و در نتیجهٔ جدّیت متمادی خدماتی انجام داده‌اند بسی خشنود بوده و امیدوارند درآتیه نیز بنشر کتب نافعه موفّق شوند وحتّی‌الامکان بترتیب مؤثّر و سودمندی که در نظر دارند وسایل استفاده را فراهم آورند. رئیس کمیسیون معارف

محمود علامیر

اسامی اعضاء اوّلیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجّی نام خانوادگی آقایان

آقای سلیمان میرزا اسکندری	آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی
مرحوم میرزا احمد خان بَدِرْ (نصیرالدّوله)	آقای حاج میرزامحمودخان علامیر(احتشام السّلطنه)
آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیر الدّوله)	آقای دکتر محمّدخان مصدّق(مصدّق السّلطنه)
آقای میرزا حسینخان پیرنیا(مؤتمن الملك)	مرحوم میرزا اسمعیل خان مرتضائی (ممتازالملك)
آقای میرزا سیّد محمّد خان تدیّن	آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبرالسّلطنه)

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان اسکندری	آقای احمد سعیدی
آقای یوسف اعتصامی	آقای ارباب کیخسرو شاهرخ
آقای حسن پیرنیا	آقای محمود علامیر
آقای سیّد محمّد حجازی	آقای مهدیقلی هدایت
آقای ابراهیم حکیمی	آقای رضاقلی هدایت

حاصلات فروش کتب مشروحه فوق بمصارف تألیف و ترجمه و طبع کتب سودمند دیگر خواهد رسید.

دیباچه

قرن نوزدهم میلادی قرن ظهور شمارهٔ بزرگی ازدانشمندان شرقشناس و ایران شناس آلمانی بود که تحقیقات و تتبّعات موشکافانهٔ آنهادر تاریخ و زبان و ادبیّات ایران بی گزاف نمونهٔ کامل ترقی علوم وپیشرفت هوش و دانش در عصر ما است.

ذکر نام این بزرگان که بعضی از آنها مانند « **زاخاو** » و « **مارکوارت** » و « **نلدکه** » تاسنوات اخیر زنده‌بودند خودفرصت دیگر وموقع بهتری میخواهد تاحق‌آن استادان‌بزرگ چنانکه شاید گزارده‌آید.

یکی ازآن دانشمندان **پاول هرن** « Paul Horn » مؤلف مأسوف‌علیه‌این رساله بودکه اینك برحسب دستور کمیسیون محترم معارف ترجمهٔ فارسی آن تقدیم هموطنان محترم میشود. **پاول هرن** تالیفات ورسالات دیگر سودمند در تاریخ ادبیات و زبان و لغت ایران انتشار داده که جمله دلیل باهر وقوف ودانش پژوهی او است.

هرن رسالهٔ حاضر راکه‌خلاصه تاریخ ایران بعداز اسلام است‌برای منضمّ شدن بکتاب معروف فقه‌اللغهٔ ایران که مجموعهٔ تحقیقات عدّه‌ای از مستشرقین بزرك است تألیف نموده وازاین‌لحاظ نظرش باختصار بوده است، با اینهمه چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه خواهند کرد گذشته از آنکه اجمال خوبی ازتمام تاریخ بعداز اسلام ایران تهیه کرده، بعض مطالب ناگفته ونکات ناشنفته نیز در طی فصول این کتاب کوچك‌بیان نموده که بارزش وسودمندی آن‌می افزاید. چیزیکه دراین کتاب بسیار مفید است وبرای تتبّع درتاریخ ایران ضرورت دارد آمدن‌نام تألیفات مهم شرقی‌وغربی راجع بموضوع است در آخر هر فصل و هیچ دانشمندی ازآن بی نیاز نخواهد بود.

چون در ضمن ترجمه نامها و مطلبهائی پیش آمد که محتاج توضیح بود و در یکی دو جاهم مختصر زلّتی درقول مؤلف مشهود گشت ناچار بضمّ حواشی پرداخته ودرآن ضمن گاهی‌یکی دو خلاصهٔ تاریخی نیز بتوضیحات افزوده شد و محض مزید فایده‌یك فهرست‌طبقات سلاطین‌و امرابافهرست کتابهاونامهابآخر کتاب الحاق گردید.

در خاتمه لازمست گفته شود که‌اصل کتاب سلسله وقایع را تا اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه‌آورده ولی‌چون تاریخ‌آن‌سلاله درکتاب کامل‌نبودقسمت‌قاجاریان ازطرف کمیسیون محترم حذف شد.

طهران - ۱۳۱٤، **دکتر رضازاده شفق**

تاریخ

ایران بعد از اسلام

فهرست مندرجات	صفحه
مقدّمه	۲
۱ – اوضاع عمومی ایران در زمان فتح عرب و بعد از آن	۹
۲ – قیام مختار در کوفه	۱۵
۳ – مأمون و ایرانیان	۱۷
٤ – بابك و ساجیان آذربایجان	۲۱
٥ – طاهریان	۲٦
٦ – صفّاریان	۲۸
۷ – سامانیان	۳۲
۸ – علویان در طبرستان	۳۷
۹ – زیاریان و بویان	٤۱
۱۰ – محمود غزنوی – سلجوقیان – حشّاشین	٤۷
۱۱ – مغول در ایران	٦۷
۱۲ – تیمور و اخلاف او	۷٥
۱۳ – صفویان	۸۲
۱٤ – حکومت افغانها در ایران	۹۸
۱٥ – نادر شاه	۱۰۰
۱٦ – زندیان	۱۰٦
فهرست خلفا و امراء و سلاطین که در کتاب ذکری از آنها هست	۱۱۰
فهرست نخبه نامها	۱۳۲
فهرست کتابهائیکه در ترجمهٔ این تاریخ رجوع بانها شده :	
ا ــ کتابهای اسلامی	۱۳۸
ب ــ کتابهای اروپائی	۱٤۲

بسمه تعالی

مقدمه

مؤلّف این کتاب اعتراف میکند که این تاریخ ناقص و نارساست و اگر ضرورت درکار نبود این اقدام را نمیکرد. درصورتیکه تاریخ مختصر بعد ازاسلام ایران بسبك علمی خوبی درقاموس العلوم انگلیسی[1] ثبت شده جا داشت که در کتاب فقه اللّغه ایران[2] هم این چنین خلاصه تاریخی نوشته شود با اینکه پیداست انجام این وظیفه بس دشوار است.

باید گفت هنوز تألیف یك تاریخ مفصّل و کامل ایران که جایگیر کتاب ملکم خان[3] باشد تقریباً محال بنظر میآید زیرا مقدّمات برای تهیّهٔ چنان تاریخی فراهم نیامده و قسمتی از مآخذ های مهمّ هنوز بشکل نسخه های نادر خطّی مانده

۱ - قاموس العلوم انگلیسی معروفترین قاموس عمومي دنیا است، این کتاب مشهور نخستین بار بسال ۱۷۶۸ درسکوتلند انگلستان در سه جلد طبع شده وبتدریج بمجلّدات آن افزود وتاجنگ عمومی یازده چاپ خورد و این طبع یازدهم در بیست و نه جلد انتشار یافت. آخرین طبع آن طبع چهاردهم است که حاوی جدید ترین مطالب علمی و ادبی وتاریخی و دیني وسیاسی و دیگر فنون است و در تألیف آن سه هزار تن از نامیان علماء وسیاسیّون عالم شرکت کرده‌اند و آن در بیست و چهار جلد بخطّ ریز است که هر جلد قریب هزار صفحه دارد، جلد بیست وچهارم مشتمل فهرست عمومی و نقشه های متعدّد و مفید میباشد.

۲ - فقه‌اللّغه ایران کتاب مفصّل نفیسی است در دو جلد که از طرف عدّه ای از مستشرقین درجهٔ اوّل آلمان در سالهای ۱۹۰۴-۱۸۹۵ تألیف یافت وآن محتوي تحقیقات علمی بسیار مفید لسانی وادبي وتاریخی مربوط به‌ایران است که این تاریخ مختصر ایران هم از آنکتابست (رجوع شود بفهرست کتابها) [2].

۳ - اسم صحیح این شخص ملکولم Sir John Malcolm بوده که درزمان فتحعلی‌شاه بسمت نمایندگی انگلیس بایران آمده وتاریخ ایران را بزبان انگلیسی تألیف کرده و آنرا در سال هیجدهم سلطنت فتحعلی‌شاه یعنی حدود ۱۲۲۹ هجری تقریباً بختام آورده‌است، بعدمیرزا اسمعیل حیرت نام آنرا در بمبئي بفارسی ترجمه نموده (رجوع شود بفهرست کتابها) [1].

و بدست آوردن آنهم بر هر کسی آسان نیست . فقط ملاحظات و تحقیقات متفرّقه بطور پرا کنده موجود است که میتوان از آنها استفاده نمود. از آنجمله است مطالب فهرستهای نسخ خطّی کتابخانه‌ها مخصوصاً فهرست (ریو) [1] .

کسی که میخواهد امروز تالی ملکم خان باشد مجبور است از وقایع ادوار کوتاه تاریخ ایران حتّی از حالات حکومتهای کوچك محلّی نیز اطّلاع حاصل نماید، مثلاً از ظهور حکومت الغ باربیك (که مدّاحی او را پادشاه نیز نامیده) اطّلاع حاصل کند. این شخص با انقراض حکومت پهلوانیان [2] کسب اقتدار کرده و درقلعه کوچك فرّزین* مقرّ یافته بود (رجوع کنید: بفهرست نسخ خطّی فارسی در بریتیش موزیوم تألیف رُیو، ج ۱، ص ۱۵۸).

بدیهی است که تهیّهٔ یك تاریخ با این گونه دقت و تفصیل عمری زحمت لازم دارد و در اینموقع منظور اصلی تألیف یك ملخص تاریخی است که امیّد است ازین مؤلّف ساخته شود ومطلوب واقع گردد. این مختصر در نظر اشخاصیکه

---

۱ - این فهرست مرکّب است ازسه جلد اصلی ویك جلد متمّم وبرای تاریخ وادبیّات ایران از بهترین مأخذهاست زیرا گذشته از اینکه مؤلّف آن اسم و عنوان قریب دوهزار و هفتصد نسخه خطّی فارسی موجود در (بریتیش موزیوم) لندن را بتفصیل ذکر کرده و نام و نسب مؤلّفین را شرح داده نیز معلومات تاریخی مختصر و مفیدی در هرمورد بر آن الحاق نموده است (رجوع شود بفهرست کتابها)[3] .

۲ - بنا بروایت ابوالشرف ناصح جرفادقاني مترجم تاریخ یمینی که معاصر ومدّاح الغ باربیك بوده بعد از وفات محمّد بن شمس الدّین ایلدگز (۵۸۱ هجری) از اتابکان آذربایجان الغ بار بیك آی اُبه ازغلامان اتابك مذکور با همدستی زبردست دیگری موسوم بهغازی بیك آیْدُغْمُش برضدّ مدّعیان حکومت و ظاهراً بقصدحفظ سلطنت درخاندان اتابکان بر خاسته وقلعه فرّزین* را مرکز کار خود قرارداده بود. مقصود مؤلّف از پهلوانیان اتابکان آذربایجان است. لقب محمّد بن شمس الدّین دویّمین حکمران این سلسله جهان پهلوان بوده وگویا بهمین مناسبت بعضی حکمرانان این سلسله را با لقب پهلوان عراق میخوانده اند (کتاب التّوسل الی الترسّل [۴] ص ۷۹-۷۸) ولی اطلاق تسمیه پهلوانیان بتمام سلسله حکمداران این خاندان در تواریخی که دسترس بود دیده نشد. مؤسّس اتابکان آذربایجان شمس الدّین ایلدگز از غلامان سلاجقه عراق بود و درحدود ۵۳۱ درآذربایجان بحکومت نشست، درزمان اخلاف او عراق نیز تابع آنها شد.

* - فرّزین بافتح اوّل و تشدید ثانی وکسر زا و یاء ساکنه ونون نام قلعه ایست در حدود دروازه کرج مابین همدان و اصفهان «یاقوت».

در اقسام و جزئیّات تاریخ ایران بصیرت دارند بسیار ناقص جلوه خواهد کرد زیرا نظر من بکلّیّات بوده و از کتب و مآخذی که دیده یا خودم آنهارا تدوین و تصحیح نموده ام تنها خطوط اساسی را گرفته ام و اگر کسی که از من بیشتر واقف است تاریخ بهتری بوجود آورد البتّه موجب امتنان خواهد بود .

از یك زبانشناس السنهٔ قدیم یونان و روم هیچوقت مردم انتظار تألیف تاریخ یونان و روم را ندارند ولی از مستشرق هر گونه چشم داشت در میان هست و با اینکه منطقه کار و معلومات یك ایران شناس از آن یك یونان شناس یا لاتین دان وسیعتر است باز اورا فقط بچشم یك متخصّص می بینند . از طرف دیگر زبان شناسان یونانی و لاتینی را کتابها و مصالح گوناگون دسترس است ولی کسیکه مثلاً در زبان فارسی جدید تحقیقات میکند کتابها و مصالح مقدّماتی را هم خودش باید تدوین و تألیف نماید . تا یکنفر تنها این گونه کار کرده و تهیّه مقدّمات نماید عمرش میگذرد و مویش سفید میشود و مصالح بسیار سودمندی را که فراهم آورده بود بکار نبرده دار فانی را بدرود میگوید، آنگاه اگر هم این تحقیقات بدست کسی افتاد سودی بر وی نمیآرد اینك ثمرهٔ کار چندین ساله یکباره بهدر میرود و بدیهی است که اینگونه خسارت در وادی شرق شناسی که علم تازه ایست بسیار مؤثّر و محسوس است زیرا تحقیقات تازه در مشرق زمین خیلی محدود است . باید گفت بعض تألیفات مخصوصی راجع بقواعد السنهٔ شرقی مانند آنهائیکه دربارهٔ یونانی و لاتینی نوشته شده است نهایت لزوم را دارد ولی در این مورد ما باید آنگونه خدمات را بشاگردان مدارس مشرق زمین واگذار کنیم و در واقع جادارد موضوعهائی از این قبیل در آن مدارس بطور مسابقه بمحصّلین معیّن گردد تا در آن بابها تحقیق و مطالعه نمایند. شاید تأسیس اینگونه مدارس بمناسبت مآخذ و کتبی که هست در قاهره و هندوستان آسانتر دست دهد . مطلب دیگر که در تألیف علوم شرقی بنظر میآید عبارتست از: لزوم واهمیّت تهیّه فهرست در خاتمهٔ کتب

مثلاً کتابی مفید مانند مرآت البلدان محمّد حسن خان [1] نبایستی بدون فهرست اعلام انتشار یابد وناچار اشخاصی درتهیّهٔ چنین فهرستی میتوانند ازعهده‌برآیند. اگر فهرست اعلام یاقوت طبع وُستنفلد [2] نبود ده یك فائده ای که حاصل است بدست نمیآمد، اینکه کتاب حاج خلیفه طبع فلوگل را دو باره در مشرق چاپ کرده وجلد آخر آنرا حذف کرده اند میتوان گفت‌قسمت بهتر کتابرا بدور انداخته اند [3]. دراین مختصر که اینجانب بتهیّهٔ آن‌قیام نموده ام همین‌عمل‌اختصار و تلخیص کار سختی‌است، با اینهمه دقّت کامل در آن بکار رفته. در مواردیکه بزعم‌مؤلّف موضوعهای نسبةً تازه‌ای درمیان بود مطالب‌قدری مشروحتر مذکور افتاد. نیز در تعیین سنوات تاریخی در جاهائیکه روایات دیگر هم موجود بوده‌است بذکریکی که بنظر مؤلّف صحیح‌ترآمد اکتفاءشد ولی‌خواننده نبایداین

۱ - محمّد حسن خان پسرحاج‌علیخان مراغه ای ملقّب باعتمادالسّلطنه معاصر ناصرالدّین‌شاه واز درباریان وی بود، مجلّدات زیادی در تاریخ وجغرافی تألیف کرده یا دستور تألیف آنها را داده. مرآة البلدان جغرافی است که از معجم البلدان یاقوت‌اقتباس نموده وجلد اوّل آنرا بسال ۱۲۹۳ هجری تألیف کرده است، چند جلددیگر برآن افزوده ولی درآنها رعایت ترتیب نکرده ازجغرافی بتاریخ و از تاریخ بجغرافی منتقل شده.

۲ - شهاب الدّین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی‌الرّومی البغدادی تألیف مهمّ جغرافیای خود را که موسوم است به معجم البلدان ودر ۲۸ کتاب مطابق بیست و هشت حرف الفبا نوشته شده بسال ۶۲۱ تمام‌کرده، کتاب مزبور تنها از لحاظ معرفت تمام بلاد مهمّ‌تاریخ اسلامی‌مفیداست بلکه اسامی‌عدّهٔ زیادی ازمشاهیر هرشهر وقصبه نیز درآن‌آمده وازاین‌حیث بقیمت آن‌افزوده‌است، چاپ اروپای این کتاب بهمّت وستنفلدآلمانی Wustenfeld درشش‌جلد است وفهرست کاملی‌دارد. تألیف دیگرنامی وسودمندیاقوت عبارت‌است‌از: ارشادالاریب في‌معرفةالادیب‌مشهور به معجم‌الادباء که محتوی اسامی وشرح حال مشاهیر ادبای اسلام است (رجوع بفهرست کتابها) [٤].

۳ - مصطفی بن عبدالله مشهور بحاج خلیفه وکاتب چلبی از مؤلّفین نامی عثمانی قرن یازدهم هجری‌است، تألیف معروف او که مقصود مؤلّف است موسوم است بکشف الظّنون عن اسامی الکتب والفنون. مؤلّف در جمع آوری اسامی‌کتب اسلامی و شرح و تعریف آنها در این‌کتاب بیست سال زحمت کشیده و بالغ بر چهارده هزار ویانصد کتاب عربي و فارسی و ترکي‌را نام‌برده، کشف الظّنون چاپ مشرق و اروپا دارد و چاپ اروپا باهتمام مستشرق آلمان فلوگل Flügel در هفت جلد بزرگ بعمل‌آمده، وفات حاج‌خلیفه بسال ۱۰۶۷ هجری دراستانبول اتفاق افتاده، ویرا در تاریخ وجغرافي‌و تراجم احوال تألیفات دیگری‌است.

روّیه را همیشه دلیل صحّت تواریخ این کتاب شمارد، بسا میشود که سنوات دیگر درست‌تر میآید. راجع باین قسمتها مؤلّف از کتاب موسوم به « اسلام درمشرق و مغرب زمین » تألیف موللّر [1] استفاده زیادی کرده چنانکه در طیّ مطالب متن دیده خواهد شد.

درپایان ادوار مختلفه ذکر خلاصه ای از کتب ومراجع خطّی فارسی سودمند دیده شد. گرچه از شرح طبع و ترتیب آنها احتراز و این کار بعهدهٔ فهرست ها واگذار گردید. بدیهی است تمام نسخ که مذکور افتاده بدست مؤلّف نرسیده نهایت ذکری ازآنها شده تا دیگران حتّی الامکان رجوع نمایند، مثلاً محقّق اختصاصی باید بمطالبی که در مجالس المؤمنین [2] راجع بسادات مشعشعین خوزستان و کوه گیلویه چنانکه در ص ۱۳۱ یادداشت ۲ فهرست مورلی آمده است رجوع نماید و ما در اینجا متعرّض بذکر آن نشده ایم. دراستفاده از فهرست های مختلف از

۱ - این کتاب از تواریخ بسیار مفید وجامع اسلام است، مؤلّف آن اوگوست موللّر درتاریخ اسلام اهل خبره ودارای ذوق وبصیرت بوده، دراین رشته ازپیش قدمان محسوب ودر ردیف [شپرنگر] و [نُلدکه] و[مویر] معدود است، تألیف مذکور اوّلین بار بسال ۱۸۸۵ میلادی دردوجلد بزرگ انتشار یافت و این نیز نگفته نماند که موللّر درنتیجه تحقیقات خودحضرت محمّدص را دردعاوی نبوّت خویش صادق میداند چنانکه دراین باب استاد نُلدکه هم باوی هم عقیده است.

۲- مجالس المؤمنین کتاب مفیدی است درشرح حال مشاهیر شیعه ازاوّل اسلام تا دورهٔ صفویه و تالیف آن درسالهای ۱۰۱۰ - ۹۹۳ یعنی درزمان صفویه بعمل آمده، مؤلّف آن نورالله بن سیّدشریف المرعشی شوشتری معروف بقاضی نورالله شوشتری از وطن خود بهندوستان رفته ومجالس المؤمنین را درآنجا درشهر لاهور تألیف نمود، این کتاب نفیس مرکّب است ازیك مقدّمه ودوازده مجلس که حاوی شرح حال امراء و بزرگان و سلاطین و شعراء و ادباء و مشاهیر شیعه است. شرح ظهور سادات مشعشع درمجلس هشتم جند چهاردهم این کتاب آمده است. مؤسّس عمدهٔ نهضت مشعشعیان سیّد محمّد بن فلّاح بود ودعوی مهدویّت داشت، درهر صورت وی واولادش ازغلاة شیعه بودند و در مائه یازدهم هجری درحدود خوزستان و بصره و حویزه و واسط تا کوه گیلویه قیامها و جنگها وخونریزیها کردند (برای مآخذ های دیگر راجع باین طایفه رجوع شود بکتاب آثار الشّیعة الامامیّه تألیف عبدالعزیز جواهر الکلام ترجمه علی جواهر الکلام ص۱۹۷-۱۹۶ ایضاً تاریخ خوزستان تألیف آقای کسروی) از فهرست های مفیدی که برای ثبت کتب اسلامی درمغرب زمین انتشاریافته، یکی نیز فهرست مشروح نسخ خطّی تاریخی فارسی و عربی موجود در کتابخانه انجمن آسیائی همایونی انگلستان و ایرلند تألیف مورلی است [4].

امعان نظر بفهرستهای کتابخانه های استانبول هم غفلت نشده . البتّه ذکر سادهٔ عنوان فهرست ها با اینکه از مسکوت ماندن آنها بهتر است زیاد هم مفید نیست، مثل اینکه شخصی درجائی بخواند که در کتابخانه‌ای کتابی موجود است باسم اولاد نامه چنگیز خان و توضیحی دیگر در آن نباشد (اتّفاقاً از این کتاب دو نسخه در کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگاله هست) اگر وقتی یك فهرست مفصّل مفید تاریخی از طرف شِفر [1] انتشار یافت البتّه اطّلاعاتی که در این کتاب داده شده است از روی آن فهرست تکمیل میشود، درخاتمه باید گفت که در این کتاب عناوین آثاری که نسخ خطّی آنها درست معیّن نشده ذکر نگردید .

این نیز گفته شود که یك فهرست مخصوص راجع بکتب موجود در ایران توسّط (شِواب) تهیّه شده M. Schwab:Bibliographie Persanne Paris 1825. و این کتاب بسیار ناقص است و پر از اغلاط چاپ شده.

مأخذهای عمومی تاریخ ایران :

الف ـ کتابهای فارسی (تنها کتابهای مهم ذکر میشود) :

بلعمی : تاریخ طبری (ازمتن عربی طبری بفارسی ترجمه شده ووقایع آن تامرگ خلیفه المکتفی ۲۹۵ هجری آمده و اضافاتی بر آن شده است) .

ابوعمر عثمان منهاج : طبقات ناصری (این کتاب را H. G. Raverty در 1881 ازفارسی بانگلیسی ترجمه کرده و مطالب زیاد دارد، رجوع شود به ج ۲ ص۸۶۸ یادداشت یك وص ۹۳۶ یاد داشت شش .

رشیدالدین طبیب : جامع التّواریخ (تاسنهٔ ۱۳۰۳-٤ میلادی مطابق ۷۰۳-٤ هجری، مأخذ مهمّی برای مغول) .

بناکتی : روضة اولي الالباب (تا آخر سال ۱۳۱۷ میلادی = ۷۱۷ هجري) .

قزوینی : تاریخ گزیده (تا ۱٤۰۵ = ۸۰۸ ه) رجوع بفهرست بودلین [اِته شماره ۳۲] .

ابن معین : فردوس التّواریخ (در ۱٤۰۵-٦ = ۸۰۸-۹ ه تألیف شده) نسخهٔ خطّی خود مؤلف در کتابخانه دولتی پترزبورك است [رجوع به دورن نمره CCL XVII] .

حافظ ابرو : زبدة التّواریخ (تا ۱٤۲۵-٦ = ۸۲۹-۳۰ ه [رجوع : روزن مدرسه السنه شرقیه Inst. Langu. Orients، پترزبورك نمره ۷] .

میرخواند : روضة الصّفا (تا ۱٤۹٤ = ۹۰۰ ه) .

خواندمیر : حبیب السّیر (تا ۱۵۲۳ = ۹۳۰ ه) .

---

۱ ـ Charles Schefer.

فصیح خافی (خوافی) : مجمل فصیحی (تا ۲-۱۴۴۱=۶-۸۴۵ه) در انجمن آسیائی بنگاله هم موجود است [رجوع D۳۷۸ ص ۴۳۹] .

قاضی احمد غفاری : جهان آرا (تا ۱۵۷۵=۹۸۳ ه) .

محمد مصلح الدین لاری : مرآة الادوار و مرقاة الاخبار (تا ۷ - ۱۵۶۶ = ۵ - ۹۷۴ ه) .

عبدالکریم آلخ : زبدة التواریخ (تا ۱۸۰۱=۱۲۱۶ ه)، در زمان سلطنت اکبرشاه در هند عدّه ای تاریخی بنام **تاریخ الفی** تألیف کردند (۲-۱۵۹۱=۱-۱۰۰۰ه)، همچنین درزمان این پادشاه **محمدطاهر سبزواری :** روضة الطّاهرین (تا۱۶۰۲=۱۰۱۱ه)، ایضاً تواریخ عمومی دیگر از طرف مؤلّفین مغولی که مخصوصاً قسمت های راجع بمغول آنها مهم است تألیف یافت [رجوع : تاریخ **الیوت داوسن** Eliot - Dowson] .

حیدرابن علی حسینی رازی : (تاریخ عمومی تا ۱۶۱۹=۱۰۲۹ ه) .

دردورهٔ قاجار نیز تواریخ متعدّد عمومی تألیف یافته ازذکر تواریخی که غالباً از اقتباس والتقاط از کتب دیگر شده مانند **خلاصة الاخبار خواندمیر** (خلاصه ازروضة الصّفا) و لب التّواریخ **یحیی قزوینی** و نظام التّواریخ **بیضاوی** و غیره خود داری شد. ازکتبی که ظاهراً تاریخ عمومی بوده و در حقیقت مخصوص یکدوره اند در ضمن آثار و اخبار آن دوره نام برده شده است مانند: جواهر الاخبار **بوداق قزوینی** که برای دورهٔ صفویّه مفید است . مناسب است در این موقع ازجنّات الفردوس **میرزامحمد** (که جدولهای تاریخ عمومی است تا ۱۷۱۴=۱۱۲۶ ه) ذکری شود [۱] .

ب : کتب اروپائی تاریخ ایران : ملکولم لندن ۱۸۱۵ (که درتحت عنوان : تاریخ ایران نواب سرجان ملکم بفارسی ترجمه شده) .

کتاب دوبه L. Dubeux : موسوم به La Perse (در ضمن L'univers Pittoresque پاریس ۱۸۴۱) .

تاریخ ایران تألیف مرخم :

Cl. R. Markhom A. general Sketch of the History of Persia, London 1874

گلدسمید Goldsmid : تاریخ ایران درقاموس العلوم انگلیسی تحت کلمه ایران جلد۱۸، ص ۶۵۳-۶۳۱ (۱۸۸۵) .

مولر : اسلام در مشرق ومغرب، برلین ۷ - ۱۸۸۵ - ایضاً رجوع کنید به سلاله های اسلامی لین پول Lane Pool: Muhammedan dynasties, London,1894.

---

۱ - برای تفصیل این کتب : گذشته از فهرستهائی که ذکر شده رجوع شود بفهرست نسخ خطّی کتابخانه بودلین تألیف زاخاو وایته .

۱ ـ اوضاع عمومی ایران در زمان فتح عرب و بعد از آن

در سال ۶۴۰ و بقولی ۶۴۱ یا ۶۴۲ میلادی (۲۱ یا ۲۲ ه) دولت ساسانیان بعد از آنکه زیاده بر چهارصد سال حکومت کرده بود در نتیجهٔ جنك نهاوند کـه اعراب آنرا فتح الفتوح نامیدند منقرض گردید و آخرین پادشاه این خاندان بعد از ده سال زندگانی فراری و پس از عقیم ماندن اقداماتی کـه برای بدست آوردن مملکت از دست رفتهٔ خود نموده بود درقسمت شمال شرقی بدست قاتلی طعمه مرك بینامی گردید. با این وقعه گرچه هرگونه عملیات منظّم دولتی برضدّ فاتحین توقیف شد، ولی مخالفت ومقاومتهای محلّی درنقاط مختلف مملکت دوام نمود، زیرا با اینکه اعراب بواسطهٔ لشکرکشیهای بسیاربنقاط بعیدهٔ مملکت راه یافتند وبجای آتشکده های زرتشتی گنبد ها و مناره ها برپا کردند بازسرزمین ایران پهناور تر از آن بود که اهالی دور دست نیز مطیع و منقاد جنگاوران تازی گردند و آئین نیاکان و سلالهٔ شاهان خودرا بآسانی فراموش نمایند. از طرف دیگر مسلمین پیروان دین زرتشت را بتغییردین وادار نکردند و آنها را در ردیف یهود و نصاری محسوب داشتند و بقول قرآن شریف آنهـا را مانند اهل کتاب دانستند و در باقی ماندن در عقیدهٔ اجداد خود مخیّر داشتند. مدّتی بعد بود که دین زرتشت دوباره مورد اعتراض گردید و پیروان او پراکنده و پریشان گشتند و از آزار و فشار سختی کـه از طرف هموطنان مسلم خود میدیدند مجبور بترك وطن شدند وراه هندوستان پیش گرفتند و امروز قریب ۹ هزار تن ازآنها درآن سامان مقیمند وموقع محترمانه ای درآن دیار دارند و قریب ده هزار زرتشتی هم در ایران مخصوصاً در یزد وکرمان اقامت دارند که در پیروی ازدین خود آزادند.

از لحاظ دینی تنافر ایرانیان نسبت بعرب کم بود، حتّی فوج فوج داخل در

دین اسلام میشدند . با اینهمه در سایه همین تنافر جزئی بود کـه مذهب تشیّع قوّت گرفت و ایران را مرکز شیعه و کانون توجه نصف عالم اسلام قرار داد گو اینکه تاریخ تشیّع خالص ایران ازدوره صفویه شروع میکند. همچنین دراثر این تنافر بود که ایرانیان در اغلب احوال ازمعتقدات رسمی اسلامی انحراف جسته بمذاهب وفرق نوظهور گرویدند. (پیزی) در کتاب خود موسوم بتاریخ شعر ایران جلد اوّل ص ۲۷ در تلو عقیده دارمستتر (که گویا در کتاب خود موسوم بتاریخ ایران[1] منطبعه پاریس ۱۸۸۵ـ اظهار کرده) چنین گوید که قبول دین اسلام برای ایرانیها آسان میآمد زیرا کافی بود فقط بجای هرمز کلمه مقدّس الله و بجای اهریمن شیطان و بجای زرتشت ابراهیم خلیل الله گفته و در بقیّه بطور کلّی درعقاید قدیمی خود که بعقاید اسلامی شبیه بود باقی بوده باشند، ولی حقیقت امر اینکه اگر بخواهیم موافق این قول ازحیث بعضی معتقدات مانند عقیده بعث بعد الموت و بهشت و دوزخ وقضا و قدر و نظایر آنها شباهتی را در بین قرآن شریف وآوستا قائل بشویم این شباهتها غالباً ظاهریست واین دودین دراصل نسبت بهم همان اندازه بیگانه اند که گیومرث به آدم یا زرتشت به ابراهیم .

فتوحات و استیلای عرب بموجب آنچه درفوق اشاره شد درنقاطی بمقاومت برخورد و سپهبدان و مرزبانان با فاتحین مخالفت وجنك کردند و بعضی ازحکّام محلّی صلح منفرد نمودند وبا این ترتیب باوجود استقرار خلافت عرب حکومتهای محلّی در ایران وجود داشت ودر واقع تاریخ این مملکت تاظهور سلطنت صفویه که ایرانرا بار دیگر کاملاً متّحد نمود عبارت بود از تاریخ حکومت سلاله هـای متعدّد از نژاد شاهان گذشته یا سلطهٔ غاصبین و غلامان که توأم با خلافت عرب

---

۱ ـ تاریخ ادبیّات ایران تألیف پیزی نه تنها در ایتالیا بلکه درتمام اروپاباحسن انسجام واحتوای مطالب مفید وملاحظات ومطالعات دقیق مشهوراست، مؤلف گذشته ازقسمت تاریخ شعر وشعرای ایران از سبك فارسی و مذهب تصوّف و نفوذ امثال فارسی در زبان ایتالی و مناسبت روحی در بین متصوّفین ایران واروپا بحث کرده(5). مشارالیه آثار دیگردارد که ازآنجمله‌است تاریخ ادبیّات عرب بامنتخبات زیاد . دارمستتر نیز از علما ومستشرقین معروف فرانسه است که کتابها ومقالات زیاد راجع بایران تألیف نموده است و از آنجمله آوستا را ترجمه کرده ومقدّمه‌ای مفید بر آن افزوده . نیز ازتصنیفات مفید او کتاب تتبّعات ایرانی است(6) .

و بعد از انقراض آن در ایران فرمانروائی میکردند و هر یکی بفراخور حال در حدود قدرت خود قسمتی از مملکت را تصرّف کرده و حکومت ارثی بر قرار نموده بعد جای خود را بقویتران از خود باز میگذاشتند.

بعد از وقعهٔ فتح الفتوح اعراب با لشکرکشیهای سریع ری و قومس و زنجان و آذربایجان را بسال ۲۲ ه، فتح وسال دیگر همدان و قم و کاشان و اصفهان را تسخیر کردند[1]. درخصومت ایرانیهانسبت بفاتحین این بس که یکی ازایرانیان موسوم به فیروز خلیفه عمر را در ٦٤٤ میلادی (۲۳ ه) بکشت وسبب ظاهری قتل آن بود که عمر شکایت اورا که از دست صاحبش المغیره پیش او آورده بود اعتنا نکرد[2]. خلاصه آنکه فتح ایران برای عربها کار آسانی نبود و مستلزم جنگهای سخت بود حتّی بعضی جاها را مانند استخر در ظرف سالهای ۲۹ و ۳۰ هجری دوبار تصرّف کردند، مخصوصاً درسواحل جنوبی بحرخزرکامیابی اعراب کمتراز جاهای دیگر بود. دراین قسمتها بعض ولایات مانند دیلم و طبرستان وجرجان (گرگان) در زمان ساسانیان هم نوعی استقلال داشتند و مردمان رشید نستوه این سامان در این موقع نیز حاضر دست کشیدن از آزادی خود دربرابر تازیان نبودند، هم چنین سیادت عرب در ایالات شرقی و شمال شرقی مانند زرنج (سیستان)[3] و هرات

۱ ـ درترتیب فتح شهرها و سالهای وقعه بین مورّخین مانند طبری واقدی وبلاذری و مسعودی ودینوری و غیرهم اختلاف موجود است.

۲ ـ کنیهٔ مشهور این شخص درتواریخ مانندطبری ومروج‌الذّهب مسعودی ابولؤلؤة واسمش فیروز ضبط شده، غلام المغیرة بن شعبه بود، عمررا درمدینه موقع نماز باچند زخم خنجربکشت و این وقعه در اواخر ذی‌الحجّه سال۲۳ اتفاق افتاد. درطبری ومروج‌الذّهب اورامجوسی از نهاوند گفته اند (رجوع شود بتاریخ طبري (٦) وقایع سال ۲۳ و کتاب خلافت تألیف مویر (7) ص ۱۸۷ ومروج الذّهب مسعودی (۷) چاپ فرنگ، ج ٤ ص ۱۹۱ الخ).

۳ ـ زَرَنگه اسم قدیم سیستان است که درکتیبه بیستون آمده، معرّب آن زرنج است وجغرافیون بعد از اسلام آنرا قصبه یا شهری از سیستان شمرده اند (رجوع شود به یاقوت و ابن‌خرداذ به و نزهة القلوب)، مورّخین یونانی درنگیانا ضبط کرده اند، گویا قسمت اوّل این کلمه ازریشهٔ زریا یا دریا باشد، آنگاه درنگیان بمعنی اراضی دریائی میاید وآن بمناسبت حوضه رود هلمند است و در حدود قرن دوّم قبل از میلاد ازاقوام موسوم به سگه باین حدود مهاجرت کردند وبتدریج آن قسمت باسم آنها (سگستان) (عربی سجستان) نامیده شد که سیستان مخفّف آن است.

و خراسان و بلخ و در جنوب شرقی مانند کرمان و غیره پایه نداشت.

قبول کنندگان دین اسلام را امتیازاتی داده میشد ازآنجمله بموجب امری که ازطرف عمر صادرشد حصّه ای از بیت‌المال که ازبابت جزیه و خراج ولایات مفتوحه جمع شده و اضافه بر مخارج مانده بود به نسبت سبقت و حسن خدمت درغزوات میان اسلام آورندگان تقسیم میشد. اگرچه مسلمین حق‌نداشتند در ممالك مفتوحه صاحب اراضی بشوند و از این جهة اشخاصی که دارای زمین و املاك وسیع بودند با وجود زیادی مالیات و سنگینی خراج و جزیه بقادر دین اجدادی را ترجیح میدادند، ولی عامهٔ مردم دسته دسته دین اسلام را قبول میکردند وآنهائیکه درآنمیان هوش واستعدادی داشتند درخدمت تازیان بمناصب بلند میرسیدند و مأموریت جمع مالیات و نظایر آن میگرفتند، حتّی شماره‌ای از دهقانان که ملاکین متوسط بودند و میتوانستند در این موقع نگهبان هموطنان خویش باشند اینگونه خدمات‌را بطمع استفاده ازموقع قبول میکردند ولی بتدریج عدّهٔ عمال بیشتر ازعایدات بیت‌المال شد وسرانجام والی سخت وجدّی عراق یعنی حجّاج امر کرد تامسلمین نیز مانند دیگران جزیه بپردازند[1]. بعد عمر بن عبدالعزیز درزمان خلافت خود (۷۲۰-۷۱۷=۱۰۱-۹۹ ه) این حکم را که بواسطه آن غالبین عرب بحساب مغلوبین‌خود زندگانی میکردند الغاء کرد ولی‌اوضاع هنوز این قبیل اقدامات اخلاقی را مساعد نبود ودرنتیجهٔ این فرمان تازه خزانه خالی شد و عدّه زیادی مرتدّ گشتند، حتّی برگشت ثانوی بقرار سابق حجّاج هم نتیجه

۱ ـ در حکومت حجاج ابن یوسف امورمالیات مختل شد، مثلاً مالیات عراق از صدمیلیون درهم بچهل میلیون پائین رفت و این در نتیجه جنگها و خرابیها و قسمتی هم از اسلام آوردن ایرانیان بود که از جزیه آزاد میشدند. یکی ازاقدامات مالی‌حجاج رجوع بجزیه بود که درمتن اشاره شده. قوانین و احکام که در زمان خلفاء راشدین و حکّام بعد در باب جزیه و خراج صادر شده بموجب شرایط بلاد وپیش آمدها ومقتضیات سیاست گونا گون بوده و براي فراگرفتن تفصیل این مقرّرات گذشته ازکتب‌مهم تاریخی مانند طبری وابن‌الاثیر وبلاذری (مخصوصاً ص ۴۵۱ فتوح‌البلدان(۸) بعضی‌کتب احکام نیزمهم است مانند کتاب الاحکام السلطانیه تألیف علی ابن محمّد الماوردی ـ از تألیفات خارجی رجوع شود بتاریخ خلافت موير (7) و تاریخ تمدّن شرق تألیف کرمر ج ۱ (8) و ترکستان بر تولد (9) ص ۱۸۸).

مطلوب را نداد بلکه سبب نا خشنودی و شکایت مسلمین گردید که الحق برای این قبیل شکایات عذر های موّجه داشتند. بدتر از این وضع مالیات گرفتن عملیّات عمّال درولایات مختلف بود که باصطلاح مورّخین مردم را مانند شتر ماده میدوشیدند و خود میخوردند و این رفتار سبب شد که ایرانیها آزرده گشتند و خصومت آنها نسبت بفاتحین قوّت گرفت، پس بطور کلّی باید گفت دولت عرب در اواخردورهٔ امویان معایب و نواقص زیاد پیدا کرد.

قبول کنندگان اسلام ازملل غیر ازعرب درعالم تصوّر نیز با اعراب مساوی نبودند با اینکه احکام دین مبین اسلام این وعده را برآنها داده بود، اینها مجبور میشدند خود را بیکی از قبائل عرب ببندند و دراین صورت هم آنها را بنظر بندگان میدیدند و آنها مانند بردگان آزاد شده همیشه نوعی رابطه رقیّت نسبت بصاحبان خود داشتند، فاتحین عرب صنعت اسلحه سازی را نسبت بمغلوبین اجازه نمیدادند وآنهارا معمولاً در کارهای کوچك اداری مشغول میداشتند واین ترتیب مناسبی بود زیرا اعراب اصول کشور داری بسیار خوب وآزمودهٔ ساسانی را از خیلی جهات مستقیماً اقتباس کرده وآنرا نمونه گرفته بودند. از خلیفه سلیمان (۷۱۵ = ۹۹ ـ ۹۶) روایت کرده اند که گویا گفته است: شکفت دارم از این ایرانیها که هزارسال فرمانروائی کردند بدون اینکه مارا آنی لازم داشته باشند و ما صد سال حکومت کردیم بدون اینکه آنی ازآنها بی نیاز گردیم (3) [1].

البتّه کشورداری مانندکشورستانی آسان نبود، درست است حجّاج که درفوق از او اسم برده شد با لجاجت و تهوّر مخصوصی که داشت خواست نفوذ ایرانی را پیشگیری نماید وبرای این مقصود بجای مستخدمین ایرانی تازیان را برگماشت و امر کرد ثبت مراسلات دیوانی بعربی معمول گردد و بجای سکه های ساسانی که هنوز رائج بود سکه هائی بنام خلفا زده شود ولی این قبیل مقرّرات تنها درسایه

۱ ـ مقصود این عبارت است «عجبت لهولاء الاعاجم ملکوا الف سنةٍ فلم یحتاجوا الینا ساعةً و ملکنا مأته سنةٍ لم نستغن عنهم ساعةً» نقل ازتاریخ دولت آل سلجوق عمادالدّین کاتب(۹) ص ۵۷.

یك حکومت توانای متمرکز وپایدار میتوانست نتیجه بدهد نه بدست دولت امویان که قوائم آن دچار تزلزل شده بود ودر واقع این قبیل اقدامات از یکنوع حرکات مذبوح ارتجاعی بیش نبود. پس نفوذشدید ایران در ادارهٔ حکومت عرب دوام نمود تا اینکه بتدریج فزونی گرفت و در دورهٔ عبّاسیان بجائی رسید کـه فرقهای اجتماعی بین غالب ومغلوب مرتفع گردید، حتّی ایرانیها بمقامات و مناصب عالی رسیدند[رجوع شود مخصوصاً بتاریخ برامکه](4). اگرچه این اشخاص درظاهر مانند تازیان بودند حتّی زبان آنها که فارسی باشد شمارهٔ زیادی کلمات عربی بخود گرفته بود ولی باز آنها دراعماق قلب خود ایرانی بودند. گذشته ازاین مغلوبین بواسطهٔ ازدواج با عرب بتدریج در ملیّت عرب نفوذ پیدا کردند، اصلاً دین شریف اسلام در دست ایرانیان رنگ دیگری بخود گرفت بحدّیکه بالاخره موقع خاص ومستقلّی برای ایرانیها تأمین کرد. پس توان گفت که از نخست در زیر پوست تازی یك هستهٔ ایرانی پنهان بود وکم کم پرورش میبافت ومیرسید. درواقع این نظیرهمان نفوذایران دردورهٔ استیلای یونان بود که دراین موقع از سر نوتأثیر میکرد، زیرا در آن دوره نیز بظاهر اسکندر مکدونی غالب آمد ولی در باطن تأثیر ایران در یونانیها بیشتر بود. نیز در اینکه روح ایران درادبیّات تازی تأثیر بزرگ وپایانی داشته امروز تردیدی نیست[5] اکنون جای آنست که بعد ازاین ملاحظات کلّی که برسبیل مقدّمه ایراد گردید بذکر خلاصه ای از وقایع مبادرت شود[6].

[1] ـ این کتاب **دارمستتر** مانند کتاب دیگرش درخصوص منابع شعرپارسی:
Les Origines de la poésie persane (Paris 1887) ابتکار ندارد وکاملاً ازتحقیقات اِته استفاده شده ولي طلاقت لسان وسخنپروری مؤلّف این کتابها را بسیار قابل مطالعه کرده بطوریکه حتّي اهل خبره نیز از آن کتابها نقل قول میکنند.

[2] ـ **وان برخم:** املاك وخراج در زمان خلفاء راشدین:
Van Berchem: La Propriété territoriale et l'impôt foncier sous les premiers Khalifes (Génève 1886).

[3] ـ **نلدکه:** مجلّهٔ انجمن آسیائی آلمان جلد ٤٦، ص ٧٦٣، پاورقی ١.

[4] ـ از منابع فارسی مخصوص تاریخ برامکه در فهرستهای نسخ خطّی کتب ذیل مذکور است: **عبدالخلیل یزدی:** تاریخ البرامکه [تا ١٣٦٠=٧٦٢] **ضیاءالدین برنی:** اخبار برمکیان حکایاتی است مأخوذ از عربی.

[5]- رجوع کنید بکتاب تتبّعات اسلامی "Mohammedanische Studien" تألیف **گلدزیهر** Goldziher (1889) - ص ۱٤٦-۱۰۱ فصل عرب و عجم .

[6]- مهمترمنابع اروپائی راجع بدورهٔ استیلای عرب که دراین کتاب بدانها رجوع شد بروجه ذیل است:

وایل : تاریخ خلفا در سه جلد .G. Weil : Geschichte der Chalifen 3 B. Mannheim 1846/51.

فلوگل : تاریخ اعراب تا انقراض خلافت بغداد

G. Flügel Geschichte der Araber bis auf den Sturz des Chalifats von Baghdad Leipzig 1840, 2. Aufl. 1864.

وایل : خلاصه تاریخ ملل اسلامی از زمان حضرت محمّد ص تازمان سلطان سلیم G. Weil

Geschichte der islamitischen Völker von Mohammed bis Zur Zeit des Sultan Selim Stutgart 1866.

فن کرمر : تاریخ عقاید مهمّه دراسلام - مقام الوهیّت ، نبوّت ، دولت ایضاً ازهمان مؤلف تاریخ تمدّن شرق در زمان خلفا در دو جلد ، وین ۱۸۷۵/۷ Von Kremer:

1 - Geschichte der herrschenden Ideen des Islams, Leipzig 1868;

2 - Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, 2 B. Wien 1875/7.

و . مویر : سالنامه های خلفای راشدین از روی منابع اصلی، لندن ۱۸۸۳ - ازهمان مؤلف : خلافت ، ترقّی و انحطاط و انقراض آن ، لندن ۱۸۹۲. W. Muir :

1 - Annals of the early Califate from original sources, London 1883;

2 - The Califate, its Rise, decline and Fall London 1892.

فن فلوتین : تحقیقات دراستیلای عرب وتشیّع وعقاید راجع بظهورمهدی در دورهٔ خلافت امویان .

Von Vloten : Recherches sur la Domination Arabe . . . in Verhandlungen d. Kon. Akademie van Wetenschappen te Amsterdam, Afdeeling Letterkunde, Deel I Nr. 3, 1894.

A. Müller : Der Islam im Morgen und Abendlande 2 B. Berlin 1885/7.

۲ - قیام مختار در کوفه

بعدازآنکه تازیان ایران‌را مسخّر کردند ظاهراً آن سر زمین زیبا جلب توجّه آنهارا نمود، دلیل این مدّعا آنکه سیّاحان زیاد از دیار عرب بدان سامان شتافتند مخصوصاً بعضی از آنها اطّلاعات مفصّل جغرافیائی وغیره جمع و تألیف کرده و از خود بازگذاشتند. نفوذ اعراب در قسمت غربی ایران بالطّبع بیشتر بود و در آن قسمت جای خودرا استوار میکردند و ایرانیان از آنحدود عقب میکشیدند. با اینهمه اوّلین مخالفت مغلوبین برضدّ فاتحین درست در اقصای غربی ایران یعنی در کوفهٔ عراق عرب بعمل آمد.

عقیدهٔ معروف شیعه راجع بخلافت منصوص حضرت علی ع و نامشروع بودن خلافت سه خلیفهٔ دیگر از نخست در ایران بخوبی تلقّی شد. اوّل در سر زمین

ایران بود که فرقهٔ سیاسی مرکّب از دسته های متفرّقه و اصحاب عقاید مختلف تشکیل یافت. برای ایرانی که ازدیرباز بسلطنت و سلاله های شاهی اعتیادداشت قبول کردن خلیفه ای که از خاندان حضرت نبوی نباشد تصوّری بود نپذیرفتنی. بیگانه ترین عقاید بذوق ایرانی عقیدهٔ خوارج بود که آنها در خلافت بلیاقت و انتخاب قائل بودند و از عقاید آنها دور نبود که اگر خلیفه از عهدهٔ تکالیف خود بر نیاید باز خلع گردد. باری مذهب تشیّع در عراق انتشار یافت و دیگرشهرهای بزرگ این ایالت بر آن مذهب گرویدند. در این بین یك عرب نابغه و مشهور یعنی مختار که داعیهٔ وحی هم داشت ازاین فرصت استفاده کرد وبتأسیس حکومت پرداخت، این شخص درسال ۶۸۵ (۶۵ ه) قیام نمود و والی کوفه را دفع کرد[1] و بر تمام عراق تا حدود بصره استیلایافت. ایرانیان کوفه بنام خونخواهی ازقاتلین حضرت حسین ع در این قیام شرکت کردندوبر آنچه تازی بود تاختند وکسی جز ایرانی در کوفه باقی نماند، حتّی اعرابی که دین شیعه را پذیرفته بودند از خطر مصون نبودند، سال بعد مختار با لشکری که بامرخلیفه بجنگ او گسیل شده بود در حوالی موصل مقابله کرد و غالب آمد ولی در ذوالقعده سال شصت و هشت در جنگ با لشکر دیگری مغلوب و کشته گردید و از لشکریان اوشش تا هفت هزار تن اسیر افتادند که بیشتر از آنها ایرانیها بودند و جمله را تازیان طعمهٔ شمشیر انتقام قرار دادند. اینك اوّلین قیام ایرانیان بر ضدّ عرب اینگونه ختام یافت و این وقعه در ایران بعد ها مشهور شد چنانکه وجود «مختار نامه» های مختلف نشان میدهد.

با اینوقعه نفوذ و اهمیّت شیعه ظاهراً ازبین رفت ولی پنهانی در تأثیر خود دوام نمود و بجائی رسید که بتدریج درتمام مشرق ایران طرفداران و پیروان پیدا کرد که تنها مترصّد فرصتی بودند تا بازقیام نمایند، اینهامعتقد بودند روزی حضرت

۱ ـ والی کوفه دراین موقع عبدالله بن مطیع عدوی بود. رجوع شود به اخبار الطوال (۱۰) و کتاب الفرق بین الفرق (۱۱) شرح فرق کیسانیه.

مهدی قائم آل علی ظهور خواهد کرد و سلطنت حقّه را در عالم دو باره استقرار خواهد بخشید و این عقیده بی‌شباهت بعقیدهٔ زرتشتیان نبود که گویند شخصی باسم سئوشیان ظهور خواهد کرد و دین زرتشت را اصلاح خواهد نمود و آن دین جملهٔ جهانرا فرا خواهد گرفت. شیعیان با شکست مختار و جنگ کوفه ازبین نرفتند بلکه همواره در نهان خودرا برضدّ تازیان آراستند وآن سبب شد که بعداً مخالفتها و قیامهای دیگر بر ضدّ فاتحین از هر طرف وقوع یافت.

این فرقه‌ها گذشته ازمسئلهٔ خلافت بعناوین دیگر هم متمسّك شدندوعصیانها و خروجهای متعدّدی که از طرف عمّال خلفا در موارد ضعف آنها بوقوع آمد و مستقیماً بامقاصد ملّی ایرانیان علاقه نداشت بیشتر مربوط بمسائل وسیعتری است که ذکرش در این کتاب مورد نخواهد داشت [1] [1].

[1] کتاب موسوم به مختار پیامبر دروغی تألیف گلدر (Von Gelder) را افسوس ندیدیم.

۳ ـ مامون و ایرانیان

قیام مهمّ دیگر ایران بر ضدّ تازیان و عکس العمل قاطع آنها عبارت بود از

۱ - بعد از شهادت حضرت امام حسین وهلاك یزیدبن معاویه مردمی درکوفه جمع آمدند واز اینکه امام را دعوت بکوفه کرده و بر او وعدهٔ یاری داده بعد وفا ننموده بودند پشیمان شدند واز این جهة موسوم بتوّابین گردیدند و بخونخواهی امام علیه السّلام برخاستند. در این روزگار بود که مختار بن ابي عبيدة بن مسعود ثقفی ظهورکرد. دربادی این‌امر مروان بن معاویة یعني‌مروان اوّل خلافت داشت، ازطرفی نیز عبدالله بن زبیر در حجاز و بصره وحوالی خلافت مینمود، مختار شروع کرد بدعوة باسم محمّد بن علی ابن ابیطالب که ازطرف پدر برادر حضرت امام‌حسین بود، نیز اورا بنام مادرش ابن الحنفیه میخواندند، مروان لشکری در زیر فرمان عبیدالله بن زیادفرستاد و از طرف مختار ابراهیم بن مالك اشتر مأمور شد و در نواحی موصل‌جنگ درگرفت وعبیدالله کشته‌گردید، سپس عبدالله زبیر برادر خود مصعب‌را بجنگ مختار فرستاد واو مختار را بکشت، از طرف دیگر محمّد حنفیه وفات کرد و پسر خود ابوهاشم عبدالله را وصی خود قرارداد و اورا نیز هشام بن عبدالملك بحیلت مسموم ساخت. داعیه مختار که مؤلف ذکر کرده بی اساس نیست، گرچه وی بظاهر دعوت بسوی محمّد میکرد و خونخواهی شهدای کربلارا عنوان مینمود ولی‌گویابعضی مداخلات در دین کرده و دعاوی بزرگ داشته ازآنجمله بدارا تجویز میکرده وخود پیشگوئي‌هائی مینموده که بنا بدعوی خودش توسط امام ویا بطریق وحی باو میرسیده (کتاب الملل والنّحل(۱۲) ص ۱۱۰).

نهضتی که در نتیجهٔ آن عبّاسیان به امویان غالب آمدند و خلافت بر آنها مسلّم گردید. این خلفای تازه اهتمام داشتند دولت ایران وعربرا بچشم برابری ببینند و آنهارا بهم نزدیك سازند[1].

در جنگی که بین امویان وعبّاسیان برپا شده بود خراسان اهمیّتی بسزا داشت زیرا انجا موطن کسی بود که اسباب غلبه عبّاسیان را فراهم ساخت و او ابومسلم بود(1). بعد ازابومسلم شخصی موسوم به سمباذ[2] بخونخواهی وی بر خاست وانقلابی برپا

۱ ـ با وجود شقاوتی که عبّاسیان دربارهٔ بزرگان ایران مانند برمکیان وابو مسلم روا داشتند باز مانند امویان عرب را بر عجم برتری ندادند ودر زمان آنها اصول اداره و مراسم و عادات و البسهٔ ایرانی و تشکیلات دولت ساسانی سرمشق اتّخاذ شد ازآنجمله منصب وزارت را ازایران اقتباس کردند وداخل تشکیلات خود نمودند، خود کلمهٔ وزیر یك کلمهٔ ایرانی است و تلفّظ پهلوی آن وی‌چیره یا و یچیر بمعنی قرار وتصمیم بوده (رجوع: براون تاریخ ادبی ایران (12) جلد اوّل ص ۲۵۵ ، ایضاً «کلّیاتی درتاریخ تمدّن اسلامی» تألیف فن کرمر ص ۳۲ و ما بعد (13)).

۲ ـ بطوریکه در سابق مذکورافتاد مختار ویاران او که غالباً ایرانیها بودند مردم را باسم محمّد بن حنفیه دعوت کردند و او بعد از خود پسرش عبد الله را وصی قرارداد و او را خلیفهٔ اموی هشام بن عبدالملك مسموم کرد، پس شیعیان محمّدبن علی بن‌عبدالله بن عباس (عم حضرت رسول) را امام خود قراردادند وبعد ازاو مردم‌را بنام پسراو ابراهیم خواندند، ابراهیم داعیان باطراف خاصه بخراسان فرستاد؛ ازبزرگان خراسان یکی ابومسلم بودوبقول مورّخین مانند حمزهٔ اصفهانی وی از خانواده های قدیم ایرانی بود، ابو مسلم بقول تاریخ الفخری مردي بود مهیب و داهی و شجاع و خردمند، دعوت امام‌را پذیرفت و با عزمی قوي بیاری وی برخاست، مردم زیاد بر وی گرویدند و رو بجنك نصر بن سیار امیر خراسان آوردند و چون اینها برای خود رایات سیاه اتّخاذ نمودندوکسوه سیاه پوشیدند پس‌مسوّده نامیده‌شدندواین رنك‌شعاربنی عباس‌شد، کارابومسلم بالا گرفت وخلیفهٔ‌مروان بن‌ابراهیم معروف‌بمروان‌حماربهراس‌افتاد وامام‌ابراهیم‌را حبس‌کرد وبرادران او عبدالله سفّاح ومنصور فرارکرده بکوفه آمدند، سرانجام ابومسلم بافتح وغلبه بکوفه رسید وسفّاح را بخلافت برگزید و با این ترتیب خلافت بر بنی عباس مسلّم گشت و این در حدود سال ۱۳۲ هجری بود و همان سال خلافت امویان با کشته شدن مروان حمار انقراض یافت. بني‌عباس بعداز تصدّی امر خلافت بخدعه و حیله آغازیدند، مخالفین واشخاص مشکوك را بانواع دسایس برطرف نمودند، حتّی وزرای خود ابوسلمه وابوالجهم را کشتند، ابوجعفرمنصور خلیفهٔ دوّم عباسی‌ابومسلم را که خلافت را بر آنها ارزاني داشته بود در ۱۳۷ بحیلت بکشت، اینگونه رفتار عباسیان موجب نارضایتی ایرانیها شد مخصوصاً قتل ابومسلم آنهارا تحریك کرد دسته های مختلف که در اکناف ایران قیام کرده بودند بر حدّت خود افزودند از آنجمله سنباذ یا سمباذ نیشابوری که از دوستان ابومسلم بود درهمان سال کشته شدن ابومسلم برضدّ خلیفه قیام‌کرد وجنگ سختی نمود وبعداز**

نمود. همچنین بعد ازآن قیامهای دیگر در خراسان روداد. قسمت شرق ایران کمتر زیرنفوذ اعراب رفته بود و یاد عظمت ایران دردورهٔ ساسانی وتذکار داستانها و حماسه های ملّی در آنسامان بیشتر بود تا حدود غربی که تسلّط عرب در آنجا زیادتر بسط یافته بود. مخصوصاً دهقانهای ایران بااینکه غالب آنها بعد از ظهور ابومسلم اسلام آورده بودند باز در حفظ رسوم ملّی ایران خدمت بسیار کردند. یکی از معاصرین ایندوره خراسانیانرا چنین تعریف میکند « در آنجا مردمی انبوه و توانا یافت میشوند که دلهای بی شائبه و پاك دارند که از هیچ ترسی هراسان نمیشوند، لشکریان دلیری که از قدّهای بلند وصورتهای پرمو و صداهای مهیب آنها رعب در دل مینشیند »، این اوضاع بود که فضل بن سهل نزدیکترین ندیم وصاحب تدبیر مأمون ویرا بعد از مرگ پدرش هرون الرّشید ۸۰۹ (۱۹۳ ه) بعصیان برضدّ برادرش بر انگیخت و ازنهضتهای مختلف خراسان که بر ضدّ خلافت وقوع یافته بود پیش وی یاد نمود[1]، اکنون لازم بود ایرانیان بطرفداری مأمون که از طرف مادر ایرانی بود وازاین حیث طبعاً بایستی طرف توجّه آنها بشود، ازبهرقیام بر ضدّ امین جلب کرده شوند، برای این مقصود بهتر آن بود که بمخالفت مأمون یك شکل دینی داده شود یعنی وی مدافع مذهب شیعه معروف گردد. زیرا

**هفتاد روز مقاومت کشته گردید (راجع به ابومسلم وسنباذ طبری (٦) وقایع سال ۱۳۲ تا ۱۳۷ تاریخ الفخری (۱۳) شرح قتل ابومسلم. ایضاً مروج الذّهب (۷) تلفظ سمباذ یا سنباذ باضم سین صحیح تراست، رجوع کنید یوستی نامهای ایرانی (10) طرفداران سمباذ مدّتی باقی بودند، در خراسان و ماوراءالنهرهم شورشهای متعدّد ازطرف فرق شیعه بنام ابومسلم برپا شد. شورشیان ماوراء النهر شعار خودرا کسوه سفید قرار دادند و سپید جامگان یا (مبیضه) نامیده شدند، قائد این نهضت هاشم بن کلیم ملقّب به المقنّع بود در حدود بخارا و اودعوی حلول داشت و بنام معجزه ماهی ساخته درمحل موسوم به نخشب که از قصبات ماوراءالنهر بود (و اکنون قرشی نامیده میشود) آنرا طالع میساخت (ماه نخشب در اشعار و لغات بمعنی ماه چهارده شبه از این حیث است) رجوع تاریخ ادبی براون (12) ج۱، ص۳۲۲-۳۱۸ ترکستان (9) ص۱۹۹، خاندان نوبختی (۱٦) ص ۲٦۲.

۱ - برای مثال از اینگونه تشویق های فضل رجوع شود به اخبار الطوال دینوری (۱۰) ص ۳۹ طبری (٦) حوادث سال ۱۹۵.

فرقه های دیگر غیر از شیعه طرفدار زیاد در خراسان پیدا نکرده بودند و فرقهٔ مرجیه (۶ـ۷۴۵ـ۹ـ۱۲۸ ه) که در آن سامان وجود داشت و بمساوات بین مسلمین دعوت میکرد درخلال این مدّت ازبین رفته بود[1] مأمون برای جلب رضایت شیعه علی موسی ع را بدامادی خود بر گزید، حتّی اورا محض تظاهر ولیعهد خود قرارداد ولی این عمل موجب نارضایتی و مخالفت شدید تمام اهالی حدود غربی مملکت شد چنانکه مأمون محض پیشگیری از آن نخست وزیر خود فضل ابن سهل را که باتشیّع مشهور حتّی باتدّین بدین زرتشتی معروف بود و بعد علی موسی ع را مقتول ساخت[2].

---

۱ - مرجیه یا مرجئه بنا بتعریف کتب ملل و نحل از ارجاء است بمعنی تأخیر یابمعنی امیدوار ساختن ومقصود از آن عقیدهٔ کسانی است که گفتند عمل نسبت بایمان موخر است و با وجود حسن نیّت و ایمان عمل نکردن یاعمل ناشایست کردن زیان نمی‌آورد و نباید مومن را با وجود گناه بزرگ (کبیره) محکوم کرد. معصیت با ایمان زیان ندارد چنانکه طاعت با کفر سود ندارد، بنا بحدیثی حضرت نبوی ص در سؤال از مرجئه فرمودند: «الذین یقولون ان الایمان کلام بلاعمل» رجوع شود بمختصر کتاب الفرق بین الفرق(۱۱) ص۱۲۲ ایضاً کتاب الملل (۱۲)ص ۱۰۳ وص ۱۰۸، ایضاً تاریخ ادبی ایران (12) ج ۱، ص ۲۸۰.

۲ ـ درمتن کتاب اشتباهاً بجای علی‌بن موسی ـ موسی‌علوی و بعد موسی تنهاضبط شده، مقصود حضرت امام ثامن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن‌علی بن ابیطالب علیهم ـ السّلام است.

تولد حضرت علی بن موسی درمدینهٔ منوّره اتفاق افتاده ودرتاریخ ولادت ایشان بین مورّخین اختلاف هست، از آنجمله ابن خلکان سال ۱۵۱ و شیخ کلینی یازدهم ذیقعدهٔ ۱۴۸ و شیخ صدوق ۱۱ ربیع‌الاوّل ۱۵۳ نوشته اند.

سال وفات حضرت را اجماعاً دویست وسه هجري نوشته‌اند ولی درماه آن باز اختلاف موجود است و صدوق علیه‌الرّحمه جمعهٔ ۲۱ رمضان گفته.

حضرت علي نخبه و برگزیدهٔ اولاد حضرت موسی‌بن جعفر بودند و بموجب نصوصی که درکتب شیعه آمده و قسمت بزرگ‌آنها را شیخ صدوق در باب چهارم عیون الاخبار آورده از طرف پدر بزرگوار منصوص بامامت و در مدینه مرجع و پیشوای شیعه بودند.

حضرت از طرف مادر ایرانی بودند و مادرشان بکنیهٔ ام ولد موسوم به تکتم از اشراف ایرانی بود.

اوایل قرن سوّم یعني زمان خلافت مأمون عباسی ممالك اسلامی دچار اختلاف وبی آرامی و ستیزگی بود. درایران طاهر ذوالیمینین واولادش‌که شیعی بودند استقلالی بهمرسانیدند ودر**

٤ ـ بابك و ساجیان آذربایجان

در نقاط مختلف آذربایجان که بموجب داستانهای ایرانی زادگاه زرتشت

**قسمت آذربایجان بابك خرمي ظهور نمود ودر ولایت مازندران وطبرستان واقسام جنوب دعاتی بنام شیعه یا بطرفداری ابو مسلم ظهور کرده و عبدالله بن خرداذبه در شمال فتوحات میکرد ودر جبال طبرستان جنگ بود و شهریاران شروین مغلوب شد و در خراسان مجاعهٔ عظیمی برپا بود. در مدینه وعراق نیز دعوی خلافت بین بنی عباس و بنی هاشم منشأ اختلاف و قیام و جنگ بود. از جمله اشخاصی که از بنی هاشم خروج کردند ابراهیم بن موسی برادر امام رضا بود که در یمن قیام نمود، هم از امرا و متنفّذین علویان محمد بن جعفر الصادق که از رواة موثوق علم پدر و مردی متّقی بود و در مکه خروج نمود و ابوالسرایا در عراق قیام کرد و علی پسر محمّدبن جعفر و حسین بن حسن افطس و اماثل آنها دارای نفوذ و منشأ اقدامات و اجتماعات بودند.

دراین بین مأمون درمرو اقامت داشت وبعد ازتدبر درامور نیز بصلاحدید وزیر خود سهل‌بن فضل که ایرانی بود و احساسات شیعي داشت و محض رفع اختلاف و اسکات و ارضاء شیعه و اصلاح امور مناسب چنان‌دید حضرت‌رضا ع را بسوی خود دعوت نموده امر ولایت عهد رابایشان واگذارد وازنفوذ و وجهه وعلم وتدبیر ایشان استفاده نماید واگر این احتیاجات درمیان‌نبودآنحضرة را ازآن راه دوراحضار نمیکرد. پس در اوایل سال دویست ویك هجری رجاء بن ابی‌الضحاك و فرناس نامی را برای جلب آنحضرة بمدینه کسیل داشت.

بموجب بعضی روایات آنحضرة چون عاقبت کار را میدید از اجابت این دعوت استنکاف فرمود. ولی بالاخره تابع قضا و قدر گردیده و در عرض همان سال بمرو تشریف فرما شده ودر آنشهر نزول اجلال فرمود.

مأمون آنحضرت‌را حسن استقبال نمود وجانب ایشانرا گرامی داشت و دختر خود ام حبیب‌را بایشان تزویج کرد و ایشان را ولیعهد و وارث خلافت قرار داد ومحض احترام ایشان وخانوادهٔ ایشان کسوهٔ سیاه را که شعار بنی عباس بود تغییز داد وکسوهٔ سبز را که شعار آل علي‌بودمعمول گردانید و لقب‌الرّضی من آل محمّد بایشان داد و ازآن ببعد علی‌الرضا نامیده شدند.

مورّخین باجماع گفته اندکه مأمون بعد ازتأمل ودقت درامر خلافت در بین تمام‌بنی عباس و بنی هاشم کسی را لایقتر و دانشمند تر و متّقي تر و فاضلتر از حضرت علی بن موسی ع نیافت و ایشانرا بمناسبت همین صفات و مزایا احقّ و اولی دانست.

ایشان اعلم زمان خود بودند وگذشته از قرآن واخبار درعلم ادیان وعلوم دیگر دست داشتند و درکلام با متکلمین مشهور عصر خود مانند سلیمان مروزی مباحثه میکردند وخلیفه مأمون مرتباً مجالسی در حضور آنحضرت تشکیل میداد و علما و اصحاب ادیان و مقالات از آنجمله جاثلیق عیسویان‌را برای مباحثه با آنحضرت دعوت مینمود و مطالبی از عقاید و خطب و استدلال و توجیهات ایشان را صدوق علیه‌الرّحمه نقل‌کرده **

بوده[1] تعلیمات آن پیامبر هنوز باقی بود وپیروان داشت، هم چنین درآنجا ازپیروان آئین مزدك پیدا میشدند که در اثر قلع و قمع شدن در اواخر سال ۵۲۸ یا ۵۲۹

۱ - مسئلهٔ تولّد یافتن زرتشت در آذربایجان امروز ازداستان گذشته و بحقیقت نزدیکتر شده، گذشته از اخبار زرتشتی که این معنی را میرساند یکعدّه از مورّخین اسلامی مانند مسعودی و ابوالفداء و حمزهٔ اصفهانی و بلاذري و بعضی محقّقین اروپائی نیز برآنند از آنجمله است ویلیام جکسن آمریکائی که محل تولّد اورا شیز (یا گنزکه یا گزن - شاید تخت سلیمان حالیه) دانسته و بنا بروایتی دیگر ارومیه دانسته‌اند، رجوع کنید به «گشتاسپ» (۱۷) وایضاً بکتاب زرتشت ویلیام جکسن (11) ص ۲۲۵-۱۸۲ .

** حضرت درادب نیز ید طولی داشتند وضروب و امثال وحِکَم و احادیث اخلاقی واجتماعی در محاضر خود نقل میکردند وگاهی قطعات نغز و اشعار پر مغز روایة میفرمودند از آنجمله است این قطعهٔ سود مند در حلم و معاشرت که بقول شیخ صدوق برای مأمون خوانده اند :

اذا کان دونی من بیت بجهله ... ابیت لنفسی ان اقابل بالجهل
و ان کان مثلی في محل من النهي ... اخذت بحلمی کی اجل من المثل
و ان کنت ادنی منه في الفضل والحجی ... عرفت له حق التقدم و الفضل

و اصحاب بصیرت بخوبی دانند که رموز معاشرت و سر صحبت در این سه بیت بیان شده .

افسوس ستیزگی مردم وحقد و حسد افراد و اغراض وشهوات مانع از این شد که امام بصلح و سکون به نشر علوم و فضائل بپردازند و مردم را از حقایق علمی و معانی و اسرار دینی مطّلع سازند . بناگهان در بغداد و دیگر نقاط فرقه هائي از عباسیان قیام کردند و بر ضدّ مأمون برخاستند و اورا از خلافت خلع نمودند وابراهیم بن مهدیرا بخلافت برگزیدند و بنا به قولی نخست برادر او منصور بن مهدی و بعد اورا انتخاب کردند .

مأمون مدّتی از این وقایع اطلاع نداشت یعنی وزیرش فضل بن سهل اورا بمصالحی بی‌خبر نگه داشته بود و گویا میترسید که اطلاع مأمون از قیام عباسیان بضرر او و امام علیه السّلام تمام شود ولی امام که خیر عامه و صلاح ملك را بصلاح شخصی ترجیح میداد و در زندگی راست‌گوئی شیمه داشت وقایع را مشروحاً بمأمون رسانید و اوضاع را براي او شرح داد و اورا بچاره‌جوئی دعوت نمود . مأمون بلا فاصله بعزم بغداد از مرو حرکت نمود و حضرت امام و فضل را با خود همراه برد . در بین راه وقعه ای عجیب رو داد ، یعنی فضل بن سهل وزیر کار آگاه ایرانی را در حمام سرخس بناگهان کشتند، این امر موجب بسی قیل وقال شد و مردم مأمون را محرّك این قتل دانستند زیرا گذشته از اینکه فضل بمأمون استیلا جسته و اخبار را ازاو مکتوم داشته بود اسکبات مخالفین هم لازم بود وچنین اقدامی‌را اقتضاء میکرد ولی مأمون از این‌نسبت که باو دادند اباء نمود و ازمرگ فضل اظهار تأثر و ملال وقاتلین را مجازات کرد وبه حسن بن سهل برادر فضل که در حوالی بغداد سپهسالار بود نامهٔ تسلیتی فرستاد و اورا بوزارت نوید داد .

مأمون بشهر طوس وارد شد و برسر قبر پدرش رفت ومدّت کمی قرار باقامت درآن شهر**

بعد ازمیلاد بقیّة السّیف باطراف دوردست فرار کرده ازآنجمله درآذربایجان مکمن جسته بودند، بسکه دراین دوره فرقه‌های مختلف با عناوین گوناگون که بعض

**داد. دراین موقع که سال ۲۰۳ باشد حادثهٔ بزرگ مؤلم بعالم شیعه روی آورد یعنی حضرت ثامن ائمه این دیار فانی‌را ترك فرمودند و به بهشت ارم وعالم قدم شتافتند. این وقعه بیشترموجب قیل وقال وجنبش واختلال گردید وعدّه‌ای مأمون را در وفات حضرت دخیل دانستندو اورا بانسبت سم دادن بحضرت در داخل انار یا انگور متّهم کردند. اینك دلایل بر له وعلیه این‌قول:

دلایل بر اینکه حضرت باجل خود رحلت فرمودند:

ا ـ مورّخین قدیم مانند طبری علّت وفات را بیماری دانسته اند که از زیاد خوردن انگور ناشی شد، و آنهائیکه مانند ابن الاثیر و صدوق قول مسموم شدن آنحضرت را روایت کرده اند خود در صحّت آن اظهار تردید نموده اند و شیخ کلینی از ائمهٔ شیعه در اصول‌کافی اشاره بدان وقعه ننموده و کلمات «قبض علیه» و «توفی» تکرار برده.

ب ـ معقول بنظر نمی آید مأمون شخص محترمی را مانند امام از مملکت دور باصرار جلب نماید و آن احترامات را درحق ایشان قائل شود و دختر خود را بایشان تزویج نماید و ایشانرا ولیعهد خود قراردهد، از طرف دیگر عدّهٔ زیدی امراء و رؤسای شیعه در ایران و در ممالك مجاور وجود داشته باشند و با این مراتب مأمون آنچنان ناگهان قیام بچنین امری نماید.

ج ـ مأمون دراستماع کسالت ودرنتیجهٔ وفات امام بی آرامی وگریهٔ زیاد نمود وسرو پابرهنه تشییع کرد واتّصالا از اینکه چه جوابی بمردم بنی هاشم خواهد داد در اضطراب بود.

دلائل دست داشتن مأمون در ارتحال حضرت:

ا ـ بعضی ازمورّخین مانند مسعودی والفخری واغلب نویسندگان متأخّر شیعه زهر خوراندن مأمون حضرت را روایت و تصدیق کرده اند.

ب ـ کشته شدن فضل و بلا فاصله ارتحال حضرت رضا شبهه را قوی میکند و شخص باور می نماید که نقشه ای در کار بوده است و مقصود مأمون خواباندن فتنهٔ عباسیان بوده. چنانکه بعد از وقوع این حادثه نامه ای نزد بنی عباس در بغداد فرستاد و بآنها چنین گفت «امری که شما در باب علی بن موسی بانکار برخاسته بودید از بین رفت و آن مرد بمرد». یعنی اگر رنجش شما از ولایت عهد امام بود اوهم وفات یافت و مانع ازمیان برداشته شد.

بعد از وفات حضرت امام رضا ع مأمون برای ایشان زاری و شیون کرد و آه وناله نمود و نعش مبارك را در نزد قبر پدرش هارون که بخانهٔ حمید بن قحطبه طائی بود بسوی قبله بخاك سپرد وآن در قریهٔ سنا باد از ناحیهٔ نوغان چهار فرسخی طوس بود و این بنا بروایت شیخ صدوق شب جمعه ۲۱ رمضان ۲۰۳ اتّفاق افتاد.

مدّتی نگذشت که طرفداران و پیروان آنحضرت از وجوه شیعه بمدفن شریف ایشان شتافتند و بتعمیر و اعلای بنای آنجا پرداختند و بتدریج نام هارون و مأمون ازمیان رفت وصیت شهرت امام که پیرو حقیقتی بود وشهوات دنیا و خلافت وریاست اورا از فضائل وروحانیت وارشاد**

آنها بنا بموازین مذهب سنّت وجماعت اسلامی صیغهٔ کفر نیز داشتند ظهور کردند. دولت اسلامی مأمور مخصوصی باسم و عنوان صاحب الزنادقه تعیین نمود که میبایستی تمام زندیق هارا یعنی تمام آنهائیرا که با بیدینی یا آزاد اندیشی متّصف بودند تعقیب و تأدیب نماید[1] ولی این زجر و تهدید نتوانست خروج و عصیان فرقه های بزرگ را پیشگیری نماید. درسال (۸۰۸=۱۹۳ ه) خرّمیان که یك فرقه اشتراکی بودند درآذربایجان شورش افکندند ودرحدود (۶-۸۱۵=۲۰۰ه) بابك در رأس اینفرقه قرار گرفت واو عقیده حلول و تجسّم حق تعالی را تبلیغ میکرد و باشتراك مال وزوجات قائل بود وبعد ازقیام نفوذ زیادبهم رسانید بحدّیکه در ظرف دهسال پیروان او تا ارمنستان و از جنوب تا موصل و همدان را گرفتند

---

۱ - کلمهٔ زندیق معرّب زندیك است یعنی منسوب بزند یاشارح اوستا ولي بنا بر تحقیق بعضی مستشرقین زندیق در اینموقع درواقع بجای صدّیق استعمال شده ویا شاید تحریف ازآنکلمه بوده است، صدّیقون لقب یکی از پنج طبقهٔ مانویان بود و آن چهار دیگر عبارت بودند از: معلّمون، مشمّسون، قسیسیّون، و سمّاعون. برای مراجع اسلامی راجع باین مطلب مانند آثار الباقیه (۲۲) و الفهرست (۱٤) رجوع شود بجلد اوّل تاریخ ادبی ایران (12) ص ۱۵۹.

**وهدایت بازنداشته بود بالا گرفت زیرا آنحضرت عمری با امانت و تقوی و درستکاری زیست و بشهامت و ثبات و پایداری جان سپرد و نام خود را در قلوب دوستداران حق ثبت نمود وبسی افتخار است که ایرانیان این مهمان بزرگ روحانی را که از طرف مادر انتسابش بایرانیان است بانهایت گرامی داشتند وبر مرقد پاکش قبه و بارگاه ساختند وآنجا را زیارتگاه انام قرار دادند.

سلام و تحیّات و درود برآن روان پاك و اجداد طاهرین و اولاد گزین او باد!

ماخذ: تاریخ طبری حوادث ۲۰۱ تا ۲۰۳ - مسعودی: مروج الذهب و التنبیه والاشراف چاپ فرنگ بکلمهٔ علی بن موسی رجوع شود - ابن خلکان: وفیات الاعیان - کتاب الفخری چاپ مصر ۱۹۲۳ ص ۲۰۰-۱۹۸، تاریخ مختصر الدول ابن العبری چاپ لیدن ۱۸۹۰ ص ۳۵۰-۳٤۹ - معجم البلدان یاقوت کلمهٔ سناباد - نزهت القلوب مستوفی چاپ لیدن کلمهٔ سناباد - اصول کافی شیخ کلیني شرح تولد ووفات حضرت رضا ع - عیون الاخبار الرضا تالیف ابن بابویه صدوق - بحار الانوار تالیف محمد باقر مجلسی جلد ۱۲ - آثار الشیعه تالیف آقای جواهر الکلام طبع طهران ۱۳۰۷ ص ۱۵۰ - ۱٤۰.

The Shi ile Reliogion, D. M. Donaldson, London 1933 P. 161-169 The Caliphate, Sir Wm. Muir, 1924 P. 498-500.

آنسیکلوپدی اسلام کلمهٔ علی الرّضا.

و در نتیجهٔ جنگی که‌در(۸۳۸ = ۲۲٤ ه) با لشکریان خلیفه کرد و با غلبهٔ او ختام یافت سلطه اش بیشتر شد و در اصفهان را بروی خود باز نمود [۱] و از نیمهٔ دوّم این قرن آذربایجان تحت حکومت سلالهٔ ساجیان آمد که یك خاندان ایرانی نژادبودوآنهاقریب چهل سال درآنجا فرمانروائی کردند، جدّ این سلاله ابوالساج دیوداو (متوفّی در ۸۷۹ = ۲٦٦ ه) والی کوفه و اهواز بود و پسرش محمّد افشین بسال (۸۹۹ ـ ۱۰ = ۲۷۹ ه) ولایت آذربایجان گرفت وبعد ارمنستان را هم ضمیمه کرد [این شخص غیر از افشین معروف سردار بزرگ معتصم بود که بابك را مغلوب ساخت وبعد در(۸٤۰ ـ ٤ = ۲۲۷ ه) بتهمت بیدینی محاکمه و کشته شد]. درتاریخ(۹۰۰ = ۲۸۸ ه) یوسف برادر افشین بجای اونشسته ازدادن خراج بخلیفه خود داری کرد، حتّی ری و قزوین و ابهرو زنجان را تصرّف نمود وخلیفه

۱ ـ خرّمیه فرقه‌ای بود دینی وسیاسی که مدّتی بعدازکشته شدن ابومسلم برخاست، بنابروایت دینوری و طبری اوّل امر خرّمیان ۱۹۲ بود، اوّلین طرفداران این فرقه را مُحمّره نام میدادند که آنها شعار سرخ رنگ داشتند گویا سنباذ نیز ازآنها بوده، مراکز مهم خرّمیه یاخرّمدینان میان آذربایجان و ارمنستان و نیز اطراف همدان و اصفهان بود ورئیس معروف این فرقه در منطقهٔ آذربایجان جاودان بن سهل نام‌داشت، وی بابك را که گویا پسر روغن فروش بوده بسالاری خود برگزید و بعد از او بابك پیشوای خرّمیان گردید و آن در حدود ۲۰۲ یعنی درایّام مأمون بود، قلعهٔ خرّمیان در محل بَذّ نزدیکی اردبیل و یا بقول یاقوت بین ارّان و آذربایجان بود، یاقوت این دو بیت را راجع بشکست بابك و افتادن بَذّ از بحتری نقل کرده :

لله دَرّكَ يومَ بابكَ فارساً ... بَطَلاً لِأبوابِ الحُتوفِ قَروعاً
حتّى ظَفِرْتَ بِبذّهِم فتركتَه ... لِلذُلِ جانبَه وَ كانَ مَنيعاً

بابك‌قریب بیست سال باخلفا مقاومت کرد ورعب شدیدی‌دردلها انداخت، سرانجام سردارایرانی معتصم موسوم بافشین مأمور جنگ بابك شد و بعد از تدبیرها بر وی غالب آمد و در۲۲۲ بَذّ را تسخیر وتخریب نمود، بابك فرار و بدست بطریق ارمنستان گرفتار و تسلیم گردید ودر سال۲۲۳ اورا بامر خلیفه بانواع شکنجه ها کشتند . در باب عقاید خرّمیان یا خرّمدینان روایات گوناگون کرده اند نه تنها در کتب تاریخ ملل و نحل بلکه در تألیفات اخلاقی و اجتماعی مانند سیاستنامهٔ نظام الملك بحث ازآن هست، گویا آئین‌اشتراکی داشته‌اند، نیز بنا بقول صاحب کتاب الفهرست (۱٤) بابك بحلول قائل بوده و خودشرا مظهر خدا میدانسته و بنا بروایات کتاب البدء و التاریخ (۱۵) خرّمیان احکام و اخلاق اجتماعی خوبی داشته‌اند از آنجمله از بدی بدیگران سخت پرهیز میکرده اند، نیز بموجب همان کتاب اعتقاد بمظهریّت نور وظلمت موافق آئین زرتشتی و مانوی در اصول آنها بوده .

المقتدر بناچار حکومت اورا دراین نقاط تصدیق نمود، بسال ۹۲۷ (۳۱٤) یوسف از طرف خلیفه بجنگ باقرامطه معیّن شد و قریب یکسال و نیم نوهٔ او ابوالمسافر بجای وی حکومت نمود، بعد از اوهم دوتن ازغلامان این خاندان جداگانه حاکم ری شدند تا اینکه این سلاله تقریباً در (۹۲۹=۳۱۷ه) منقرض گردید [1]

۵ ـ طاهریان

طاهر که یك ایرانی بود اوّلین فتح را نصیب مأمون کرد یعنی علی بن عیسی سردار امین را درنزدیکی ری شکست سختی داده خلافت را بمأمون مسلّم ساخت. در مقابل این خدمات مأمون درسال (۸۲۰=۲۰۵) ولایت خراسانرا به طاهر بخشید و اودرآنجا نوعی استقلال بهم رسانید بطوریکه گاهی نسبت بخلیفه نافرمانی ابراز نمود، بااینهمه مأمون بعد ازاوبناچار پسران او طلحه وعبدالله را درامارت آنجا ابقاء کرد. عبدالله نخست مأمورلشکرکشی به بین النهرین و مصر شدو خدمات شایان نمود وبعد ازوفات اوبرادرش بجای وی بامارت خراسان نشست و آنولایت و حوالی را بزیر نفوذ خود در آورد و خاندان طاهریرا که مرکز حکومت آن خراسان بود قوّت داد، گذشته از حکومت خراسان صاحب شرطه گی [2] بغداد و وولایت عراق نیز دراین خانواده حق موروث شد، اگرچه این نوع تقسیم منطقه حکومت آنها بالنّتیجه برای آنها فائده نبخشید. عبدالله که سال (۸٤٤ = ۲۳۰)

---

۱ ـ راجع بساجیان اخبار متفرّقه درتواریخ موجود است (رجوع شود باسامی حکمداران این خانواده درفهرستهای طبری و مروج الذّهب چاپ اروپا). ازمقالات جامع درباره اینها گذشته ازشرح فوق یکی آنست که دفرمری Defrémery فرانسوی در روزنامه آسیائی فرانسه دورهٔ چهار جلد ۹ ص ٤۰۹ نوشته ویکی نیز خلاصه ایست در انسیکلوپیدی اسلامی (14) درتحت کلمهٔ ساجیان (Sadjids) آمده، نامهای معروفین این خاندان اینها است: ا ـ ابوالساج دیوداوبن دیو دست، ب ـ محمد افشین ابوعبید، ج ـ یوسف برادرافشین، د ـ ابوالمسافر فتح پسر افشین. از اسامی استنباط میگردد اینها ایرانی بوده وشایدمانند افشین دیگردرباطن دین زرتشتی داشته اند، مسقط الرّأس آنها را اشروسنه نوشته اند، ازطرف خلفای بنی عباس مانند متوکل واعقابش مأموریتهای مختلف داشته اند، عمده یوسف برادر افشین بود که نسبت بخلیفه المقتدر مخالفت خودرا علنی کردو ازدادن خراج خودداری نمود وولایت آذربایجان را بنوعی استقلال دارا شد.

۲ ـ منصب صاحب شرطه گی در آنزمان تقریباً شبیه بریاست نظمیّه یا امنیّهٔ امروز بود.

وفات کرد هواخواه صنعت و علوم بود و حنظلهٔ بادغیسی در نیشابور بدربار او انتساب داشت [1] در سلطنت محمّد بن طاهر که نوهٔ عبدالله باشد ولایات اطراف بتدریج از تصرّف این خاندان بیرون رفت تااینکه یعقوب صفّاری بسال (۸۷۳ = ۲۶۰ه) خراسانرا هم از آنها بگرفت . در جرگهٔ اسرائی که یعقوب گرفته بود یکی نیز خود محمّد بن طاهر بود که بعد ازسه سال آزادگردید، خلاصی محمّددر عقیب جنگی بود که بسال (۸۷۶ = ۲۹۳) بین یعقوب وخلیفه المعتمد برپاشد و درنتیجه تمام اردوی یعقوب بدست خلیفه افتاد . محمّد بن طاهر رادوباره سرداری بغداد و خلافت خراسان دادند ولی وی ازعهدهٔ تسخیر آنجا بر نیامد حتّی آنگاه که این ولایت در(۸۸٤ = ۲۷۱) چند سالی ازتصرّف برادر یعقوب بیرون رفته بود باز محمّد نتوانست در آنسامان جایگیر شود [2] .

میر خوند : تاریخ طاهریان فارسی ولاتینی .

---

۱ – حنظله بادغیسی ازشعرای اوّلیه ایران است ، دیوان اشعار داشته و آنرابقول مؤلف چهار مقاله (۱۸) احمد بن عبدالله خجستانی که ازامرای آل طاهر بود دیده ودو بیت ذیل را خوانده واز تأثیرآن چندان بهمّت وغیرت خود افزوده که ازخربندگی بامارت رسیده است، آندو بیت این است :

مهتری گر بکام شیر در است — رو حذر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه — یاچومردانت مرگ رو یا روی

۲ ـ در سنهٔ صد و نود وسه هارون الرّشید درخراسان وفات یافت واختلاف بین پسران وی امین که دربغداد و مأمون که درخراسان بودشروع نمود ، در ۱۹۵ ه اوّلی علی بن عیسی و دوّمی طاهر بن حسین بن مُصعب را که از اهل بوشنج (پوشنگ) خراسان بود بسرداری منصوب و بجنگ هم مأمور کردند، بعد از این جنگ مأمون طاهررا لقب ذوالیمینین داد ودر شرح این لقب در زین الاخبار که در ٤٤٠ تألیف یافته گوید « اندروسبب آن بود که چون طاهر را پیش علی بن عیسی میفرستاد و فضل بن سهل آنساعت خروجکرد و اختیار کرد و طالع بنهاد و دو ستارهٔ یمانی یکی سهیل و دیگری شعری یمانی اندر وسط السّماء یافت بدین سبب اورا ذوالیمینین نام کرد » ، بنابقول طبری چون طاهر درجنگ با علی بن عیسی در ری با هر دو دست تیغ میزد پس این لقب را گرفت ، بیهقی توجیه دیگری برای لقب نموده است ص ۱۳۷ . انتصاب رسمی طاهر بامارت خراسان در ۲۰۵ بود و آنرا معمولاً مبدء استقلال ایران میگیرند ، معروفترین طاهریان عبدالله پسرطاهر است، وی در۲۰۶ از طرف خلیفه بشهررَقّه در بین النّهرین برای جنگ بانصر بن شبث مامور شد ودر ۲۱۰ بمصر فرستاده شد و اسکندریه را فتح کرد، در داخل ایران با خرّمدینان و برمکیان جنگید ومازیار را گرفت وآن درزمان معتصم بود . استقلال این خاندان درزمان عبدالله کسب قوّت کرد . بعد ازاو پسرش طاهر وبعد ازطاهر پسرش محمّد بامارت رسید ودرزمان او بود که یعقوب خراسان را تسخیر نمود ومحمّد را بگرفت .

٦ ـ صفاریان

در ظرف یك مدّت بالغ به‌نیم قرن دو مخالف گردنکش و توانا نسبت بمقام خلافت سر برآوردند و آنها عبارت بودند از یعقوب و برادرش عمرو که از ایالت کوچك سیستان ظهور کردند ودر مدّت کمی یك‌قسمت مهمّ مملکت عبّاسی‌را تسخیر نمودند وکار بجائی رسید که یعقوب تا دروازهٔ پایتخت خلیفه رفت ودر آنجا باوی مصاف داد.

یعقوب خود را از زندگانی پست یك رویگرزاده (که لقب صفّار از آنست) بمقام حکومت موطن خود سیستان رسانید، این‌ولایت ظاهراً جزو امارت‌خراسان شمرده میشد ولی نفوذ تازیان در آنجا کمتر بود و در آن روزگار هم مانند امروز یاد پهلوان نامی و داستانی ایران رستم در خاطرهای اهالی آنسامان جای بزرگی داشت، یعقوب بالشکرکشیها وهجومهای متوالی هرات وپوشنك (۸۶۷=۲۵۳) هم‌چنین کرمان را (۸۶۸=۲۵۴) تسخیرکرد ودر سال بعد حمله بفارس برد و والی‌آنجا علی‌بن حسین‌را بگرفت وباخود بسیستان آورد. خلیفه برای پیشگیری از این‌مرد ترسناك که در این بین هدیه های نفیس برای او فرستاده بود[1] بیاندیشید وچاره دراین دید که بااو ازدَرِ مسالمت درآید، پس حکومت‌ولایاتی‌را که یعقوب گشوده بود براو واگذارنمود وبلخ ودیگرولایات شرقی تاحدود هندرا نیز برانها منضّم‌ساخت. این‌تدبیرخلیفه‌چندسال‌بیش‌مؤثرنیفتاد ویعقوب‌در(۸۷۳=۲۶۰) نیشابوررا ودر(۸۷۴=۲۶۱)طبرستانرا بانضمام‌ساری‌وآمل مسخّرکرد وبدینواسطه روابطش باخلیفه تیره‌گشت ومنجرّ بخصومت گردید ودرجنگی که در(۸۷۶=۲۶۳) در جوار بغداد اتفاق افتاد مغلوب‌شد، ولی خلیفه فایده‌ای از این ظفر نبرد زیرا

---

۱ ـ درارجوزه مفصّل مرکب از ۴۱۹ بیت ازشاعر معروف ابن‌المعتزّ مستخرج‌از دیوان خطّی آنشاعر که درمدح المعتضد بالله یازدهمین خلیفهٔ عباسي و در ذکر وقایع زمان وی اشاره کرده است ضمناً ازامتعه وهدایا که هرسال درمقرّعمرو درمحافل وبازار نمایش داده میشد اینگونه یاد مینماید (رجوع شود بروزنامهٔ انجمن آسیای آلمان ج ۴۰ ،ص۵۶۳): ـ

منها شهاریٌ ومسكٌ قد عَفِن ... و غِلمةٌ فی‌القدّ یعلوهم دَرَن

فان عدا ذاك فبانٌ ابیضٌ ... و فرسٌ حافِرُهُ مفضّضٌ

یعقوب بجندیشاپور[1] خوزستان برگشت و درآنجا تحصّن جست. تعصّب دینی یعقوب مانع از این شد که وی بازنگی‌ها که در فرمان علی خارجی برضدّ خلیفه برخاسته بودند همدست گردد و این مسئله درواقع باعث استخلاص خلیفه ازخطر شد. از حسن طالع خلیفه یعقوب در ۵ ماه ژوئن (۸۷۹=۲۱ شوال ۲۹۵) ناخوشی زحیر گرفت و بتأثیر آن مرض در گذشت[2].

عمرو برادر یعقوب باخلیفه صلح کرد و خلیفه امارت ولایاتی را که به یعقوب داده بود بانضمام حکومت خراسان و طبرستان و گرگان وری و فارس بدو بخشید ومنصب صاحب شرطه گی بغداد وسامره را نیز باو داد و اینهمه را نایل شدن برای خود یعقوب قبل ازجنگ یابعد ازآن ممکن نبود. عمرو تااوایل (۸۸۵=۲۷۲) باخلیفه و مهمتر از او با برادرش موّفق که قائد وصاحب تدبیر مملکت بود روابط دوستانه داشت[3] وامید موّفق این بود که نخست کاررا بازنگیان یکسره نماید،

۱ - این جنك درمحلّ موسوم به‌دیرالعاقول درنزدیکی بغداد اتفاق افتاد. جُنْدیشاپور شهری بود در خوزستان و آنرا شاپور اوّل پسر اردشیر پادشاه ساسانی (۲۷۲-۲۴۱) بنا نهاده بین شوشتر ودزفول درمحلّ شاه‌آباد حالیه واقع بود. شاپور والرین امپراطور روم و دیگر اسرای جنك را در آنشهر جای داد. کلمه جُنْدَیْشاپور بتحقیق نُلدکه مستشرق آلمانی در اصل وِندوْشاپور بوده بمعنی فتح شده های شاپور. درمعجم البلدان بشکل وندیسابور آمده، دراین شهر بفرمان خسروانوشیروان (۵۷۹=۵۳۱) یك مدرسهٔ طب تاسیس یافت.

۲ - شروع شهرت یعقوب بن لیث بن معدّل صفّاری در ۲۵۳ درزمان خلافت المعتزّبالله بود، وی ازقریه قرنین واقع در نزدیکی زرنج پایتخت آنزمان سیستان بود (ترکستان بارتولد)، درتفصیل فتوحات و ممالك یعقوب وعمرو وترتیب وتوالی آنها بین مورّخین اختلاف هست، باید از تواریخ مشهورمانند طبری استخراج نمود. مقصود مؤلف ازعلی خارجی شخصی است موسوم به علی بن محمّد که مدعی انتساب بآل علی بود، بنا بقول بعضی مورّخین وی ایرانی بوده وبعد ازجنگها و خونریزیها که پانزده سال دوام داشت بدست موفّق برادر معتمد مغلوب شد. علی درحدود ۲۵۵ خروج کرد و با فصاحتی که داشت زنگیان و غلامان مقیم واسط وبصره وحوالی را با خود برانگیخت و عمدهٔ سپاهیان وی ازآنها بود وازاین لحاظ اورا صاحب الزنج یا قائدالزنج نامیدند (رجوع بطبری سال فوق وبتاریخ الفخری (۱۳) وتاریخ ابن خلدون جزو رابع وتاریخ سایکس شود (15) وفات یعقوب بقول زین الاخبار (۲۰) در چهاردهم شوّال اتّفاق افتاد.

۳ - موفق که اسمش طلحه باشد برادر خلیفهٔ پانزدهم عباسی المعتمدعلی الله بود، این دو برادر والمعتزّبالله والمستنصر پسران جعفرالمتوکل بودند. الموفّق بااینکه بخلافت نرسید در ایّام برادرش معتمد دارای هرگونه قدرت واختیار بود وبقول صاحب تاریخ الفخری درخلافت با وی شریك بود ودرواقع باهوش و کاری وسیاسی بوده.

آنگاه خاتمه‌دادن بکار عمرو دشوارنبود چنانکه بعدخلیفه تمام شئونات‌را ازعمرو مسلوب نمود وبراو لعنت علنی کرد[1] ولی درزمان کمی دریافت که خصم سخت است و در (۸۸۹=۲۷۶) حقوق و امتیازات عمرو را بدو باز بخشیدو موازنهٔ سابق برقرارشد، بعد بازپیچیدگی مختصر درروابط‌بین‌او وخلیفه (که از این وقعه منتفع گردید) رو داد ولی در هرصورت عمرو باوج عظمت رسید، فقط فرط کشورگیری و حرص وتصرّف اراضی‌که او داشت باعث ترلزل وی شد. در (۸۹۸ = ۲۸۵) ماوراءالنهر را ازمعتضد برادر معتمد خواست وبگرفت واین‌عمل بازمصارف یکی از آن فرمانهای مطنطن‌را برای خلیفه بارآورد[2] وعمرو بتصرّف آنقسمتها قیام نمود تا دست اسمعیل‌بن احمد سامانیرا از آنحدود کوتاه نماید ولی کامیاب نگردیده خود درنتیجه‌جنك بسال (۹۰۰=۲۸۷) بدست اسمعیل‌افتاد ومحبوس‌شد، وی عمرو راتسلیم خلیفه‌نمودوخودش‌حاکم‌خراسان شدوخلیفه این‌بار حمایت ازاسمعیل کرد. عمرو بعدازیکسال‌زندگی‌درحبس مقتول‌شد ودرهمان‌موقع خلیفه‌نیز درگذشت. محمّد پسر عمرو درحیات پدرش یعنی بسال (۸۸۷=۲۷۴) وفات یافت ولشکریان او در استماع خبرحبس‌عمروبسال (۹۰۱=۲۸۹) پسراوطاهررا امیرانتخاب کردندواو چندسال‌درفارس وسیستان بود تابتاریخ (۹۰۸=۲۹۶) درجنگ‌با کسی که‌سابقاً ازغلامان ترك‌بود مغلوب و گرفتار وببغداد فرستاده شد. چندتن‌دیگرازصفّاریان اظهاروجودمیکردندولی اهمیّتی پیدا نتوانستند بکنند وسرانجام‌مغلوب گردیدند.

پنجاه سال بعد بعضی‌ها از خاندان صفّاری که ازطرف مادر منسوب بآنها بودند در سیستان سر برآوردند ازآنجمله بود خلف‌بن احمد که نسبت او از طرف‌مادرش بانو به‌عمرو میرسد و در (۹۵۴=۳۴۳) حاکم سیستان شد. در (۱۰۰۲/۳ =

---

۱ ـ طبری عزل ولعن عمرو را درضمن وقایع سال ۲۷۱ ذکرکرده.

۲ ـ اینك درتأیید قول مؤلف‌شرح‌تجمّلات وهدایا که توام‌این‌فرمان بود اززین‌الاخبار گردیزی نقل میشود: «دروقت عهد ماوراءالنهر نوشتند وسوی وی فرستادند بصحبت نصر المختاری‌که غلام ابوساج بود وجعفر باعهد وهدیه‌ها پیش‌عمرو شد واندر آنجا هفت‌دست خلعت بود وبدنه بود منسوج بدُرّ ومرصّع بجواهر و مروارید وتاجی‌مرصّع یاقوت وجواهر ویازده اسپ بود از آنجمله ده اسپ بزین وستام زرّین ویکی‌را زین ولگام وستام زرّین ومرصّع بیاقوت و مروارید ..... وچهار دست و پای او نعل زرّین بسته و صندوقهاء بسیار ..» زین‌الاخبار (۲۰) ص ۱۷ (بدنه = زره کوتاه، مقدّمة‌الادب زمخشری).

۳۹۳) مملکت خلف از طرف محمود غزنوی مسخّر گردید و پسرش ابوحفص ملتزم خدمت آن سلطان شد. گرچه شرح حال ابوحفص بعد ازاین وقعه معلوم نیست ولی در (۱۰۸۷ = ۴۸۰) شخصی باسم ملك قاج الدّین بحکومت سیستان منصوب گشت که پدرش طاهر نام داشت و او نوهٔ دوّم ابوحفص و ازطرف الب ارسلان و ملکشاه بااین انتساب مورد توجه بوده. اخلاف این شخص تاحمله مغول در این دیار سلطنت کردند حتّی درقرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) هنوز یکی از اعضای اینطایفه معروف بود و او عبارت بود از شاه حسین بن ملك غیاث‌الدّین محمّد که تاریخ صفّاریانرا ازقدیمترین زمان تاخاتمه تالیف کرده (۱۶۱۹ = ۱۰۲۹)[1]، همو در قزوین بحضور شاه عباس رسیده.

البتّه ارتباط این صفّار با سلسلهٔ صفّاریان خالی از شبهه نیست و محال بنظر نمیآید نسب طاهر که گویا پسر خلف مذکورفوق بوده ازطرف یکی از مدّعیان جعل شده باشد که خواسته است بااستفاده ازمحبوبیّت سلاله‌های قدیم درسیستان خاندانی بدین اسم تأسیس نماید[2].

باید گفت که دولت یعقوب و عمر و تار و پودش بزور شمشیر بهم آمده بود و بواسطه اتفاقات زمان وضعف اخلاق برادران باطناً بی‌اساس بود[3] واین دو برادر

---

۱ - رجوع شود بمؤلف احیاءالملوك (فهرست ریو Rieu جلد متمّم نمره ۹۷).

۲ - شاه حسین بن ملك غیاث‌الدّین محمّد صفّاري ۲۸-۱۰۲۷ هجری یعنی عهد شاه عبّاس اوّل تاریخی تالیف کرده باسم احیاءالملوك ودرآن نسب ملك جلال‌الدّین محمودخان امیر سیستان آنزمان را در شانزده پشت بعمرولیث صفّاری رسانیده، نیز نسب خودرا بهمان خاندان نسبت‌داده، بموجب این کتاب گویاوی نخست در ۱۰۲۷ بخدمت شاه‌عبّاس رسیده (نقل ازفهرست ریو) (3) .

۳ - نه‌تنها از مطالعه تواریخ بزرك این معنی مسلّم‌میگردد بلکه بعضي تواریخ مختصر وتالیفات ادبی مانند زین‌الاخبار (۲۰) و سیاستنامهٔ نظام‌الملك نیز تصریح کرده‌اند که عمده استناد یعقوب و عمر ولیث بشمشیر بوده و برای حفظ شمشیر بالطبع احتیاج بزر وسیم میافتاد که گفته‌اند « زربده مرد سپاهي را تاسر بنهد » واز اینرو هردو برادر درتحصیل پول از هیچگونه اقدام خود داری نمیکردند، اگرچه بواسطه ضبط اموال متموّلین رعایای خودشان باشد با اینکه درجنگهای آخرین باخت بجانب یعقوب بود بازقسمت بزرگی از ثروتی‌را که جمع کرده بود ذخیره داشت وبعد از وفات او چهارمیلیون دینار وپنجاه میلیون درهم درخزاین اوموجود بود، نیز پنجهزارشتر وده هزار خر داشت، عمرو نیز درپول‌پرستی تالی یعقوب بود واگرعواید مالیات وغنائم ویغما او را سیر نمیکرد رو بمردم میگذاشت و از هرکسي بهانه ای می‌ستاند، زین الاخبار (۲۰) شرح حال صفّاریان — ترکستان (9) ص ۲۱۹-۲۱۸ .

علم واستعدادی را که آنها را نسبت بسپاهیان خود تفوّقی بخشد مالك نبودند. با اینهمه دردربار آنها مخصوصاً درمجلس عمرو صدای سخنگویان شنیده‌شد و امروز قطعاتی از اشعار فیروز مشرقی و ابوسلیك گرگانی باقی مانده(1).

1-T. Nôldeke «Orientalische skizzen, Berlin 1892 P. 181—217. H. G. Harvey, The kings of the Saffaristein Dynasty of Nimroz or Sistan, A S B vol. 57, 131 b.

۷ ـ سامانیان

سامانیان که دولت عظیم صفّاری را منقرض ساختند نژاد خود را بساسانیان میرسانیدند[1]. افراد این خاندان از زمان خلیفه مأمون درماوراء جیحون امارت داشتند وبتدریج بنفوذوقدرت خود میافزودند. مؤسّس واقعی سلطنت سامانیان اسمعیل بن احمد (متوفی در۹۰۷ = ۲۹۵) بود که بخارا راپایتخت خود قرارداد. حکومت او علاوه برماوراءالنهر نیز بلخ وسیستان[2] وخراسان وگرگان وطبرستان وری را شامل بود ولی ولایات اطراف خزر درزمان پسر او ازتصرّف آنها بدرآمده بازدارای استقلال گردید، سلطنت سامانی مدّت صد سال دوام نمود ولی سیاست امرای این سلسله که صلح دوست بودند و مخصوصاً بصنعت ودانش علاقهٔ شخصی داشتند برصیانت وتقویت مملکت نایل نیامد واقسام غربی ایران را الحاق کردن نتوانستند در صورتیکه خلیفه اقتدار زیادی نداشت وهمین ضعف وی آنقسمتها را هدف حرص ومطمح نظردیگر طوائف که جنگی‌تر بودند قرار داده‌بود. سامانیان

۱ ـ جدّ سامانیان بقول مورّخین مانند طبری والبیرونی وحمزهٔ اصفهانی وغیرهم سامان خداة نام داشته ویکی‌از نامیان زرتشتیان بلخ بود ونسب خودرا ببهرام چوبین میرسانید، گردیزی درزین‌الاخبار گوید: «وسبب ولایت سامانیان آن بود که سامان خداةبن حامتان (میثمان وجسیمان نیز خوانده شده) که این‌همه‌را بدو باز خوانند، مغ‌بود ودین زرتشتی داشت ونسب اوسامان خداةبن حامتان بن .....کیومرث پادشاه نخستین که برزمین بود»، سامان خداة گویا اوّلین‌بانی ووالی محلّی بوده است واقع درولایت بلخ باسم سامان (بار تولد ترکستان (9))، سامان خداة در زمان مأمون اسلام‌آورد، بزرگترین پسران سامان اسدنام داشت واو چهارپسرداشت: ابومحمّد نوح وابونصر احمد وابوالعبّاس یحیی وابوالفضل الیاس. مأمون بعداز رسیدن بخلافت حکومت سمرقند را بنوح، فرغانه را به‌احمد، چاچ را به یحیی و هرات را به الیاس داد. مقصود مؤلّف اسمعیل پسر ابو نصر احمد است.

۲ ـ بقول گردیزی ودیگران سیستان‌را اوّل دفعه احمدبن اسمعیل جزو متصرّفات سامانیان قرارداد.

همیشه درظاهر نسبت بخلیفه اظهار انقیاد کردند ولی رسم آن در عمل منحصر بود بخوانده شدن اسم او درخطبه وضرب آن در نقود ، نه خراجی بخلیفه دادند ونه در موقع لزوم معاونت لشکری براو کردند .

درنقاطیکه ازبخارادور بود مخصوصاً در ولایات ساحلی خزرگاهی شورشهائی رو میداد و والیان حکومت خراسان که از طرف سامانیان بدانها سپرده شده بود مجبور میشدند در مواردی خودسرانه اقـداماتی نمایند و در نتیجهٔ این اوضاع یکنوع حس استقلال درآنها تولید گردید . ازطرف دیگر دولتی توانا درشمال یعنی ترکستان پدید آمد که چشم طمع باستیلای ممالك حاصل خیز مشرق دوخته بود و آنچه زمان میگذشت بر آزمندی آن میافزود [1] .

۱ ـ خوانین ترك از زمانهای باستان تازمان ساسانیان باسم توران وهیاطله وغیره روبحدود ماوراء النهر وشمالیهای خراسان نهاده بودند ودرآنجا بااقوام ایرانی گاهی باجنگ وگاهی بامسالمت میگذرانیدند . بعد از اسلام عرب بر آنجا راه یافت ، اوّلین عرب معروف که بماوراء النهر رفت قتیبة بن مسلم باهلی بود . امارتها و حکومتهای متعدّد در این دیار وحوالی از خوانین ترك و دهقانان و مرزبانان ایران و امرای عرب تشکیل میبافت، ازجمله حکومتها در زمان صفّاریان و سامانیان حکومتهای : خوارزم ، سغد ، فرغانه ، اشروسنه ، اسفیجاب ، چغانیان ، خُتّل وراشت بود. خوارزم ولایتی است درقسمت شمالی جیحون پایتخت سابقش کات و بعد جرجانیه یا اورگنج بود، از شهر های معروف آنجا خیوه و هزار اسب میباشد، ازاین شهرها تنها کات در ساحل شرقی جیحون و ما بقی در غربی آن واقع است ، سغد که قدیم سغدیانه نامیده میشد شامل تمام اراضی حاصلخیز بین سیحون و جیحون بود، ضمناً اسم ولایت محیط سمرقند است که رود سفید یا زر افشان از آنجا جاریست و ازاین لحاظ بخارا وکش و نَسَف (نخشب) که هم حدود با سغد بوده خود ولایت جداگانه محسوب میشد . اشروسنه ولایتی است در ساحل زر افشان و مشرق سمرقند، حاکم نشین آن شهر اشروسنه یا بُنجیکت است. اگر از اشروسنه بخطّ مستقیمی رو بشمال و طول ساحل سیحون برویم اوّل بایالت (چاچ) بعد بولایت اسفیجاب (اسپیجاب) میرسیم . فرغانه هم ولایتی است در فاصله شمال شرقی اشروسنه و در اینولایت چند رود خانه بسیحون ملحق میشود ، فرغانه را مدّتی خوگند (خجند) گفتند . پایتخت قدیم آن اخشیکت بود که شهر فرغانه هم گفته اند ، اگر از اشروسنه بخطّ مستقیمی بجنوب برویم بمنطقه ای میرسیم که رود خانه های متعدّد از شمال بجنوب جاری شده برود جیحون میریزند، در حوزه این رودخانه‌ها یعنی قسمت سواحل شمالی جیحون ولایات راشت ، چغانیان وخُتّل و بدخشان واقع است، امرای این ولایات وولایات دیگر القاب مخصوص داشتند مانند : ماهوی مرو، اخشید فرغانه، پیروز سغد، خسرو خوارزم، شیرختن، افشین اشروسنه، نیدون کش ، طرخان سمرقند . اوّلین حکومت مقتدر خانیّهٔ**

قبایل اتراك که در ولایات شرقی خلافت مسکن جسته بودند با اینکه درهمان اوایل دین اسلام را پذیرفته وبمذهب سنت وجماعت گرویده بودندباز در هر فرصتی از فرمان عرب سرکشی میکردند. عادت جلب غلامان ترك بممالك غربی و استخدام آنها از (۶۷۴ = ۵۵ ه) باینطرف مرسوم گردید وخدمت آنها پاسبانی و پیشخدمتی اعیان و اشراف بود وعدّه ای از آزاد شدگان آنها بتدریج داخل سپاهی شدند، حتّی گاهی بمنصب سپهسالاری رسیدند. این استخدام سپاهی ترك را از خلفا نخست معتصم عبّاسی اقدام نمود وبنابود آنها جای ایرانیان وتازیان را که نسبت بانها کمتر جنگی بودند اشغال نمایند. این عمل منتهی بتشکیل یك فوج حارسین از آنها گردید که خود آنها موجب ضعف خلافت شدند وکار بجائی رسید که خلیفه در مقابل آل بویه شکست خورد ودر نتیجه ترکهای مشرق هم شوریدند.

جنگیان عرب تنها یکی دو بار تاسواحل سیحون راه یافته بودند، یکبار بسال (۷۱۳ = ۹۵) در فرمان قتیبة بن مسلم وبار دیگر در (۷۳۸ = ۱۲۱ ه) بفرمان نصربن سیّار. درخلافت عبّاسیان ممالك ما وراء سیحون مستقلاً بماوراء جیحون اتحادنمود وحاکم آنجا بغراخان بسال (۹۹۳ = ۳۸۲ ه) وارد ماوراء جیحون شد و نوح دوّم[1] را که هردو والی آن امیر در هرات و خراسان ترك نژاد ودر باطن بابغرا خان همدست بودند شکست داد، با اینکه بغرا در (۹۹۴ = ۳۸۴ ه) درگذشت

** ترك‌ها بعداز اسلام که شاید منظور مؤلّف همان باشد حکومت قراخانیان یاایلك‌خانیان یاترکان افراسیابی بود و معروفترین امرای این سلسله بغرا خان هارون بن موسی بودکه در ۳۸۲ بخارا را گرفت، اینها در ۳۸۹ سامانیان را درماوراء النهرمنقرض ساختند و دور نیست مقصود مؤلف دولت مغول بطور عام باشد که با قراخانیان و دیگر حکومتهای طوایف شروع کرد و به حکومت قراخطائیان وبعد بهجوم چنگیزیان منتهی شد. گذشته ازمورّخین وجغرافیون اسلامی مانند مقدسی و اسطخری و ابن خرداذبه وعتبی و گردیزی رجوع شود بترکستان(9)ص ۲۸۰-۲۵۴ الخ وممالك شرقي خلافت (16) و حواشی چهار مقاله (۱۸) و سلطان محمود (17) ص ۴۷ و احوال رودکی (۲۱) ج ۱، ص ۳۱۲ و کریستن‌سن(23).

۱ - در متن کتاب سهواً بجای نوح دوّم نوح سوّم ضبط است، البتّه مقصود نوح بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۳۶) بوده است.

باز نوح ناچار شد برای تنکیل دو والی عاصی خود از سُبکتکین[1] که دراینموقع در غزنه مستقرّ شده بود استمداد نماید، سبکتکین که برای مداخله بامور داخلی دولت سامانی درجستجوی بهانه بود این تکلیف را بشادی تلقّی نمود و بعدازمرگ او که زود فرار رسید پسرش محمود همان سیاست پدر را پیشهٔ خود قرار داد، تا اینکه آخرین امیر سامانی عبدالملك دوّم که جوانك ضعیف‌النّفس بود و درپیش عمّال خودش هم اراده ونفوذ نداشت در (۹۹۹=۳۹۰ه) خلع ومحبوس وبترکستان برده شد. بااینهمه تقدیر نبود سلالهٔ سامانی اینگونه بابد نامی خاتمه یابد. یکی از برادران عبد الملك یعنی اسمعیل المنتصر ۹۹۹ تااواخر ۱۰۰٤ (از ۳۹۰ تا ۳۹۵ه) یعنی مدّت شش سال سلطنت سامانی را نگهداشت و در مقابل شورشیهای گوناگون ماوراء النّهر و خراسان بهادرانه بجنگید و با رشادت بزرگ و عزم نستوه‌نام‌خانوادهٔ خودرا محافظت نمود ولی درخاتمهٔ سال (۱۰۰٤=۳۹۵ه) اورا بخیانت کشتند و خاندان سامانی با مرگ او بپایان رسید[2].

---

۱ ـ منظور از دو والی عاصی ابوعلی و فایق است که در ظهور بغرا خان در آن سامان نفوذ داشتند و بر او التحاق نموده بر ضدّ نوح بر خاسته بودند، نوح بآنها مصاف داد و بیاری سبکتکین و دارابن قابوس امیر گرگان برآندو غالب آمد، بعد ازاین غلبه بود که نوح به سبکتکین لقب ناصرالدّین والدّوله و پسرش محمود را لقب سیف‌الدّوله داد. سبکتکین غلامی بود در جنگ با اتراك یا از طرف خود اتراك و یا از طرف سامانیان اسیرگرفته شد و دربازار برده فروشی از طرف البتکین که سپهسالاری داشت خریده شده و با استعدادی که داشت در نزد وی ترقّیات نمود و در غزنه جانشین اخلاف امیر البتکین گردید و بعد بموجب دعوت نوح بن نصر سامانی باو گروید و اوّلین اقدام مهم او آن بود که در فوق مذکور افتاد (رجوع شود به عتبی) (تلفّظ صحیح کلمه سبکتکین بنا به تحقیق دانشمندان مانند نُلدکه و بارتولد با ضم سین وضم یاو کسر باء صحیح تر است) رجوع شود به زین‌الاخبار (۲۰) ص ۵۵ـ۵۳ و ترکستان (۹) ص۲٦۱.

۲ ـ مقصود ابو ابراهیم اسمعیل ملقّب به المنتصر و پسر نوح بن منصور و برادر عبدالملك ومنصوربن‌نوح‌است، داستان این‌شاهزاده دلیر وبی باك بی‌شباهت بتاریخ‌جلال‌الدّین خوارزمشاهی نیست، وی بعد از آنکه بدست قراخانیان اسیر شده بود از محبس اوزکند ترکستان فرارکرد و در حفظ سلطنت سامانی مدّت شش سال با دشمنان متعدّد که قویترین آنها قراخانیان و سلطان محمود غزنوی و برادرش نصر باشد بهادرانه جنگید و با خوارزمشاهیان نیز مصاف‌داد، چهار بار حمله بماوراءالنهر وچندین حمله بخراسان ونیشابور کرده واغلب باضایعات وخسارات برگشت.**

دولت سامانیان بدون یادگار گذاشتن آثار جاویدان سپری نشد. در دورهٔ آندولت بود که شعرای نامی مانند ابو شکور ورودکی ودقیقی سخن‌سرائی کردند، نیز در آندوره بود که شاهنامه فردوسی آغاز گردید نهایت محمود غزنوی آن میوهٔ زیبای شعر ایرانی را در بوستان خود کاشت، همچنین بعضی تألیفات گرانبهای علمی را بآندوره مدیونیم وکتاب الادویه ابو منصور موفق و ترجمه فارسی تاریخ طبری از آثار اینزمانست[1].

میر خواند تاریخ‌سامانیان ترجمه‌دفر مری Defrémery پاریس ۱۸۴۵ - ابوبکرمحمّد بن جعفربن زکریا تاریخ نرشخي (تا۹۴۳ = ۳۳۲)، این کتاب را اوّل‌ابونصر احمد قباوی در (۱۱۲۸ = ۵۲۲ه) بفارسی ترجمه کرد وآنرا تکمیل نمود، بعد محمّدبن ظفر آنرا در تحت عنوان تاریخ بخارا (تا ۱۱۷۸ = ۵۷۴ه) اتمام کرد. رجوع کنید به شفر Schfer : تعریف وصف الارضی و تاریخ بخارا تألیف محمّد نرشخي بانضمام متون مربوط بماوراء النهر ۱۸۹۲ ، پاریس . - تاریخ مختصر آل سامان از طرف مؤلف مجهول (مختصر) [رجوع بروزنامه انجمن آسیائی بنگال ص۱۵۲]، -انحطاط سامانیان وظهور غزنویان درماوراءالنهر وقسمتی ازخراسان تالیف اولیور E.B. OLiver در روز نامه انجمن آسیائی بنگال، ج ۵۵ ص ۸۹ و ما بعد.

** با اینهمه از خیال جنگ با اتراك منصرف نگردید، بالاخره در ۳۹۵ شکست سختي‌خورد و با هشت تن از چنگال دشمن رها شد ولی درمرو ابن بهیج نام ازرؤسای عرب که شاهزاده سامانی پیش او پناه برده بود نا مردانه اورا بکشت، این شاهزاده که مدافع یك خاندان ایرانی دربرابر وحشیان ترکستان بود در بین مردم بسیار محبوب بوده است (لین پول درکتاب خودش (18) سهواً اسم اورا بجای ابو ابراهیم ابراهیم ثبت کرده . برای تفصیل منابع راجع باین‌شخص مانند تاریخ عتبی‌وغیره رجوع شود به‌ترکستان (9)ص ۷۰-۲۶۸ ، ایضاًسلطان محمود(17)ص۶۶-۴۵و۱۸۳).

۱ - مقصود «کتاب‌الابنیه عن حقایق‌الادویه» تالیف ابو منصور موفق علی‌الهروی است‌که گویا در قرن‌چهارم تالیف یافته و آن از اسامی دوا ها و فواید و تأثیرات آنها بحث کرده وبرای نمودن شیوهٔ فارسی اوائل اسلام بسی سود منداست، یك نسخه ازین کتاب در تاریخ ۴۴۷ بخط ابوالحسن علی‌بن احمداسدی طوسی خواهرزاده حکیم فردوسي مؤلف لغة فرس وگوینده‌گرشاسب نامه نوشته شده و باقی مانده‌است، عکس آن نسخه متعلّق بوزارت معارف درطهران موجود است. اصل‌تاریخ طبری بزبان عربی تالیف ابو جعفر محمدبن جریربن املی طبری است که‌تاریخ عمومی مفصّل وموسوم است بتاریخ‌الرسل والملوك وازقدیم‌الایام تا حوادث دوسال بعد از سیصد هجری را حاوی است، این کتاب را ابو علی محمّدبن محمّد بلعمی وزیر سه تن از شاهان سامانی یعنی عبدالملك بن نوح و منصوربن نوح و نوح بن منصور ازعربی بفارسی ترجمه نمود. این بلعمی‌پسر ابوالفضل محمّدبن عبدالله بلعمی وزیر نصربن احمد سامانی بود.

۸ ــ علویان در طبرستان

سختترین تمام ولایات ایران برای تازیان ولایات سواحل جنوبی دریای خزر یعنی دیلم و طبرستان و گرگان[1] بود. کوههای صعب العبور آنولایات مانند قلعه ها اطراف را گرفته وسنگر های طبیعی تشکیل داده و از اینراه همانطور

۱ ـ دیلم یا دیلمان از ولایات بسیار قدیم ایرانست که نویسندگان یونان هم ازآن نام برده اند و آن عبارت بود از قسمت کوهستان گیلان که از شمال محدود بود بخود گیلان و ازمشرق بطبرستان و مازندران و از مغرب برودبار شمیران و آذربایجان و اران و از جنوب باراضی طارم وقزوین وطالقان. جرجان (گرگان)، قسمت خاك بین سواحل خزر و رود اترك و مازندران و قومس و خراسان را گویند و آن شامل استرآباد حالیه نیز بود، تلفظ نام قدیم آنجا بفرس قدیم ورکانه و باصطلاح جغرافیون یونان هرکانیا است. اسم قدیم طبرستان تپورستان بوده وآن قطعه خاکی است محدود ازشمال بخزر، ازجنوب بسلسله البرز، ازمشرق بگرگان وازمغرب به گیلان. قسمت مهم طبرستان قدیم همانست که اکنون مازندران نامیده میشود، ولایت طبرستان و آذربایجان وگیلان و دیلم و ری و قومس ودامغان وگرگان را دریکجا درقدیم نام فرشوازگر یا فدشوارگرداده میشد (رجوع شود بکتاب مازندران واستراباد تالیف رابینو(19)ص اوّل، ایضاً حواشی نامه تنسر طبع آقای مجتبی مینوی، ایضاً قابوس وُشمگیر زیاری آقای میرزاعباسخان اقبال (۲۴)). مردم دیلم یادیلمان از ادوار قبل از اسلام بارشادت وجنگاوری معروف بودند، همواره مهاجمین را از کوهستانهای خود دفع میکردند. نژاد و دیانت و عادات و مراسم آنها ایراني بود. دیلمان تا اواسط قرن سوّم استقلال محلّی خودرا درمقابل مهاجمین تازی نگاه داشتند وباآنها جنگیدند، دراین اوقات عدّه‌ای ازعلویان زیدیه که ازتعقیب خلفای عباسی فرار میکردند بدیار دیلم پناهنده شدند و بتدریج مردم‌را بدین اسلام دعوت کردند و بالاخره چنانکه درمتن دیده خواهد شد حکومت آنسامان را بدست آوردند، اینها مردم‌را از مهاجمات عباسیان حمایت کردند و حکومت عادلانه بر پا نمودند (طبری چاپ فرنگ ج ۳ ص ۲۲۹۲ از سرداران و خاندانهای متعدّد کوچك و بزرگ که از دیلمان برخاستند یکی خانواده چستانیان بود که مرکز حکومت آنها رود بار بود که‌ازاواخر قرن دوّم تا اوایل چهارم یعني بالغ بر یکصد سال حکومت کردند. دوّم کنگریان یامسافریان بود که ظهور آنها ازطارم بود، بعد ولایات آذربایجان وحوالی را تصرّف کردند و در آنجا مستقر شده و بالغ بر صد سال حکومت کردند، ازسرداران دیلمي که دراطراف و جوانب فتوحات کردند یکی لیلی بن نعمان بود که نیشابورخراسان را بگرفت، دیگر ماکان بن کاکی بود که ری را گرفت و این هردو از سرداران علویان بود، ماکان سرداری داشت باسم اسفاربن شیرویه که در ری بجای وی نشست (اسفار=اسوار یا سوار مرادف کلمه فرنگی شوالیه) معروفترین خاندانهائی که از سلطنت دیلم بر خاست عبارت بود ازآل بویه [راجع بدیلمان رجوع شود به‌شهریاران گمنام، بخش نخستین (۲۴) ص ۲۵۴ـ۲۲۹)، حکومت دیلمان مینورسکی (20)، عجب نامه(28) ص ۲۲۸، قابوس وُشمگیر زیاري (۲۳)].

گه‌هخامنشیان وساسانیان نتوانستند سا کنین دایرو درشت آنسامانرا کاملاً برخود رام کنند تازیان هم بهمان مشکل گرفتار بودند. حتّی اسلام آوردن مردمان آنجا نیز در بادی امر مفید فایدهٔ نگردید، مثلاً آل قارن یکی ازهفت خانواده قدیم معروف ایرانی که سپهبد نامیده میشدند حکومت طبرستان داشتند و در دین زرتشت باقی مانده بودند و سال خودرا از وفات یزدگرد میگرفتند[1]. تفصیل تمام

---

۱ ـ عدد هفت از قدیم در ایران اهمیّت داشته: شماره امشاسپندان زرتشتی هفت است. در زمان هخامنشیان هفت خانواده اصیل وجود داشته. این عدد در شاهنامه درچند مورد استعمال شده مثلاً رستم برای جستجوی بیژن باهفت تن میرود. درزمان اشکانیان نیزگویا هفت خانواده اصیل و معروف وجود داشته که متصدّی مناصب عالیه دولتی آنهابوده و تا دورهٔساسانیان دوام نموده اند و در زمان ساسانیان بنابروایات عبارت بوده‌اند ازاینها ا ـ خانواده ساسانی، ب ـ قارن پهلو، ج ـ سورین پهلو، د ـ سپهبد پهلو، هـ ـ سپندیار پهلو، و ـ مهران پهلو، ز ـ خانواده زیك یازیخ. (کلمه پهلو مقلوب ازپرتواست که اسم قوم اشکانی‌است). هر یکی از این خانواده‌ها مناسب مقام و رتبه خود مناصبی داشته است مثلا خانواده ساسانیان که بسلطنت رسیدند منصب ارگبذ داشتند (ارگ بمعنی حصاراست، ارگبذ یعنی رئیس قلعه یا کوتوال ولی در دوره ساسانیان این منصب بالاترین مناصب بود)، بعد ازمنصب ارگبذ مقام «ایران سپهبد» بود که فرمانده کل سواره نظام را میگفتند و بعد رتبه ایران امبارگبذ بودکه رئیس ذخیره وانبار را میگفتندالخ، این هفت خانواده را مؤلفین اسلامی بعناوین بیوت سبعه و عظماء و مناصب آنها را بعنوان مراتب سبعه شریفه یاد کرده اند. جداول آل قارن بموجب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار سوخرا نام داشته و نسب او به کاوه میرسیده، پسر او قارن (قارن رزمزان) وپسر قارن بـاز سوخرا بوده، این سوخرای دوّم معاصر پیروزپادشاه ساساني بوده‌است، درجنگ وی با خشنواز(پادشاه چغانیان) بوی مظاهرت‌کرد. گذشته از آن قارن سپهبدان دیگرمانند بنی دابویه وبا وندیان وپادوسپانیان درطبرستان وحوالي دردوره اسلام حکومت کرده‌اند، سوخرا بعد از پیروز پسر او قباد (۴۸۴ ـ ۴۵۷) را بمداین دعوت کرد و شاهی را بر او مسلّم ساخت، بعد بد خواهان او را در نظر شاه مقصّر نمودند و او بطبرستان فرار کرد و در آنجا مقتول و پسرانش که نه تن بودند بولایت بدخشان پناهنده گردیدند و درظهور نوشیروان برای معاضدت وی با خاقان ترك مخاصمت‌کردند، بزرگترین آنها زار مهر وکوچکترین‌آنها قارن نام‌داشت، خانواده قارن باسم این شخص معروف است‌که معاصر نوشیروان بود ونوشیروان اورا درمقابل‌خدمات اوسپهبد یك قسمت ایران‌کرد. ازاحفاد این قارن‌آل انداذ، سوخرا، فرّخان، و نداد هرمزد، و نداد اسپان، قارن، و نداد ایزد، و نـداد امید، مسمغان (معربش مصمغان مس = بزرگ یامه، مسمغان: بزرگ مغان) و نـداد امید، شهریار، مازیار، حسن عبدالله، کوهیار، منصور وقارن را شمرده اند (رجوع به‌لاحقه این‌کتاب‌شود)، محل‌حکومت آل‌قارن‌جبل قارن بوده است که درحدود طبرستان ومتّصل بفیروزکوه و کوه پادوسبان‌بود وشهر معروف آن شهمار نام داشته و قلعه معروف آن‌در فیریم (یا پریم=فیروزکوه) بوده و موبدان اورا درازاء این‌خدمت لقب سپهبذ داده‌اند (سپهبد مرکب است ازدوکلمه سپه فرس قدیم اسپاذه) و بذ (پهلوی بذ پایت، اوستائي پیتی بمعنی رئیس وسردار).

لشکرکشی های عرب بدین سامان دراینمورد دست نخواهد داد ولی ممکن است از مهمترین آنها ذکری بشود. بعد از آنکه هجومهای اوّلین عرب در اواخر قرن هفتم (حدود سال ۵۰ ه) نتیجه نداد[1]. درخلافت سلیمان حمله دیگری در تحت فرمان یزید[2] بطبرستان و گرگان و درسالهای (۷۶۱، ۷۵۹، ۷۵۸ = ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱ ه) یعنی درخلافت منصور باز حمله به طبرستان ودیلم گردید. درحقیقت اگر این هجومها که مسلمین آنهارا غزوات مینامیدند منتهی بغارت بلاد واسیر برده شدن مردم میشد بأسی نداشت. یزید دراین جنگهای ضدّ مخاصمین اسلام درشجاعت برهمه سرداران عرب برتری داشت، بااینهمه عملیّات او نسبت به قتیبه قائد بخارا کمتر ظالمانه بود زیرا وی مأمورینی از اعراب در خانه‌های مغلوبین میگذاشت وآنهارا درنتیجه فشار اینگونه مردمان ناتراش مجبور بترك دین مینمود(1).

بالاخره درخلافت منصور طبرستان مدّت ۲۵ سال از طرف عمّال عرب اداره شد زیرا سلاله سپهبدان آنجا که خاندان بنی دابویه باشند منقرض شده بودند[3].

در(۷۷۹ = ۱۶۳ ه) درگرگان شورش بزرگی ازطرف فرقه‌های اشتراکی آنسامان برپاشد، هم چنین نظیر این انقلاب درسالهای (۷۹۶-۷، ۷۹۹، ۸۰۱،

---

۱ - اوّلین هجوم عرب بحوالی طبرستان بنابقول طبری درسال ۳۹ هجرت یعنی زمان خلافت عثمان بفرمان سعید بن العاص وقوع یافته. هجوم دوّم معروف در ایام معاویه در تحت فرمان مصقلة بن هبیره بود که اهالی طبرستان در موقع عبور آنها ازگردنه های کوهستان سنگ ها را از قلل غلطانیدند و تمام سپاهیان مصقله مقتول شد، بلاذری (۸) ص ۳۴۳.

۲ - مقصود یزید بن المهلب است که بامر سلیمان بن عبدالملك (۹۹-۹۶) لشکرکشی بطبرستان نمود، بعد منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶) خازم بن خزیمة التمیمی و روح بن حاتم المهلّبی را بدانسامان توجیه کرد، رجوع شود به طبری (۶) و بلاذری (۸) ص ۳۴۲.

۳ - مقصود خاندان دابویه یادابوی پسر گیل کاوباره پسر فرّخان گیلانشاه پسر فیروز پسر نرسی پسرجاماسب نوزدهمین پادشاه ساسانی است که از ۴۹۶ تا ۴۹۸ ق. م سلطنت کرد: حکومت دابویه بسال ۶۶۰ میلادی (۴۰ ه) در گیلان تأسیس یافت و ۱۷ سال دوام نمود و برادرش پادوسپان در رویان (ولایتی درکوهستانی مغرب طبرستان) بحکومت نشست، راجع به آل قارن و این خانواده رجوع شود به لاحقه این کتاب وبتاریخ طبرستان(22) ص ۹۸-۹۵ طبری، نُلدکه (23) ص ۴۲۸، یوستی(10) کلمه: اد بویه، فقه اللغه (2) ج ۲ ص ۵۴۸ انسیکلوپیدی اسلام(14).

۹۰۰=۱۸۰،۱۸۳،۱۸۵،۲۸۸ ه) رویداد. در خلال این مدّت حسّ طرفداری از آل علی درمملکت دیالمه وسعت پیدا کرده و از آنجا به اقسام شرقی طبرستان سرایت نمود. بعد از ظهور حکومت طاهریان طبرستان و گرگان بدست آنها افتاد ولی حکمرانان این سلسله نیز مانند خلفا از ادارهٔ این ولایات عاجز آمدند، در (۸۳۹=۲۲۵ ه) برخلاف تمام انتظارات شورش بزرگی که بدست مازیار بن قارن[1] برپا گشته بود خوابانیده شد و دین اسلام در شکل مذهب علویان در آن نقاط نفوذ یافت. بسال (۸٦٤=۲۵۰ ه) حسن بن زید علوی «داعی کبیر» که ازاهل ری بود دررأس حکومت طبرستان دیده میشود. این شخص بعدازجنگهائی در آنجا متمکّن شد و حکومت او بر تمام ولایات خزر بانضمام ری و قزوین بسط یافت و در جنگ با محمّد بن طاهر غالب گشت[2]. بعدمدّت یکسال (۸۷٤=۲٦۱ ه) درمقابل امیر صفّاریان خفض جناحی نمود ولی بالاخره در (۸۷۵=۲٦۲ ه) باز ولایات سابق خودرا باستقلال مالك گردید[3].

در (۸۸٤=۲۷۱ ه) برادر وی محمّد بن زید بجای وی نشست و او بتاریخ (۹۰۰=۲۸۷ ه) جان ودولت خودرا در جنگ با اسمعیل بن احمد گذاشت. سامانیان نیز درمقابل صعوبات نگهداری این ولایات عاجز وناراضی بودند. بسال (٤-۹۱۳=۲-۳۰۱ ه) حسن اطروش علوی به حیلت حکومت طبرستان را تحصیل نمود واخلاف اودامنه نفوذ خود را تاری وگرگان و خراسان رسانیدند[4].

۱ - مازیاربن قارن ازخاندان قارن سپهبد طبرستان (رجوع کنید بیاد داشت نمره قبل ولاحقه کتاب) در جنگ با شهریاربن شروین باوندی مغلوب شد، در ۲۰۱ پیش مأمون پناه برد، بعد با موسی بن حفص جنگیده، در ۲۱۰ حکومت خود را باز بدست آورد، بالاخره در ۲۲۵ بدست اعراب اسیر افتاد، اورا درسامره بدار آویختند (طبری، ابن الاثیر الخ).

۲ - بقول زین الاخبار(۲۰)ص ۱۰ حسن باسلیمان بن عبدالله بن طاهر که امیر طبرستان ازطرف محمّدبن طاهر بود جنگ کرد و اورا مغلوب نمود.

۳ - حسن با یعقوب لیث نیزجنگیده و مغلوب شد وبدیلم عقب نشینی کرد ولی یعقوب از کثرت باران و سیل در ایندیار دچار صعوبات و خطرگشته و با زحمت زیاد برگشت.

٤ - حسن بن علی ملقّب به الاطروش (بمعنی در) ازامامان زیدیه بود. زیدیه بامامت زیدبن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ع قائل بودند و تمام اولاد علی بن ابیطالب وفاطمه علیهما السلام راباشرایطی لائق امامت میدانستند. حسن دراواخر قرن سوّم باتبعه خود اهتمامی کرد تاطبرستان**

۹ - زیاریان و بویان

دولتی که آنرا علویان درنتیجهٔ کوشش‌ها ورنجها بدست آورده بودند کمی‌بعد ازمرگ اُطروش نصیب یك گیلانی موسوم بمرداویج بن‌زیار شد که‌ازفرماندهان لشکریان دیالمه بود. ولی در آن عصر دولت از آن او و امثال او بود زیرا مردم آندور تنها زبان شمشیر را میشنودند و هرکه آن‌را در دست داشت بر او کرنوش میکردند. مدّتی نگذشت که مرداویج فرمانفرمای بزرگ شد، گذشته از قلمرو علویان که بدست اوافتادمملکت آذربایجان را تا حُلوان بانضمام همدان‌واصفهان نیز ملحق کرد وبعزم دست یازیدن بسوی خوزستان افتاد[1].

ولی بسی بر نیامد که‌معلوم گردیداو نیز این‌ممالك‌را برای دیگران گشوده. علی‌نام که ازطرف وی والی کرج بود اصفهان را از وی بگرفت واوبزرگترین‌سه برادری بود که بعدها سلاله آنها بمناسبت اسم پدرشان ابوشجاع بویه خاندان بویه نامیده شد[2]، اینها گویا نخست درولایت دیلم مزدور بودند ولی‌بعضی اهتمام

**را تسخیر نماید وباسامانیان در آویخت ولی ازعهده برنیامد، امّا درحدودسال سیصد قوّتی‌پیدا کرد و آمل واطراف را تصرّف نمود، حسن بقول ابن‌الاثیر اسلام را در دیلم انتشار داد و نفوذ زیاد در بین مردم پیدا کرد و حکومت عادلانه نمود و تا آخر عمرش در همان نقاط با همان نفوذ باقی بود (رجوع بطبری و مسعودی شود).

۱ - مرداویج بن زیاری وردانشاه ازطائفه آرغوش دیلمی و درتحت فرمان اسفار بن شیرویه دیلمی‌بود، بعد ازکسب نفوذ در میان لشکریان حکومت را بدست آورد و مؤسّس خاندان زیاری گردید. تعصّب ایرانی داشت. پس از او برادرش وُشمگیر و بعد از او دو پسرش بیستون و قابوس وبعداز آنها پسران آنها مینوچهر ودارا یا اسکندر وپسران آنها انوشیروان و کیکاووس و گیلانشاه حکومت کردند. معروفترین زیاریان قابوس بن وُشمگیر ملقّب به شمس المعالی بود که از فضلای زمان خود معدود میشد ومنشآت و اشعار و رسائل دارد، نیز امیر کیکاووس نوه او کتاب قابوسنامه را در ۴۷۵ بنام پسرخود گیلانشاه تألیف نموده (رجوع به جدول انساب این‌کتاب شود، ایضاً ابن‌الاثیر (۲۶) و مسعودی (۷) و قابوس وُشمگیر زیاری (۲۳)).

۲ - بوی باواو مجهول از نامهای قدیم ایران است و یکی از سرداران قباد ساسانی بوی نام داشته، ابوشجاع بویه بموجب اقوال بیرونی (۲۲) و ابن خلکان (۲۶) وابو الفدا (۲۷) و میر خواند (۲۵) و غیرهم پسر فنا خسرو و از سرداران سامانیان بود و بیك خانوادهٔ دیلمی موسوم به‌شرزیل آوندان انتساب داشت، بنابروایت البیرونی (۲۵)ص۳۸ نسب آنها به‌بهرام‌گورمیرسید.**

کرده اند تا آنهارا اصیل بحساب آورند و نسب آنهارا بساسانیان رسانند و ازاولاد بهرام گور شمارند، درهر صورت انتساب بخانوادهٔ بهرام گور که عیّاش و شهوتران

بقول بعضی مورّخین مانند الفخری بویه فقیر وکارگر بود. اینخانواده ازحیث عدّه زیاد بوده‌اند و بطور کلّی از سال ۳۲۰ تا حدود ٤١٤ هجری یعنی قریب صد سال سلطنت کرده اند. شعبه‌های متعدّد این خانواده درسه قسمت مختلف ایران یعنی فارس - ري وهمدان واصفهان - عراق واهواز وکرمان تقریباً در زمان واحد حکومت کردند، بلاد حاکم نشین آل بویه دراین سه قسمت شیراز و ری وبغداد بود. ابوشجاع سه پسرداشت: علی (عمد الدّوله)، حسن (رکن الدّوله) واحمد (معزّالدوله)، اینها نخست درخدمت ماکان کاکی بودند و بعداز آندور بحکم سامانیان حاکم کرمان شده داخل خدمت مرداویج زیاری گردیدند و علی ازطرف وی بحکومت کرج منصوب گشت و در آنجا استقلال بهم رسانیده اصفهان را تصرّف نمود. حسن (رکن الدّوله) و احمد (معزالدّوله) نیز بتصرّف بلاد قیام کردند وسرانجام احمد (معزّالدوله) در ۳۳۵ بغداد را تصرّف نمود وظاهراً درحق المستکفي باللّه بیست وسومین خلیفه عباسی احترامی روا داشت و او القاب فوق‌را بسه برادر اعطا کرد و معزّالدوله را عنوان امیرالامرائی نیز بخشید ولی مدّت کمي بعد از تصرّف بغداد معزّالدوله المستکفی را خلع و حبس و المطیع لله را بجای او بخلافت منصوب داشت، با این وقعه ایرانیها اختیار خلافت را بدست گرفتند. بعد از این فتوحات بود که درخاندان بویه انشعاب پیدا شد و ری و شیراز وبغداد مراکز حکومت اعضای این خاندان واقع گردید، بعدازمرگ معزّالدوله در بغداد پسرش بختیار بجای وی نشست و در زمان او لشکریان ترك شورش کرده و حکومت آنسامان را از تصرّف آل بویه بدر آوردند و در این بین رکن الدّوله رئیس خانواده در ری و پسرش عضد الدّوله (فناخسرو ابوشجاع) در شیراز حکومت میکردند، عضد الدّوله بالاخره بغداد را هم بتصرّف خودش در آورد (۳٦۷) و حکومتش قوّت یافت و کلیّه حکومت وی در فارس و بغداد ۳٤ سال دوام کرد، میتوان او را بزرگترین آل بویه نامید که گذشته ازاستعداد لشکری قابلیّت کشوری نیز نشان داد و ابنیه و آثار بوجود آورد، ازآنجمله بود بنای بقعهٔ حضرت علی در نجف و بیمارستان در بغداد و بند معروف رود (کور) در نزدیکی شیراز معروف به بند امیر، عضد الدّوله درادب و بلاغت نیز ماهربود، دریتیمة الدهر ثعالبي اشعار عربي بدو اسناد شده. دو برادر معروف عضد الدّوله مؤید الدّوله وفخرالدّوله در ری حکومت داشتند و وزیر معروف ایرانی که با تعصّب زبان و آداب عرب مشهور است یعنی صاحب اسماعیل بن عباد (متوفی در ۳۸۵) دردربار آنها بود، بعد ازفخر الدّوله بواسطه صغر سن پسرش زنش سیده زمام امور را در دست گرفت وچون پسرش بزرك شد مشارالیها پیش یکی‌از روسای کُرد موسوم به بدرحسنویه رفت وبدستیاري وي ری را دو باره تصرّف کرد، بعد ازسیده پسرش مجدالدّوله تسلیم سلطان محمود غزنوی گشت (٤۲۰)، حکومت بغداد ودیگر ولایات جنوب دردست بهاء الدّوله پسر عضدالدّوله بود که مدّت طویلی حکومت نمود تا بالاخره عناصر اجنبی باز حکومت ایرانی را از بین‌برد یعنی سامانیها مغلوب قراخانیان شدند وآل‌بویه بدست سلجوقیان منقرض گردیدند. آل‌بویه

و بالطّبع کثیرالاولاد بود مستبعد نیست(1) . آل بویه نیز درنخست مانندصفّاریان اسلحه سازی پیشه کردند، بعد داخل درخدمت‌مرداویج شدند، مرداویج‌مایل نبود که اصفهان در تصرّف آل بویه بماند ازاین لحاظ آنولایات را بتصرّف خلیفه القاهر ترجیح داد. آل بویه از این معاملهٔ مرداویج خشمگین شدند و این بار مستقلاً بفتوحات پرداختند، فارس را در(۹۳۴ = ۳۲۳ه) گرفته و درعقیب آن مادی‌را که آخرین حارس آنجا درگذشته بود (۹۳۵ = ۳۲۴ه) الحاق بمتصرّفات خود نمودند.

**اوّلین خاندان مهم بود که آئین شیعه‌را ترویج کرد ودرحفظ وتشیید اصول ایرانی کوشید. آل بویه وزرای بزرك لائقي داشتند از آنجمله بود فضل بن العمید وزیر رکن الدّوله که او را در علم و فضیلت جاحظ ثانی گفته اند و صاحب ابن عباد وزیر مؤیدالدّوله و فخرالدّوله و حکیم بزرك ایران بوعلی سینا وزیر مجدالدّوله (که او را درموقع حبس مجدالدّوله بامر سیده بزندان بردند)، آل‌بویه چنانکه اشارت رفت اهل‌ادب نیزبودند: فردوسی یوسف و زلیخارا بامر بهاءالدّوله وبنام وزیر او موفق بنظم کشید (ابونصر فیروز خارشاد بهاء الدوله پسرعضدالدوله امیر عراق از ۳۷۹ تا ۴۰۳ حکومت کرد، قبل‌از فردوسی شاعر دیگری باسم بختیاری منسوب بعزالدّین بختیار پسر احمد معزّالدّوله آن قصّه را بنام همان پادشاه نظم‌کرده بود)، هم چنین چنانکه معروف است محضر صاحب عباد که خود در زبان عرب اشعار دارد مرجع ادباء وفضلا بود. واو نظم ونثر تازی را بفارسی ترجیح میداد، با اینهمه درمیان نامهای عربی سرایان مجلس او باسامی فارسی گویان هم بر میخوریم از آنجمله است منطقي شاعر (لباب الالباب) و پندار رازي که بعدها در دربار مجدالدّوله بود. شاعر معروف عرب مُتَنَبّی بنام عضد الدّوله تغزل دارد. از خود امرای آل بویه نیز شاعران بوده اند، ازدیگر فضلای نامی ایران دربار آل‌بویه ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی (۳۸۴ - ۳۱۳) مؤلف کتاب التّاجی در تاریخ آل بویه میباشد، وی با صاحب عباد در فصاحت ضرب المثل بودند ومردم در مقام مبالغه درفصاحت (ابلغ من الصادین) (یعنی شیواتر از صاحب و صابی) می‌گفتند. تاریخ ابن اسفندیار (22) ص ۹۰.

گذشته از خاندانهای مذکور فوق نیز سلاله های دیگر ایرانی در ایندوره ظهور کرد که بیشتراستناد یا ارتباطی با آل بویه داشتند، از آنجمله بود خاندان کاکویه که از۲۹۸ تاقریب صد سال در همدان و اصفهان سلطنت کردند و از خویشاوندان آل بویه بودند (کاکوی بمعنی برادر مادراست)، ایضاً مسافریان آذربایجان که ذکر آن‌گذشت، هم‌چنین شدادیان (۴۰۹ - ۳۴۰) در ارّان (باکو و اطراف) حکومت کردند. روادیان (از قرن چهارم تا حدود دو قرن) در تبریز ومراغه وحوالي حکومت‌کردند، ایضاً آل‌حسنویه (۴۰۶ - ۳۴۸) که درکردستان‌حکومت داشتند، یوستی (10)، شهریاران گمنام (۲۴)، دولت دیالمه (20).

ازسه برادران بویه علی درفارس حکومت میکرد وحسن درماد (آذربایجان) و برادر سوّم احمد نخست کرمان را گرفت (۹۳۶=۳۲۸ه) وآنگاه درمغرب ایران بسط نفوذ کرد تا کار را بجائی رسانید که در (۹۴۵=۳۳۴ه) از خلیفه مستکفی طوعاً و کرهاً درجهٔ عالی امیر الامرائی و لقب افتخاری معزّ الدّوله را در بغداد حضوراً گرفت، ازبرادرانش نیز یکی لقب عمادالدّوله ودوّمی را لقب رکن الدّوله دادند، بااینکه درگذشته نیز مقام خلافت گاهگاه بضعف اندر شده بود ولی میتوان گفت هیچوقت خلیفه مانند این زمان بی قدرت نشده بود زیرا آل بویه با او هر طور دلشان میخواست معامله میکردند. احمد که خود را سلطان مینامید (گرچه بر سکّه‌های آل بویه همیشه لقب امیر محکوك است و گویا احمد این لقب را بطور غیر رسمی و یا مدّت کوتاهی بکار برده باشد) پنج هفته بعد ازاین وقعه امر کرد تاخلیفه مستکفی[1] را میل بچشم کشیدند وبجای اومطیع رانشاندند.

بمناسبت اینکه اکثر ساکنین عراق مذهب اهل سنّت داشتند آل‌بویه مقرّر فرمودند تا اسم خلیفه دراقاصی مملکت در خطبه ذکر گردد ولی درواقع امر با او مساعد نبودند حتّی گاهی او را دچار اشکالات میکردند. اگراین سلاله بردوام توارث پیدا میکرد بکارخلفای بغداد که عروسکی بیش نبودند خاتمه داده میشد و شاید پیش راه طوفان سلاجقه نیز مسدود میگردید ویك خانوادهٔ ایرانی ازهمان اوان سلطنت را بدست میگرفت. آل‌بویه برای رسیدن باین مقصود ازهر حیث مجهّز بودند جز اینکه نفاق داخلی تار وپود سلطنت آنهارا از هم گسیخت ومانع پیشرفت مطلوب شد.

وُشمگیر برادر مرداویج برای احتراز از خطری که از طرف آل بویه بر وی متوجه بود با سامانیان طرح دوستی ریخت، دراین بین علی که یکی از سه برادر بویه بود وفات نمود (۹۴۹=۳۳۸ه) و منطقهٔ حکومت او که فارس بود بارث

۱ - درمتن ازراه خطا مکتفی نوشته شده ناچار مقصود مؤلف المستکفی بالله یسر المکتفي بالله است، المستکفی بیست و دوّمین خلیفه عباسی بود و بعد از او برادرش المطیع لله بخلافت منصوب گردید.

ببرادر زاده‌اش عضدالدّوله رسید. این نیز از جمله القابی بود که خلفا اضطرارا براین امراء عطا کرده بودند. چون علی ارشد اولاد بود رئیس سلاله معدود میشد حتّی احمد که در واقع مؤسس این خاندان بود وبرا بدین سمت میشناخت و بعد از وفات علی ریاست خانواده منتقل ببرادر متوسّط یعنی حسن پدر عضدالدّوله گردید واوحکومت جبال وری داشت. در (۹۶۷=۳۵۷ه)احمد درگذشت و حکومت اوشامل کرمان و خوزستان وعراق بود. در(۹۷۵=۳۶۵ه)عضدالدّوله تعرّض کرد و سر انجام بغداد و عراق را از تصرّف عزّالدّوله بختیار پسر احمد بدر آورد. در این بین رکن الدّوله(حسن) که از سه برادر مؤسس سلاله تنها او باقی بود بواسطهٔ پند وراهنمائی خود اتّحادی در بین دو عمو زاده متخاصم بوجود آورد ولی این اتحاد موقتی بود ودرمرگ وی(۹۷۷=۳۶۶ه) باز خصومت و ستیزگی خانواده سر گرفت. رکن‌الدّوله مملکت خودرا بین سه‌پسرش تقسیم کرده بود. جوانترین آن سه فخرالدّوله از دوبرادر دیگرجدا شد، ولایات جبال غیراز اصفهان و هم‌چنین طبرستان و گرگان را تصرّف نمود. در این بین عضدالدّوله عزّالدوله بختیاررا مغلوب و دست اورا ازکار کوتاه کرد واومستملکات ویرا نیز تصرّف نمود واز این راه رئیس سلاله گردید. اوج عظمت آل بویه در زمان حکومت همین عضدالدّوله بود. بدبختانه او نیز بعد از وفات (۶-۹۸۳=۳۷۲ه) سه‌پسر ازخود بجا گذاشت. از این سه برادر بهاءالدّوله بعد از کشمکش‌ها با برادران دیگر بسال (۱۰-۸۸۹=۳۸۰ه) برآنها غالب آمد و در شروع دورهٔ چهارتن پسران او(۱۰۱۲=۴۰۳ه) همان معرکه ستیزگی و نفاق بازبکار افتاد و بجائی رسید که آن دولت بزرگ شیرازه‌اش ازهم پاشید و اوضاع بسیار پریشان بمیان آمد و در این گیر ودار جلال الدّوله که گویا بلقب امیرالامرائی بسنده نمیکرد برخود عنوان شاهنشاهی نیز گرفت. اخلاف فخرالدّوله دررّی حکومت میکردند و ولایات طبرستان و گرگان از تصرّف آنها بدر رفته و بدست قابوس

وُشمگیر زیاری[1] افتاده بود واینها اوّلین خاندان ازآل‌بویه بودند که بسال (۱۰۲۹ = ۴۲۰ ه) درمقابل قویتر ازخود یعنی محمود غزنوی مغلوب شدند. قبلاً مجدالدّوله که سلطان ناقابلی بود اصفهان را در ۸ ـ ۱۰۰۷ به بنی کاکویه باخته بود و آنان همدان را نیزدر (۱۰۲۳ = ۴۱۴ ه) تسخیر کرده و تا (۱۰۵۱ = ۴۴۳ ه) در هردو ولایت مستقرّ شده بودند. آل بویه وکاکوئی ها بواسطه فخرالدّوله با هم خویشاوندی پیدا کردند، درخلال این سنوات همدان بتصرّف یکی از سلاله های بیگانه یعنی سلالهٔ حَنویه کرد در آمده بود که در آنجا تقریباً در سال های (۱۰۱۵ ـ ۹۵۹ = ۴۰۶ ـ ۳۴۸ ه) مدّتی بسمت عمّال ازطرف آل بویه ومدّتی نیز مستقلاً حکومت کردند.

مابقی خاندان آل بویه قریب بیست سال بدون مانع حکمروا بودند ولی بعد مجبور بمخاصمه با سلجوقیان شدند وثبات و مقاومت مخصوصی در مقابل آنها بکاربردند. در (۱۰۴۷ = ۴۳۹ ه) کرمان تابع حکومت سلجوقی شده وسالهای بعدجنگهائی در فارس وخوزستان بین دوطرف وقوع یافت بدون اینکه نتیجه قطعی گرفته شود تا اینکه طغرل بیك در (۱۰۵۵ = ۴۴۶ ه) حملهٔ جسورانه درشمال ازطریق آذربایجان بنمود و بالاخره بغدادرا فتح کرد وآخربن امیرالامراء آل‌بویه موسوم به ملك‌الرحیم درمحبس وی در (۱۰۵۸ = ۴۵۰ ه) جان داد. بعد از این وقعه بعضی از منسوبین این خاندان یك بار دیگر مخاصمت و مخالفت بی‌نقشه و ترتیبی نسبت بسلجوقیان ابراز نمودند. در (۱۰۹۴ = ۴۸۷ ه) کیخسرو نامی ازاین سلاله در دیهی تحت حمایت سلجوقیان زندگی میکرد.

---

۱ ـ درمتن قابوس را مؤلف کتابی دانسته که عنوان آلمانی آن بمعنی مراة‌الملوك میآید. آنچه از قابوس شمس‌المعالی معلوم است اشعار عربی وفارسی او و نیز مجموعهٔ رسائل و منشآت اوست که یزدادی یکی ازفضلای طبرستان آنرا جمع‌آوری کرده و نام کمال‌البلاغه برآن داده، شاید مؤلف قابوسنامه را در نظر داشته که سیرالملوك باشد و آن چنانکه معلوم است تالیف امیر کیکاوس نوهٔ قابوس است.

با این ترتیب اوّلین خانواده سلطنت ایرانی که اقسام ازهم پاشیده و ملوك‌الطوائف ایران را گذشته از ولایات سامانی در زیرلوای خود جمع کرده بود از میان رفت. تا دوره سلطنت عضدالدّوله کار دولت آل‌بویه باجنگ‌وجدل گذشت ولی‌این پادشاه توجه خودرا معطوف باصلاحات داخلی کرده تمام اکناف مملکت خاصه بغداد را که در نتیجهٔ جنگها و شورشها رو بویرانی گذاشته بود بتعمیر پرداخت وابنیهٔ نوین ساخت. شعرا و دانشمندان را تشویق کرد وبرآنها صله داد، ابوالعبّاس احمدبن ابوالحسن مشهور به معین شیرازی درکتاب شیرازنامه‌خودش که آنرا درنصف دوّم قرن ۱۴ (قرن‌ششم) تالیف نموده از چندین ابنیه منسوب بآل‌بویه درفارس خاصه در شیراز نام برده. از جمله آنها بند معروف عضدالدّوله است که‌در رود (کور) ساخته‌شده‌وبه‌بندامیرمعروف‌میباشدوهنوزباقی‌است. قطران شاعر معروف‌وملقّب به‌الجبلی درزمان همان حکمران بود[1]. از شعرای حکومت مجدالدّوله کمال‌الدّین پندار بود ودرزمان بختیار بختیاری اهوازی شهرت داشت.

(1) نسب‌نامه جعلی آل‌بویه در حقیقت منتهی میشود به مهرنرسی وزیر بهرام گور (رجوع به تحقیقات مارکوارت در روزنامه انجمن آسیائی آلمانی ج ۴۹ ص۱-۶۶۰) - میرخواند: تاریخ سلاطین آل بویه متن فارسی و آلمانی و یلکن Fr. Wilken برلن ۱۸۳۵ - توضیح و تکمیل بعضی مطالب تاریخ میرخواند راجع بتاریخ آل‌بویه تالیف اردمان Fr. Erdmann کازان ۱۸۳۶.

۱۰ - محمود غزنوی - سلجوقیان - حشاشین

دولت محمودی که عمرآن کوتاه بود اینبار مرکز ثقل قوای علمی وادبی‌شد، اوج عظمت‌ایندولت بین(۱۰۳۰-۱۰۰۵ = ۴۲۱-۳۹۶ ه) بود که فرمان‌آن نافذگشت و ممالك سامانیان وآل‌بویه از جبال و طبرستان وگرگان و خوارزم و سیستان و افغانستان تاگجرات هندوستان در منطقهٔ حکومت آن قرار گرفت

۱ - نسبت‌الجبلی بقطران مستند بزعم بعضی تذکره نویسان مانند صاحب مجمع‌الفصحا است که‌اورا از جبل دیلم دانسته‌اند، در صورتیکه وی تبریزی بوده. نیز همزمان شمردن قطران با عضد الدّوله دیلمی سهو فاحش است زیرا عضدالدّوله در ۳۷۲ وفات کرده و قطران از روی‌قراین قریب سی سال بعد از این تاریخ تولّد یافته و درحدود ۴۶۵ وفات یافته و معمولاً حکمداران آذربایجان و گنجه را مدح کرده.

وغزنه که پایتخت آندولت بود مرجع رجال وبزرگان و کانون فضلاء و دانشمندان گردید، برای نمودن اهمیّت علمی غزنه کافی‌است تنها نامی ازشعرای مثل فردوسی وفرّخی وعنصری و منوچهری واز دانشمندان مانند بیرونی و ابن سینا ذکر کرده باشیم. ازطرف دیگر درهمین دوره عالم ایرانی دچار مضیقه وفشار نیز گردید یعنی سلطان که سنّی متعصّب بود با نهایت شدّت بتعقیب وقلع و قمع شیعه کوشید، حتّی بالغ ی زبان فارسی از دیوانهای دولتی و دوباره برقرار کردن زبان عربی اهتمام نمود[1]، ولی با اینهمه زبان فارسی زبان شعر و ادبیات بود گو اینکه سران خاندان غزنوی همگی آنرا کاملاً نمیفهمیدند واقلاً درمخاطبات معمول روزانه بترکی سخن میگفتند[2]. از تحقیقات پیترودلاواله[3] استنباط میشود که زبان معمول وغیر رسمی دربار شاه‌عباس کبیر نیز ترکی بوده واین حال بعد از اوهم دوام داشت چنانکه از اخبار سیّاحان دیگر اروپائی زمان صفوی مانند (شاردَن) و (اُلِه‌آریوس) نیز مستفاد میشود. شعرای صفاری و سامانی در ضمن اشعار فارسی که میسرودند اشعار عربی هم میساختند ولی در زمان غزنویان چنین نبود حتّی شخص فردوسی بظن غالب زبان عربی خوب نمیدانسته وقرآن را کاملاً نمیفهمیده‌است[4]. بدیهی است

---

۱ - بموجب تاریخ عتبی احمد بن حسن میمندی و زیر سلطان محمود امر کرد در مراسلات رسمی بجای زبان فارسی زبان عربی معمول گردد، عتبی (۲۸) ص ۳۷۳.

۲ - البتّه زبان رسمی درباری غزنویان فارسی بوده وشعرای بزرك ورجال ووزرای فارسی زبان درآن دربار بفارسی سخن میگفتند، ازفحوای عبارت بیهقی مستفاد میشود که سلطان مسعود معمولاً ترکی صحبت نمیکرد مگر درموقع لزوم (تاریخ بیهقی (۲۹) ص ۱۵۹) نیز ازهمان تاریخ معلوم است که محمود ومخصوصاً مسعود سواد فارسی خوبی داشته اند ص ۱۱۷-۱۳۰-۲۹۵.

۳ - Pietro Della Valle دراوایل قرن ۱۷ میلادی نماینده کاستیل بود بدربار صفویه ودرشرح سیاحت خودش کتابی دارد.

۴ - نه تنهامؤلف کتاب‌عقیده اش درباره معلومات عربی فردوسی‌اینست بلکه مستشرق و عالم بزرك دیگر آلمانی نُلدکه نیز مایل بهمین عقیده است ولی از تناسب سخن فردوسی و از اشاراتی که در شاهنامه بآیات قرآن وضروب و امثال عرب موجود است نیز ازیوسف زلیخا ودیگر قراین معیّن است که حکیم فردوسی در زبان عربی هرگز مبتدی نبوده است (رجوع شود بکتاب سخن‌و سخنوران تألیف آقای بدیع‌الزّمان بشرویه خراسانی ج ۱ ص ۳۲)، خود شاعرنیز بصراحت اظهار علم بعربی کرده و گفته است: بسی رنج بردم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی (لباب الالباب، ج ۲ ص ۳۳).

که این اهتمام نسبت بزبان فارسی در تقویت احساسات ملّی ایرانی بی تأثیر نبود. مناظره ای که اسدی اوّل در تحت عنوان عرب وعجم ساخته ودرآن ایرانی را بتازی برتری داده باز نتیجه همین حس وطن دوستی بود که داشت قوّت میگرفت[1]. اکنون هم ایران بواسطه زبان زیبای خودش درمشرق زمین عظمتی دارد که ازحیث سیاست آن عظمت را نمیتوانست داشته باشد.

بعداز وفات محمود (۱۰۳۰ = ۴۲۱ ه) دولت غزنوی روبضعف نهاد بحدّیکه تاب مقاومت تاخت وتاز سلجوقیان را نیاورد، حفظ ممالك وسیعی که محمود نخست بزور شمشیر تسخیر کرده بود برای اعقاب او که کیاست و قدرت و اصابت نظر و بالاتر از اینها طالع محمود را نداشتند البتّه محال بود اینست که دولت محمودی فوراً رو بانقسام نهاد ووحدت آن راحتّی در مقابل قوائی مثل قوای سلجوقیان که هنوز اوّل کارشان بود نتوانستند نگهدارند. بتاریخ (۱۰۵۹ = ۵۵۵ ه) غزنویان بواسطه صلحی که کردند ازتمام متصرّفات خویش درآن طرف جبال هندوکش وغور و اراضی کوهستان جنوب شرقی هرات صرف نظر کردند و مرکز ثقل حکومت خودرا بهندوستان منتقل نمودند، همچنین بعد سیستان را ازدست دادند[2].

۱ ـ مقصود ازاسدی اوّل ابونصر احمدبن منصور طوسی است که درزمان مسعود غزنوی زنده بود، وی استاد فن مناظره بود و مناظرات معروف اوعبارتند از: مناظره روز و شب، قوس و رمح، گبر ومسلم، آسمان و زمین، عرب وعجم. اسدی ثانی پسر اوست که مؤلف گرشاسب نامه و لغت فرس اوست ولي تحقیقات اخیر مشعر بر این است که اسدی یکی بوده نه دو.

۲ ـ یکی از غلامان ترك سامانیان البتکین نام داشت که دارای لیاقت بود واقتدار ونفوذ کسب کرد و حاجب دربار نوح بن نصر شد، بعدها از فرمان منصور بن نوح سر پیچید و غزنه را مقرّ خود قرارداد، بعد از اوپسرش ابراهیم یا ابو ابراهیم اسحق و غلامانش بسکتکین وپیری روی کارآمدند، معروفترین غلامان او که بعد دامادش نیز شد سبکتکین بود واو قدرتی کسب کرده و استقلالی بهم رسانید ودر غزنه نشست و کار را بجائی رسانید که امیر نوح سامانی برای تشکیل سرداران عاصی خود فائق وبوعلی ازاو استمداد نمود ودرمقابل این خدمت اورا لقب ناصرالدّین و الدّوله ومحمود را لقب سیف الدّوله داد. سبکتکین در ۳۸۷ وفات کرد واسمعیل برادر کوچکتر محمود را جانشین خود قرار داد ولي محمود که قویتر و کاریتر و در جنگهای پدرش پیش جنگ شده بود برادر را مغلوب و محبوس کرده بجای پدر نشست و در ۳۸۹ تاج شاهي بسر نهاد و تا ۴۲۱ که سال وفات اوست پادشاهی نمود ودراین مدّت قسمت اعظم ایران وقسمتی ازهندوستان**

عتبی : الکتاب الیمینی (تاریخ سلطان محمود) ترجمهٔ همان کتاب بفارسی از طرف ابوالشّرف جرفاذقانی (۱۱۸۶)، ترجمهٔ انگلیسی توسط رینولد (J. Reynold) لندن ۱۸۵۸، ایضاً ترجمه یمینی بفارسی از طرف محمّد کرامت علی (۱۸۵۷) ـ آومر Aumer در München نمره ۲۴۱ ازیك ترجمه سوم عتبی بحث کرده ـ تاریخ غزنویان میرخواند، لاتینی بامتن فارسی ترجمه ویلکن Fr. Wilken برلین ۱۸۴۸ ـ بیهقی : تاریخ مسعودی ـ ابوسعید عبدالحی گردیزی : زین الاخبار (برای سلطان عبدالرّشید تالیف کرده، رجوع بفهرست اته شمارهٔ ۱۵).

** راتحت فرمان خود آورد، اوّلین پادشاه اسلام که بهندوستان رفت او بود. خلاصه وقایع مهم سلطنت محمود از این قراراست: محمود در ۳۸۹ بکتو زون و فایق امرای منصور و عبدالملك سامانی را مغلوب کرد و مدّتی هم با شاهزادهٔ شجاع سامانی ابو ابراهیم المنتصر جنگید وخلیفه القادر بالله حکومت او را در خراسان و غزنه تصدیق و بروی لقب امین الملّة والدّین و بعد لقب یمین الدّوله عطاء نمود، محمود در بقیهٔ عمر خود مخصوصاً بین سنوات ۳۹۲ و ۴۱۶ با هند پرداخت و از جزئی و کلّی ۱۷ هجوم بهند کرد. از ۳۹۰ تا ۳۹۳ هجوم بولایات مجاور هند کرده و چیپال را که از سلاله هندوشاهیان بود مغلوب و ویهند (هُوند یا اوند حالیّه) و لمغان که در شمال کابل حالیّه است و پیشاور را فتح نمود و لقب غازی گرفت، اواخر ۳۹۳ سیستان را ازخلف بن احمد ازاخلاف یعقوب صفّاری گرفت ـ ۳۹۶ ازرود سند گذشته ولایات مولتان را (که تقریباً درملتقای شعب سند است) تسخیر کرد ـ ۳۹۹ عدّه ای از راجه های هند به تحریك انندپال هند و شاهی همدست شدند و رو به (هُوند) نهادند و محمود آنها را در آن نقطه بعد از جنگ بزرگی مغلوب کرد وتضمینات جنك گرفت، سالهای ۴۰۲ تا ۴۰۴ درپنجاب وکشمیر فتوحات کرد ـ ۴۰۳ غرجستان را گرفت (در مشرق بادغیس حالیّه = غرچ درلغت محلّی بقول مقدسی بمعنی کوه بوده، جغرافیّون عرب محلّ غرجستان را غرج الشار گفته اند) بین ۴۰۴ و ۴۰۷ حملاتی به پنجاب وکشمیر کرد، سال بعد خوارزم را فتح کرد و التونتاش را بحکومت آنجا نصب نمود، ۱۰-۴۰۹ حمله مهمّی بداخلیهای هند برد و از جمله شهرهای معروف قنوج (کنوج) را که در ساحل شهر گنگ بود و قلاع و مستحکمات داشت تسخیر کرد و با غنایم و اسرای زیاد و با ۳٫۰۰۰٫۰۰۰ درهم بغزنه برگشت ـ ۴۱۱ فتح غور (جنوب شرقی هرات و جنوب (غرجستان) تکمیل شد). درسنوات تالی هجومهای دیگر بهند کرد و در ۱۶ـ۴۱۵ برای تأدیب عاصیان و تصفیه ترکستان بماوراء النهر رفت و امرای بلخ و سمرقند و دیگر نقاط را منقاد نمود وبا قدرخان کاشغری معاهده بست، دراین موقع بود که محمود بطوایف سلجوقی اجازهٔ عبور بخاك ایران داد و ۴۰۰۰ خانوار از آنها بصوب خراسان گذشتند. بسال ۴۱۶ محمود هجوم معروف را به سومنات که شهرمستحکم معروفی در ساحل جنوبی هندوستان واقع در شبه جزیره گتیوَرْ بود نموده آنشهر را با حوالی تسخیر و غنائم زیاد ازآنجا واز معبد معروف آنجا ضبط کرد. بعد کجرات را فتح نمود، آخرین هجوم محمود بهند در ۴۱۸ بود که برای تأدیب طوایف (جَت) به مولتان و حوالی رفت و در بقیهٔ عمر بفتوحات ولایات ایران پرداخت و ری و اصفهان و عراق را از آل بویه گرفت و مسعود را بحکومت آنجا گماشت و نیز ترکان غُزّرا که شوریده بودند تأدیب نمود، بالاخره بسال ۴۲۱ درسن **

سلجوقیان که در تاریخ عالم تأثیری نمودند شعبه‌ای بودند منسوب بترکان غُزّ. رؤسای معروف آنها طغرل‌بیك و چغری (چقر) بیك بودند، بعد از خروج متوالیاً از ماوراءالنهر قوای تازه بر آنها ملحق شد و رو بممالك ایران نهادند و هر گونه مخالفت را برطرف نمودند و تا آسیای صغیر رسیدند، ضعف و تشتّت آل بویه بیشتر از آن بود که در مقابل این هجوم مقاومتی نمایند و در واقع تصرّف بغداد در تاریخ (۱۰۵۹=۴۵۱ه) حکومت تمام ایران را بسلجوقیان مسلّم ساخت. چغری در همان سال فتح بمرد و طغرل یگانه فرمانروای ممالك وسیع میان بلخ و بغداد گردید وبارادهٔ خودش حکومت ولایات مشرق را به‌الب‌ارسلان پسر چغری بیك واگذار نمود، طغرل احتیاج دولت تازه خودرا بتقویت و استحکام داخلی درك کرد وهمّت برآن مقصود گماشت و با خلیفه القائم ازدَرِ مهربانی وتکریم درآمد و اورا برای خود بزرك وپناه شمرد و خلیفه لقب طغرل‌را از رکن‌الدّوله برکن‌الدّین تبدیل نمود و این عنوان بیشتر موافق مصالح طغرل‌بود، معلوم است این قوای درشت و ناتراش ترك بواسطه فکر باریك وسیاست ایران اداره میشد. عمیدالملك کُندری وزیر هوشمند طغرل نفوذ واقتدار داشت، ازدلایل تسلّط او این‌است که‌نقشهٔ نکاح دختر خلیفه قائم را برای طغرل کشید واین قرابت مقام طغرل را که منسوب بیك‌قوم وحشی بود وتاکنون درعداد غلامان وبندگان معدود میشد درنظر مردم

**۶۳ درغزنه وفات‌یافت، بعد ازمحمود پسرش مسعود (۴۳۲-۴۲۱) درحفظ ممالك پدرکوشید و حمله بهندوستان برد و طبرستان و گرگان را از دارابن مینوچهر زیاری باز ستاند و با غُزّ که عصیان میکرد جنگید و بزرگترین آن جنگها بتاریخ ۴۳۱ در محل دندانقان (بین سرخس و مرو) اتفاق افتاد و مسعود شکست فاحشی خورد، بعد از مسعود برادرش محمّد و بعد از او مودودبن مسعود بشاهی رسیدند، مودود نیز باسلجوقیان جنگید ولی سر انجام مغلوب شد و با این ترتیب سلطنت غزنوی در ایران بتدریج خاتمه یافت و بغزنه و هند محصور گشت و در ۵۵۵ یعنی‌زمان سلطنت خسرو ملك بیست و یکمین شاه غزنوی حکومت این سلسله درغزنه نیز انقراض یافت یعنی آنولایت بدست ترکان غور افتاد. بعد از این تاریخ بقیهٔ سلاطین غزنوی در متصرّفات هندوستان حکومت کردند و لاهور را مدّتی پایتخت قرار دادند تا این حکومت نیز در ۵۸۲ منحل شد و بجای آن حکومتهای متعدّد اسلامی درهند بوجود آمد (گردیزی (۲۰)، تاریخ بیهقی (۲۹)، سلطان محمود(17)، انسیکلوپیدی اسلامی(14)، عتبی (۲۸)).

رفیع ساخت، باوجود مخالفت و عدم رضایت خلیفه عمید الملك خطبه را بروی قبولانید ولی ازدواج عملی نشد یعنی درهمان سال (۱۰۶٤=٤٥٥ه) داماد بسن هفتاد وفات کرد.

بعد ازطغرل برادرزاده اش الب ارسلان بجای اونشست (۱۰۶۳-۱۰۷۲=٤٥٥-٤٦٥ه) وبعد از اوپسرش ملکشاه (۱۰۷۲-۹۲=٤٦٥-٤٨٥ه) جلوس کرد[1].

در خلال مدّت سلطنت سلجوقی در داخله مملکت امن وسکونت حاصل بود و تنها فتوحاتی درحدود مشرق و مغرب بعمل آمد که در این موقع از تفصیل آن صرف نظر میشود وبذکر حوادث داخل میپردازد. بعد از وفات طغرل وزیراو کوشید تا یکی از شاهزادگان سلجوقی را که مطیع امراو بود بسلطنت برساند ولی این عمل سبب کشته شدن خود او گردید[2] وبجای او یك ایرانی دیگر آمد که عبارت بود از ابوعلی الحسن بن علی بن اسحق ملقّب به نظام الملك (تولدش در ۱۰۱۸=٤۰۹ه) واو بزرگترین وزرای آل سلجوق بود واز این شخص که مدّت سی سال یعنی در زمان دوسلطان وزارت کرد تذکره ای باقی مانده دراصول سیاست وشرح سیّئات وخیانت (سیاستنامه، چاپ شفر، پاریس ۱۸۹۱).

درزمان سلطنت ملکشاه صنایع وفنون ترقّی کرد ودرنیشابور وبغداد مدارس عالی تأسیس یافت که از آنجمله مدرسه نظامیّهٔ بغداد شهرت زیادپیدا نمود، وزیر و سلطان اهتمام مخصوص بکار بردند تا مال مردم از هرگونه تجاوز محفوظ بماند. راه ها ازخطر راهزنان مأمون گردد و زراعت تشویق شود ولی چنانکه یادداشت نامهٔ

۱ - عضدالدّوله ابوشجاع الب ارسلان محمّدبن داودبن میکائیل بن سلجوق ومعزّ الدّنیا والدّین ملکشاه بن محمّد.

۲ - علّت کشته شدن ابونصر محمّدبن منصور عمیدالملك الکندري وزیر طغرل بیك را تواریخ عمومی ونواریخ سلجوقی که دسترس بود تنها دراثر تحریك وضنّت نظام الملك وخوف الب ارسلان از نفوذ عمیدالملك دانسته اند، عمادالدّین کاتب (۹) گفته است وقتی عمیدالملك خبر وفات طغرل را شنید داد بنام الب ارسلان وبعد از او بنام سلیمان برادرالب ارسلان خطبه خواندند ولی این مورّخ نیز سبب قتلش را مطابق مذکورفوق دانسته، ابن الاثیر (۲٤)، روضة الصّفا (۲۵)، راحة الصّدور (۳۰).

نظام‌الملك نشان میدهد نه شاه باین اقدامات کفایت کرد ونه‌وزیر. سلطان برای تماس بامردم و اطلاع ازجریان احوال مملکت مسافرتهای بی‌سر وصدا باطراف و جوانب مملکت میکرد (وگفته‌اند وی دوازده مسافرت ازاین قبیل کرده) و با این ترتیب مصالح رعایای خودرا میجست. نظام‌الملك درکتاب‌خود نسبت بشیعه دوستی نشان نمیدهد حتّی عملاً مانع از استخدام آنها میشد ولی ازطرف دیگروی الب ارسلان و ملکشاه را واداشت تا در ضمن تجلیل خلفا نسبت ببقاع متبرّکهٔ ایرانیها یعنی مشهد وقم ونجف و کربلا احترام روا دارند وبزیارت آنجاها بروند. هردوسلطان گذشته اززیارت عتبات بزیارت مکّه نیز مشرّف‌شدند، بعد ازاین ترقی که درعقیب فقروفساد مادی ومعنوی دست‌داده بود بناگهان بلائی‌عجیب واسرار انگیزی بایران روی آورد وآنهم عبارت‌بود ازظهور حشاشین.

روایت کرده‌اند که سه‌تن ازاشخاص بزرگ قرن یازدهم درجوانی باهم دوست بوده اند، یکی ازآنها نظام‌الملك بود که ازاو درفوق نام برده شد، دودیگرعمر خیّام وحسن بن صبّاح بودند وشاید این آخری دراصل منسوب بنژاد عرب‌بوده‌باشد[1]. وی دعوت اسمعیلیّه یاباطنیّه را پذیرفته بود، اسمعیلیان قائل بودند براینکه اسمعیل پسر جعفر از احفاد حسین همان مهدی یعنی امام موعود است، فهم تمام

۱ ـ منشاء حکایت این سه‌یاران جامع‌التّواریخ رشیدالدّین فضل الله است ولی بعضی ها در همشاگردی این سه تن چنانکه روایت شده بحکم قراین تاریخی تردید کرده وگفته اند حسن صبّاح در ۵۱۸ وفات یافت و عمر خیّام هم در سنوات (بین ۵۱۷-۵۳۰) درگذشت و تولّد نظام‌الملك در ۴۰۸ بود و اگر بنا بود این سه نفر در بچگی با هم بمدرسه رفته باشند لازم میآید که هم حسن وهم خیّام بیشترازصدسال عمرکرده‌باشندو نسب حسن بموجب‌کتب‌تاریخ مانند جامع‌التّواریخ و تاریخ گزیده و روضة الصّفا و غیره حسن بن علی بن جعفر بن حسین بن صبّاح حمیری است. میر خواند صاحب روضة الصّفا از نظام الملك نقل میکنند که اجدادش از دهاتیان حوالی طوس بوده (استناد صاحب روضة الصّفا بوصایای مجعول باسم نظام‌الملك است).
(محض مزید فایده گفته شود که تحقیق در باب حکایت نظام الملك و خیام وحسن را اوّل بار موّلر در کتاب تاریخ اسلام خود (Der Islam etc) کرده، بعد هوتسما دریا ورقی ص ۱۴ مقدّمه فرانسوی تاریخ سلاجقه عماد الدّین کاتب (۹)، بعد براون(12) ج ۲ ص ۶۹۰ وبعد آقای میرزا محمّد خان قزوینی در حواشي چهار مقاله همان مطلب را ذکر و توجیه کرده اند).

تعالیم آنها تنها برای جمع قلیلی از برگزیدگان دسترس بود و وصول بمقام معرفت، کامل متوقف بود بطیّ چهار مرحلهٔ متوسط و پنج مرحله علوی، بعد ازقبول مذهب اسمعیلیّه شخصی که در مراحل اولیّه بود بایستی تعبّداً مطیع صرف اوامر امام یا در صورت غیبت او مطیع نائب او بشود ولی عملاً اشخاص درجات عالیتر آخر کارشان بمذهب شکاکین وطبیعیّون میکشید. بموجب اسرار و ابهامی که در این مذهب بود واعتقاد برپیامبر موعود که میگفتند آمده مؤمنین را از بدبختی نجات خواهدداد وگذشته ازاینها تحریك برضدّ سیادت اجنبی دراین موقع که نارضایتی عمومی دربین مردم بود سبب ترقی ورواج اینمذهب گردید (ازقرارمعلوم موجد آخرین شکل مذهب اسمعیلیان خود یك ایرانی بود بنام عبدالله‌بن میمون متوفی در(۵ـ۸۷٤=۲٦۱ه) واو بشدّت دشمن عرب بود)، گاهی طرفداران مذهب اسمعیلی مجبور بودند تبلیغات خودرا آشکارا نکنند زیرا دولتهای متوالی هرگونه حرکت شورشی را بسختی تعقیب میکردند ولی همین تعقیب و فشار خود علّت شیوع و پیشرفت اسمعیلیان گردید. دراین بین حسن صبّاح که برای کسب اقتدار ونفوذ کوشیده و در اجرای باین مقصود ازدربار سلجوقی مأیوس شده بود ظهور این فرقه را واسطهٔ خوبی بمرام خود دید. ازسال (۱۰۹۰=٤۸۳ه) بآنطرف حسن حصار آلموت (بمعنی آشیان عقاب) واقع درکوههای شمالی قزوین رامسکن گزید، ماده تاریخ تصرّف قلعهٔ الموت ازطرف حسن خود این کلمه (الموت) است که بحساب ابجدی ٤۸۳ میشود.

از این قبیل ماده تاریخ بعضی‌ها بطوری مناسب موقع ومشعر بر وقعه ساخته شده که بی تردیددلیل دقّت نظر وباریك اندیشی سخن دانان ایرانست، شایدحسن صبّاح با ذکاوت و کیاست که اورا مسلّم بود از این مادّه تاریخ نه تنها استفادهٔ تاریخی بلکه یکنوع استفاده مذهبی نموده وبمردم نشان داده باشد که چگونه ترکیب حروف هم موافق طالع اوبوده است[1]. حسن مأمورینی را که فدائی موسوم شدند از قلعه باطراف میفرستاد و قبلاً آنهارا در سکران حشیش تشویق نموده ولذّات

بهشت را در نظر آنها مجسّم میساخت و آنها نیز باور کرده و در راه اجرای فرمان او از مرگ نمیترسیدند.

مدّت دویست سال حشاشین تمام عالم اسلام آسیارا دچار رعب و هراس کرده بودند ومحبوسین خودرا گاهی آشکارا و گاهی نهان بخاك هلاك میانداختند، واقعاً بموجب مثلی که گفته‌اند « درخت را از میوه‌اش باید شناخت » کارهای حشاشین بشکل آساسن (Assassin) بزبان فرانسوی داخل شد ودرآنزبان بمعنی قتل آمد واین معنی واقعاً صحیح بود. نتیجهٔ اخلاقی یاملّی از این اقدامات حاصل نشد گرچه برطبق مواعظ ودعاوی حشاشین بایستی معنویّتی درکارباشد. نه اینکه فوایدمعنوی از این نهضت بروز نکرد بلکه بواسطهٔ اینکه اشخاص نامی را که مصدر اصلاحاتی میتوانستند بشوند کشتند مانع اصلاحات هم گشتند. واقعاً مثل این بود که تنها مقصود اینفرقهٔ عجیب (یا این سلاله) اخلال وافسادباشد. اینها شبیه بودند به انارشیست های امروز، زیرا بدون علّت وغرض و هدف معلوم اقدام میکردند، فرقهٔ حشاشین گذشته از آلموت که مرکز فرقه و مقام رئیس آنها یعنی شیخ الجبل بود قلاعی درسایر ولایات ایران نیز تصرّف کرده مقرّ خود قرار داده بودند. مورّخین شرق عدّهٔ قلاع حشاشین را که درنقاط مختلف مملکت برای خود مأمن جسته بودند تاصدنوشته‌اند ولی در حقیقت میان بیست و سی بوده است، درهر صورت نفوذ این فرقهٔ مهیب بی اندازه بود و هر گونه اخبار مبالغه دار در این باب باور کردنی بنظر میآید. افسوس که رؤسای مسلمین گاهی در اتحاد و همدستی بااینها بأسی ندیدند حتّی درصورت لزوم برای دفع مخالفین ورقبای خود از خنجر حشاشین استفاده کردند. سرانجام هلاکو بود که در (۱۲۵۶ = ۶۵۴ ه) الموت را که تا آنزمان هجومها و محاصره های متعدّد را دفع کرده بود ضبط و تخریب کرد و پیروان این فرقه را قلع وقمع نمود، بااینهمه باز ازبقایای این فرقه درنقاط دیگر از آنجمله درسوریه

مدّتی اظهار وجود میکردند[1].

در تاریخ (۱۰۹۲ = ۴۸۵ ه) نظام‌الملك بدست یك فدائی کشته گردید و شاید اینکار باطلاع سلطان حصول یافت زیرا کمی قبل ازین وقعه روابط نظام‌الملك با سلطان تیره شده بود، یکماه از آنوقعه نگذشت که سلطان نیز بمرد و راهی پیش

---

۱ - اسمعیلیّه پیروان اسمعیل فرزند بزرگ امام‌جعفر الصادق‌را (که در ۱۴۸ رحلت فرمود) گویند ، اسمعیل‌را امام هفتم و صاحب الزّمان وآخرین ائمه دانستند و ازاین رو سبعیّه نیز نامیده شدند (اساساً عدد هفت بطور کلّی درآئین اینفرقه اهمیّت داشت) پس میتوان مبدء عقاید اسمعیلیّه را اواسط قرن دوّم هجری دانست ولی این نهضت بتدریج وسعت پیدا نمود و در ممالك مختلف اشکال مختلف بر خود گرفت و از عقاید فلسفی و تعالیم فرق خاصّه معتزله قسمتی اقتباس‌کرد ، از رؤسای این‌مذهب یکی‌عبدالله بن میمون قداح بود که در اواسط قرن‌سوّم ظهورکرد و او اهوازی بود و از حدود وطن خود تا سوریّه رفت و اخلاف او خلافت فاطمی مصر را تأسیس کردند که‌در واقع یك سلاله ایرانی پیرو اسمعیلیّه و بعدل و احسان معروف بودند، شعبهٔ دیگری از اسمعیلیّه را قرامطه گویند که مؤسّس آن حمدان بن اشعث ملقّب به قرمط یا(قرمطویه)، بود وآنها محمّدبن اسمعیل را امام هفتم میدانستند (و ظاهراً اورا رجعت پدرش می پنداشتند) نیز آنها را اهل تعلیم نامند زیرا قائل بودند که علم یقین را تنها بواسطه تعلیم امام یا حجّت توان بدست آورد (درتألیفات ناصر خسروکه ازپیشروان این فرقه بود دراین باب اشارات زیاد هست ، غزالی‌طوسی در رساله المنقد فی‌الضلال اسمعیلیان زمان خود را اهل تعلیم نام داده) ایضاً آنها را باطنیّه نامند چون درآیات قرآن بتأویل و استخراج باطن معانی قائل بودند . مخالفین اسمعیلیان‌آنهارا ملاحده خواندند و عمده اقتدار اسمعیلیان درایران با ظهور حسن صبّاح و پیروان او بود که بواسطه استعمال حشیش (حشاشین) نامیده شدند ، بعد از حسن یکی از تلامذه او گیا بزرگ امید و بعد از او پسرش محمّد ، بعد از محمّد پسرش حسن و بعد از او پسرش محمّد و بعد از او پسرش جلال‌الدّین نو مسلمان بعد ازجلال‌الدّین علاءالدّین محمّد و بعد از او پسرش رکن‌الدّین خورشاه حکومت‌کرد که آخرین صباحیه بود ومغلوب وتسلیم هلاکو (۶۶۳-۶۵۴) شد ، درجات سیر اسمعیلیّه عمده هفت بود و در اسامی و تفصیل آنها اختلاف موجود است ، بنابتعدادی عبارت ازاینها است : ۱ - مستجیب ، ۲ - مأذون ، ۳ - داعي ، ۴ - حجّت ، ۵ - امام ، ۶ - اساس ، ۷ - ناطق . بعد این هفت را با تقسیمات فرعی ۹ کرده اند، پیروان حسن صبّاح مراحل دیگر نیز داشتند مانند: ۱ - فدائی ، ۲ - لاحق ، ۳ - رفیق ، ۴ - داعی ، ۵ - داعی کبیر ، ۶ - داعی‌الدّعاة و شاید درجه هفتم حجّة یا امام بوده است (برای تعیین منابع و کتب در باب اسمعیلیّه مانند کتب تاریخی ومذهبی وملل‌النحل رجوع‌کنید به براون(12)ج ۱ ص ۴۱۵-۳۹۱ و ج ۲ ص ۲۰۴-۳۱۱ ، ایضاً انسیکلوپیدی اسلامی کلمه اسمعیلیّه الخ : از کتابهای فارسی رجوع شود بخاندان نوبختی (۱۶) و مقدّمه دیوان ناصر خسرو چاپ طهران ۱۳۰۷-۱۳۰۴ .

گرفت که وزیرش رفته‌بود، بزرگترین‌فرزند ملکشاه برکیاروق[1] را طالع رهنمون بود گو اینکه وی عزم و اراده‌ای ازخود نداشت ودورهٔ سلطنت او ازهجوم‌دشمن و امراض وشورش مواضعه مصون نبود. بالاخره‌وی مجبور شد که قسمت‌بزرگ ممالك خودرا ببرادرش محمّد بازگذارد و اوبعد از مرگ برکیاروق (دراواخر ۱۱۰۴=۴۹۸ه) یگانه حکمران تمام‌ایران گردید[2] (۱۸-۱۱۰۵=۵۱۱-۴۹۹ه). محمّد دارای عزم راسخ بود وبااینکه قساوت و ستمکاری پیشه داشت در زمان او مملکت روی آسایش دید زیرا بجای‌حکومت چندتن اراده یکتن جاری بود، حتّی کمی نمانده بود که وی کار حشاشین‌را در الموت خاتمه دهد ولی مرگ باو امان نداد و در بهترین دورهٔ زندگانی یعنی سنّ ۳۷ درگذشت.

دراین دوره حکومت‌اتابکان(2) شروع گردید، آنها عبارت بودند از معتمدین و سرپرستهای شاهزادگان و ظاهراً بنام حفظ منافع امرا و سلاطین متبوعه که خودرا محض مشروع نمودن اقدامات خود بر آنها میبستند میکوشیدند ولی در واقع اغلب برای تأمین نفوذ و اقتدار شخصی با یکدیگر بنای خصومت و جنگ میگذاشتند و از این راه کسب اقتدار کرده و حکومت مستقل تشکیل داده و سلاله ای تأسیس میکردند. اینها دراصل خودشان یا اجدادشان مملوك‌وبندگان سلاطین بودند، بعدبطریق مذکور درفوق بمراتب عالی میرسیدند، مخصوصاً دردربار سلجوقیان بود که بمناصب رفیع نایل آمدند. نظام الملك خطر عصیان و استقلال اینگونه درباریان‌را دریافته و در کتاب خود گفته بود که نباید بنده‌ای را که دور از مرکز باشد در عملیّات خود بیشتر از لزوم آزادی دادی، پیش بینی اودرست

۱ - رکن‌الدّنیاوالدّین ابوالمظفّربرکیاروق یکی ازچهارپسرملکشاه بود که بسلطنت رسیدند، سه دیگر عبارت بودند از: سلطان محمود وسلطان محمّد و سلطان سنجر، دروفات ملکشاه زوجه او ترکان خاتون اسباب چینی کرد تا محمود که پسر او بود بسلطنت رسید ولی این عنوان وی دوسال هم دوام نداشت و مغلوب برکیاروق گردید.

۲ - بعد ازمرگ برکیاروق در ۴۹۸ پسرش ملکشاه بموجب وصیّت پدر بجای او نشست وخطبه بنامش خوانده شد ولی در همان سال سلطان محمّد که برادر و رقیب و حریف برکیاروق بود جلوس نمود و بین او با ملکشاه بن برکیاروق مصالحه بعمل آمد.

درآمد وشماره‌ای ازاتابکان درنقاط مختلف ایران خودسر شدند (مجله انجمن آسیائی شرقی آلمان، ج ٤٦ ص ٧٦٤).

بعد از محمّد پسر او محمود جانشین او شناخته شد ولی سنجر که از پسران ملکشاه تنها او هنوز بر حیات بود کوشید تا نام او در خطبه قبل از نام محمود[1] خوانده شود ولی از حیث ممالك از آنطرف حدود غربی خراسان چشم پوشیده عمده بتقویت سلطنت سلجوقی در خراسان و ماوراء النّهر پرداخت، بعد در مغرب ایران حکومتهای محلّی بروز کرد که نامیان آنها بقرار مسطور ذیل است :

درموصل بتاریخ (١١٢٧ = ٥٢١ هـ) اتابك زنگی حکومت میکرد وازخلیفه لقب عمادالدّین گرفت و نفوذش رو بسوی مغرب وسعت پیدا کرد و در این مدّت خلیفه مشغول تأمین سیادت خود درعراق عرب بود، اخلاف اتابك زنگ تا (١٢٦٢ = ٦٦٠ هـ) حکومت داشتند[2]. درفارس ازتاریخ (٩-١١٤٨ = ٥٤٣ هـ) بآنطرف خاندان سلغریان سلطنت داشت ودردورهٔ آنها ایالت فارس که درخارج آن همه جا دچار فتنه و اختلال شده بود بسکون و رفاه متنعّم بود و بقول شیراز نامه : « اهالی فارس پهلوی رفاهیّت در مهاد امن و امان می بسودند و در خواب نوشین فراغت میغنودند. »[3].

از امرای سُلغری یکی اتابك ابوبکر (متوفی در ١٢٦٠ = ٦٥٨ هـ) بود که سعدی کتاب گلستان و بوستان را بنام او کرد و آن بشکرانه حمایت و تربیتی بود که وی از پدر آن امیر دیده بود، این خاندان تا (١٢٦٤ = ٦٦٢ هـ) وبا حکومت

١ - این شخص مغیث‌الدّین محمود بن محمّدبن ملکشاه مؤسّس حکومت سلجوقیان عراق بود.

٢ - مقصود اتابك عمادالدّین زنگی پسرآقسنقر است که‌از غلامان ملکشاه بود ودرماوراءالنهر و حوالی تأسیس حکومت کرد و در جنگهای صلیب رشادتها نشان داد و بعد از او اولاد او منشعب شده در موصل و حوالی و سوریه و سنجار (در نواحی جزیره و سه منزلی موصل) و جزیره حکومت کردند (ابن‌الاثیر (٢٤) حوادث ٥٢١-٥٢٢ و لین پول (18)).

٣ - نقل ازشیرازنامه تألیف ابوالعبّاس احمدبن‌ابی الخیر زرکوب شیرازی درحدود سنه ٧٣٤ چاپ طهران ١٣١٠ بتصحیح و اهتمام آقای بهمن کریمی ص ٥٥.

یکی از زنهای منسوب بآن سلاله‌ها (۱۲۸۷=۶۸۶ه) دوام کرد[1].

در نیشابور بتاریخ (۱۱۶۲=۵۵۸ه) ملك مؤید حکومت میکرد که امیر آنسامان‌را نابینا کرده خودش بجای وی نشسته بود، حکومت کوتاه او واعقابش در (۱۱۹۹=۵۹۶ه) منقرض گردید[2].

در لرستان کردی باسم ابوطاهر محمّد فضلویه مؤسس سلسله هزار اسپ بود (۱۴۲۳-۸۲۷=۱۱۴۸-۵۴۳ه)[3].

درآذربایجان پهلوانیان سلطنت کردند (۱۲۲۵-۱۱۳۶=۶۲۲-۵۳۱ه) که مدّتی جبال را تا اصفهان تحت حکومت خود داشتند(3)[4].

درارمنیّه خاندان شاه‌ارمن (۱۲۰۷-۱۱۰۰=۶۰۴-۴۹۳ه) حکومت داشت و با این اسم بزرگ منطقه نفوذ آنها کوچك و منحصر بمحلّ خلاط و

---

۱ - سلغریان یکی ازسلاله های اتابکان را تشکیل دادندکه درفارس‌بود، سلغرنام رئیس‌طایفه‌ای از ترکمنها است که از ماوراءالنهر بخراسان گذشته وجزو سپاهیان طغرل سلجوقی درآمده بودند، یکی از احفاد سلغر موسوم به سنقور بر ضدّ سلجوقیان قیام کرد و در فارس استقلال بهمرسانید و او در واقع مؤسّس سلسله سلغریان یا اتابکان فارس بود که جمعاً صد وبیست سال حکومت کردند، سلغریان استقلال تام نداشتند بلکه اوایل در زیرنفوذ سلاجقه بعد تا حدّی تابع فرمان خوارزمشاه و اخیراً مطیع اوامر مغول بودند، اوّلین حکمدار رسمی سلغریان سعدبن زنگی برادر سنقور را شمرده‌اند، آخرین‌سلغریان آبش دختر سعدبن ابی‌بکر زن منکو تیمور پسر هلاکو بود، ازسلغریان سه تن سلطنت کردند (تاریخ گزیده (۳۱)، روضة الصّفا (۲۵)، لین پول (18)).

۲ - بعد ازقضیّه گرفتاری سلطان سنجر بدست ترکان غُزّ که در۵۴۸ رویداد بعضی ازامرا و غلامان او بداعیه استقلال افتادند ازآنجمله بود ایتاخ که در ری علم بر افراشت و همین ملك‌مؤید موسوم به آی اُبَه که درنیشابور بحکومت آغازید و طوس و نسا و آبیورد و دامغان را ضمیمه ملك خویش نمود و بعد از او چند تن ازاعقاب اوصاحب نیشابور بودند، آیْ اُبَه درحکومت خود بعدالت و حسن اداره و تدبیر معروف شد (ابن الاثیر (۲۴) حوادث ۵۴۸-۵۵۵-۵۵۸الخ).

۳ - مؤسّس سلسله هزاراسپی یابنوفضلویه‌را که اتابکان لرستان نیزگویند ابوطاهر محمّد فضلویه کُرد بود و از طرف سلغریان مأموریّت لرستان داشت، بعد از او مخصوصاً پسر او هزار اسپ استقلال بهمرسانید، ازهزار اسپی ها ۱۴ تن شمرده اند ولی استقلال آنها تا زمان افراسیاب دوّم نهمین حکمران هزار اسپی یعنی تا۷۴۰ بود و مابقی‌آنها درتحت فرمان تیموریان حکومت‌داشتند، لین پول(18)،تاریخ گزیده (۳۱)،انسیکلوپیدی اسلامی (14) کلمه لرستان.

۴ - رجوع شود باوایل این کتاب.

حوالی دریاچهٔ وان بود[1].

کرمان از (۲-۱۰۴۱ = ۴۳۳ه) تحت اداره قاورد برادر الب ارسلان در آمد و اخلاف او تا (۱۱۸۷=۵۸۳ه) در آنولایت حکومت کردند و این قطعه مخصوصاً در اوایل حکومت آنان ترقیات نمود(4)[2].

در ولایات خزر از دیرباز حکومات متعدّد وجود داشت و اینها غالباً نامهای ساسانی برخود میدادند. ازسلاطین این ولایات آنچه دراینموقع بمناسبت اتابکان آذربایجان قابل ذکر است ملوك کوهستان است که در مازندران با دو وقفه تا (۱۳۴۹=۷۵۰ه) حکومت کردند. ترقی نوین این سلسله بعد ازمرگ ملکشاه شروع کرد، در (۱۳۰۹=۶۰۶ه) دچار ضعف شده و در مقابل یکی از علویان سرفرود آوردند (رجوع شود بقسمت ۸ این کتاب)، ولی بعد از فتنه مغول اینها بازسرکار آمدند نهایت درظاهر تابع حکم مغول شدند. در (۱۳۴۲=۷۴۳ه) بسی نمانده بود که این سلاله بدست سربداران[3] منقرض گردد (رجوع شود بفصل ۱۱ این

۱ - سوقمان قطبی نام دراوایل غلام قطب الدّین اسماعیل حاکم مرند (آذربایجان) از طرف سلاجقه بود، بعد تقدّم جست شهر خلاط را درارمنستان بدست آورده و مؤسّس سلسله شاهان ارمن شد و هشت تن از آنها در آنمحل و حوالی حکومت کردند تا در ۶۰۴ مغلوب ایّوبی ها شدند، احفاد سوقمان تا زمان ناصر الدّین سوقمان دوّم یعنی ۵۷۹ تا ۵۸۰ حکومت کردند، بعد از وی یکی از مملوکین آنها بکتیمور بحکومت رسید و با این ترتیب حکومت آنها تا ۶۰۴ دوام یافت. لین پول(18)، انسیکلوپیدی اسلام (14)، ازتواریخ مفیدارمنستان که بنظر رسیده تالیفات لیمان هاوپت Lehman Haupt و مارکوارت Marquart آلمانی و تاریخ مفصّل لینچ Linch انگلیسی است.

۲ - سلاجقه کرمان ۱۳ تن بودند که مؤسّس آن عماد الدّین قره ارسلان قاورد برادر الب ارسلان پسر طغرل بود ولی سه تن آنها که بهرام شاه و ارسلان شاه دوّم و ترکان شاه باشد با هم رقیب بودند و در یك زمان حکومت میکردند.

۳ - سربداران طایفه‌ای بودند که از اواسط قرن هفتم یعنی بعد ازوفات ابوسعید که درواقع آخرین نمایندهٔ معروف حکومت مغول بود درخراسان نسب نفوذ نمودند، در وجه تسمیه سربداران اختلاف است (رجوع شود بتذکره دولتشاه(۳۲) ص ۱۸۸-۱۷۵، ابن بطوطه ج۱ (۳۲) ص ۱۶۴، براون (12) ج ۱، انسیکلوپیدی اسلامی (14) کلمه (سربداران) اوّلین امیر سربدار عبد الرّزاق در خدمت ابو سعید منزلتی پیدا کرده بود و در وفات وي (۷۳۶) به قریه باشتین (واقع در ولایت بیهق) رفته و جمعی ازعشایر و دلیران بر سر خود جمع و بخیال تصرّف خراسان افتاد وبالاخره سبزوار را تصرّف کرد وآنجا مقرّ سربداران گردید، بزرگترین سربداران مسعود جانشین** سبزوار

کتاب). درجه اهمیّت وخطری که ازاستیلای سربداران متوجه بمازندران شده بود ازهمین پیداست که بسیاری ازمردم آنسامان با امتثال بشاهان خود عهد کردند تا دشمن شکست نخورده موی سر نسترند وعمامه بسر نگذارند، بالاخره انحطاط وانقراض سلسله ملوك کوهستان در نتیجه انقلابات داخلی رویداد(5).

1 ـ ساختن ماده تاریخ چندان سخت نیست عمده باید فکر بکر پیدا کرد و از القاب الفاظ مناسب درآورد، من خودم بتاریخ ۱۸۹۶ در تاجگذاري شاه روسیه در پترزبورگ درموزهٔ نسخ خطّي مشغول استنساخ نسخه خطّی تاریخ راقم بودم بنظرم رسید مناسب وقعه جلوس ماده تاریخی بفارسی بسازم و این دو جمله را ساختم «نیکلای دوّم دیهیم روسیان گرفت» ایضاً «نیکلاي ثانی گوتاجدار» که هر دو جمله بحساب ابجد ۱۳۱۳ میشود و این قبیل جمله هاگاهی سبب میشد که دهان‌شاعر را با زر پر میکردند، البتّه یك ایرانی بجای من بودی بمراتب بهتر ساختی.

2 ـ میر خواند تاریخ اتابکان سوریه و ایران طبع و. ه. مورلی Morley لندن ۱۷۴۸.

3 ـ رجوع شود بمقاله دفرمری تحقیقات راجع بچهار حکمران همدان، روزنامه آسیائی فرانسه دوره چهارم جلد نهم (۱۸۴۷) ص ۱۴۸ و ما بعد.

4 ـ مقالهٔ هوتسما Hautsma در روزنامهٔ انجمن آسیائی آلمان جلد ۳۹ ص ۳۶۲، راجع بتاریخ سلاجقه کرمان، ایضاً محمّد ابراهیم: تاریخ سلاطین سلجوقیه (طبع هوتسما)، لیدن ۱۸۸۶)، ایضاً افضل‌الدّین احمد بن حامد کرمانی بدایع الزمان فی وقایع کرمان از همان مؤلف: عقد العلی فی موقف الاعلی (شرح فتح ملك دینار کرمانرا).

5 ـ درن: B. Dorn تاریخ طبرستان از روی تاریخ خواند میر (یاد داشتهای آکادمی علوم پترز بورگ دوره ششم قسمت علوم سیاسی وتازی و زبان شناسی جلد هشتم ۱۸۵۵ ص ۱۳۸، ایضا از همان مؤلف: مآخذ اسلامی راجع بتاریخ ساکنین سواحل جنوبی بحر خزر جلد اوّل تاریخ طبرستان و رویان و مازندران شیرالدین (ظهیرالدّین) (تاسال ۱۴۷۶ = ۵۸۶) ـ جلد دوّم تاریخ علی بن شمس الدّین (۱۵۱۴-۱۴۷۵) ۱۸۵۷.

**عبدالرّزاق بودکه حکم اوبقول دولتشاه ازجام تا دامغان وازخبوشان تاترشیزروان بود، بعد از مسعود نفاق و نزاع دربین مدعیان مختلف رویداد، از جمله آنهائیکه بحکومت رسیدند لطف الله پسر مسعود و خواجه علي شمس‌الدّین و قصاب وحسن دامغانی بود، بطور کلّی دوازده تن باسم سربداران حکومت کردند، آخرین آنها علی‌مؤیدبود که در ۷۸۸ مقتول گردید وسلسله بانقراض رسید. در این موقع خراسان نیز بتصرّف تیمور لنگ درآمد، امراي سربدار معمولاً ظالم و شریر بودند و از قتل وهدم پرهیز نداشتند، از شعرائی که بعضی ازامرای سربداران را مدح کرده محمود ابن یمین فریدیوی است، سربداران در مذهب صبغه تشیّع داشتند و در زمان آنها مرشدین و درویشان زیاد شدند و عقاید شیعه را ترویج نمودند و در واقع ایشان دراین باب پیشرو صفویّه گردیدند (رجوع: روضة‌الصّفا (۲۵)، ابن بطوطه (۲۳)، دولتشاه ـ احوال ابن‌یمین تألیف آقای رشید یاسمي، طهران ۱۳۰۳ شمسي.

جلد ۳ تاریخ گیلان ابوالفتاح فومنی (۱۶۲۸-۱۵۱۷) ۱۸۵۸، جلد چهارم : منتخبات ازمؤلّفین اسلامی بانضمام مختصر تاریخ خوانین شکی ۱۸۵۸- ایضاً رجوع کنید به‌محمّدبن حسن اسفندیار تاریخ طبرستان (تاسال ۱۲۴۲، بعد دیگران آنرا تا۱۳۴۹ رسانیده اند) ودر نسخ خطّی بودلین آوسلی Auseluy ۲۱۴ حتّی تا وقایع سال۹-۱۴۳۸ رسیده. رجوع بتحقیقات اته درفقه‌اللغه ج ۲ ص ۳۶۲.

در (۱۱۵۷ = ۵۵۲ه) سلطان سنجر درمرو وفات کرد وبااین وقعه دروازه مملکت بهجوم ترکان غُزّ بازشد، اینها درزمان حیات سنجر ازخطّ جیحون گذشته و در آنحدود جایگیر شده حتّی‌باخود او مصاف داده واورا اسیر گرفته بودند، علاوه بهجوم غُزّ خوارزمشاهیان نیز بایران روآوردند و غوریان بداخل مملکت رفته از غرب تاهرات (۱۱۹۲ = ۵۸۸ه) و از شرق تا بلخ و هندوکش رسیدند و بالاخره سلسله غزنویان را درهند منقرض ساختند. غوریان در نتیجه جنگ با خوارزمشاهیان عقب نشستند و خوارزمشاه بعد از آنکه مالك خراسان و کرمان وجبال شده بود خویشتن را برای رزم با قویترین و متنفّذترین امرای‌وقت یعنی خلیفه آراست، خلیفه درخلال این مدّت شورش و اختلاف و خصومات در ایران فرصتی جسته وکسب قوّت کرده بود ولی افسوس که خوارزمشاه در این معامله مغول را بشمار نیاورد و قبل از آنکه نقشه هجوم ببغداد را عملی نماید مغولان بر وی هجوم آورده بالاخره آثار خاندان خوارزمشاهیان را از روی زمین محو کردند[1].

۱ - جدّاوّل‌سلجوقیان دقاق (توقاق) تیمور تَلیغ نام‌داشته ومنسوب به قبیله‌قنیغ ازطایفهٔ غُزّ بود. پسر دقاق سلجوق بود که بنا بروایات با عدّهٔ زیادی بممالك اسلامی ماوراء النهر آمده بعد درنصف دوّم قرن چهارم هجري درجَند اقامت نمود، تاریخ اسلام‌آوردن این طایفه درست مشخّص نشده. سلجوقیان از منازعات بین ترکان قرا خانی و سامانیان و محمود غزنوی استفاده کردند و بر نفوذ خود افزودند. پسران سلجوق اسرائیل و موسی بیغو یا یبغو و یونس و میکائیل بودندکه نخست در نور بخارا (واقع در شمال شرقی بخارا اکنون موسوم به نورآتا) جاگزیدند ومخصوصاً اسرائیل درآن سامان داراي اقتدارشده، در۴۱۶ سلطان محمودغزنوی برای تأدیب اسرائیل که باعلی تکین نامی بخارا را تصرّف کرده بود بماوراءالنهر واسرائیل‌را گرفتار کرد ومحبوساً بقلعه کالنجار درمولتان فرستاد وآنگاه بود که اجازهٔ عبور ۴۰۰۰ خانوار غُزّرا صادرکرد وآنها ازجیحون گذشته در آبیورد وفراوه وسرخس وحوالي سکنی‌جستند. ولی چون نافرمانی کردند سلطان **

دورهٔ سلجوقیان دوّمین مرحلهٔ ترقّی ونضج ادبیات ایران را بوجود آورد، در این دوره بود که حکیم جهاندیده ناصرخسرو (متوفی در ۱۰۸۸ = ۴۸۱ ه) اشعار خودرا سرود وحکیم آزاد اندیش عمرخیّام (متوفی در ۱۱۲۳ = ۵۱۷ ه) رباعیات زیبای هجوآمیز خود را بنظم کشید واستادان معانی تصوّف شیخ فریدالدّین عطار (۱۲۳۰_۱۱۱۹ = ۶۲۸_۵۱۳ ه) وجلال الدّین رومی (۷۳_۱۲۰۷ = ۶۷۲_۶۰۴ ه) ظهور کردند وشماره زیادی ازشعرای نامی منسوب بدربار سلطان سنجر بودند که بزرگترین آنها انوری بود (متوفی در ۱۱۸۹ = ۵۸۵ ه)، حتّی خود سلطان سنجر طبع خود را برای شعر سرودن آزمایش کرد چنانکه بسی از امرای ایرانی خواسته‌اند شهرت سخن سرائی را بقوّت فرمانروائی خود ضمیمه نمایند، بموجب روایت تذکره‌ها ازجمله آنها اسمعیل سامانی وقابوس بن وُشمگیر ومحمود غزنوی وسعدبن زنگی ملکشاه حتّی طغرل بوده وازمتأخّرین عُبید ازبك وشاه عباس کبیر و فتحعلی شاه و امثال آنها بوده اند حتّی آخرین امیر شجاع سامانی یعنی منتصر قریحهٔ شاعرانه داشته، نیز بعداز انتشار فرهنگ اسدی معلوم شد که ابوعلی سیمجور که درنیشابور بود نیز شعر میساخته زیرا بیتی ازاو درآن لغت نقل شده، همچنین ظهور مهستی دراینمدور که یك زن سخن شناس لطیفه گوئی بوده نیز قابل توجه است

** بتأدیب آنها برخاست وآنها پراکنده شدند وبنقاط دوردست گریختند و ازآنجمله به‌سمنان و دامغان وکرمان واصفهان وآذربایجان پراکنده شدند. قسمتی ازغُزّ که درماوراءالنهر ماندند تحت ریاست طغرل بیك وچغری (چقیر) بیك پسران میکال بودند. این‌ها درحمایت حکّام خوارزم درآندیار بودند وازمراتع آنسامان استفاده مینمودند، بعدحاکم جند بحکم مسعود هجوم بآنها کرد واین وقعه منتهی شد بجنگ دندانقان که باشکست سخت مسعود خاتمه یافت چنانکه گذشت.

استقلال سلجوقیان را از ۴۲۹ میگیرند که در آنسال در نیشابور باسم داود چغری در مرو به اسم طغرل خطبه خوانده شد وبتدریج تمام ایران تحت قیادت این سلسله درآمد. درزمان برکیاروق وبرادرش محمّد پسران ملکشاه بواسطه ستیزگی بین این دوبرادر نفاق درسلاله سلاجقه شروع نموده بالاخره درزمان سلطان سنجر یعنی ۵۵۲ حکومت سلجوقیان خراسان که بسلجوقیان بزرك معروفند بدست خوارزمشاهیان ختام یافت. شعب دیگراین سلسله عبارت بودند ازسلجوقیان کرمان که در ۵۸۳ مغلوب غُزّ شدند وسلجوقیان سوریّه که تا ۵۱۱ حکومت کردند وسلجوقیان عراق وکردستان که تا ۵۹۰ سلطنت کردند و سلجوقیان روم که تا ۷۰۰ حکومت کرده و بدست مغول و ترکان عثمانی منقرض گردیدند.

واورا مورّخین معشوق سنجر شمرده‌اند (رجوع شود بلغت‌فرس اسدی چاپ مؤلف این کتاب ص ۱ـ ۳۰)[1]. در مغرب ایران نیز سخن شناسان بزرگ ظهور کرده اند از آنجمله خاقانی بود (متوفّی در ۱۱۹٤=۵۹۱ه) و او منسوب بود بدربار شیروانشاهان که از نژاد ایرانی بودند[2]. نیز داستانسرای معروف نظامی

۱ - رجوع شود به لباب الالباب تألیف محمّد عوفي ج ۱ و مجمع الفصحاء تألیف هدایت ج ۱ بیت‌منسوب به مهستی درلغت فرس اسدی چاپ برلین ۱۸۹۷ درشرح لغت (نُس)آمده .

۲ - شروانشاه ازقدیم لقب‌امرای شروان بوده . بنابقول بعضی مورّخین جدّ شروانشاهان بهوات (بهواد) پسر جاماسب‌شاه ساسانی بوده . بعد ازظهور اسلام امرای عرب بدانسامان روی آوردند ، بعد ازوفات متوکّل عبّاسی یعنی اواسط قرن‌سوّم هجری شخصی باسم‌هیثم بن خالد ازاولاد یزیدبن مزیَد شیبانی در آنسامان بلقب شروانشاه استقلال پیدا کرد واولاد او یعنی شروانشاهان مزیَدي تا ٤۵۰ حکومت کردند . خاندان دیگر شروانشاهان موسوم بود به‌خاندان کسرانی که گویا مؤسّس‌آن محمّد بن یزید بود که بقول مسعودی نسبش بساسانیان میرسیده ، پایتخت شروان در زمان اینها معمولاشهرشماخی بوده . درزمان ملکشاه سلجوقی (٤۸۵-٤۶۵) شروانشاه فریبرز نام داشته . سلطان مغیث‌الدین محمودبن ملکشاه (۵۲۵-۵۱۱ه) مؤسّس سلاجقه عراق شروان‌را تصرّف و شروانشاه را محبوس کرد ، پسر این شخص منوچهر نام داشته وبعد ازو پسر یابرادرش افریدون نام داشته که درجنك بین شروان و دربند در ۵۱٤ کشته شده وگویا خاقانی دراشعار خود ازین‌شخص بعنوان شهید یاد میکند . پسروی منوچهر دوّم بحکم‌سکه‌ها معاصر خلیفه المقتفی لامرالله (۵۵۵-۵۳۰ه) بوده وبنا بقول خاقانی سی‌سال حکومت کرد . عظمت شروانشاهان درزمان همین منوچهر دوّم شروع میکند و او گذشته از عنوان‌شروانشاه لقب خاقان کبیر داشت، خاقاني منسوب بدربار اوست و اورا مدح کرده و تخلّصش ازاین لحاظ است . شروانشاهان دراینموقع تابع‌امر سلجوقیان عراق بودند و بعد از انقراض اینان باز اظهار وجودی نموده بعد زیر نفوذ امرای گرجی واقع شدند وگاهی خود این‌امرا شروانشاه نامیده میشدند . از شروانشاهان دیگرکه نام آنها درسکه‌ها باقی مانده فیریرزي فریدون بن منوچهر وگرشاسب‌بن فرّخزاد است که معاصر الناصر-لدّین‌الله (٦۰۰-۵۷۵) بوده . مسعودی وابن‌الاثیر و نسوي اسامی دیگرگفته اند که در سکه ها موجود نیست . درسکه‌های دوره مغول لقب شروانشاه توام اسامی‌این امرا دیده نشده وبعداً اصلا سکه نزده اند . دراواخر تیموریان باز کیقباد وپسرش کاووس ازشروانشاهان شهرت داشته‌اند ، بعد از کاووس پسرش هوشنك کشته شد وبا مرك او این سلسله دراوایل قرن هشتم انقراض‌یافت ویکی از اقارب اینان موسوم به شیخ ابراهیم که حکومت دربند داشت شروانشاه شد و بعد ازو جانشینهایش خلیل الله و فرّخ یسار اصلاحات و تعمیرات نمودند تا بدست شاه اسمعیل صفوی منقرض شدند .

منابع : ا ـ کتبی‌که دیده شد : مروج‌الذهب (۷) ج۲ ص۵و٦۹ ـ فتوح‌البلدان (۸) شرح فتح ارمنیه ، حدودالعالم (۳٤) ص۳۳۹، سیرة جلال‌الدّین (۳۵) ص ۱٤٦ و ۱۷٤ ، زبدة النصره (۹)**

(متوفی تقریباً در ۱۲۰۳ = ۶۰۰ ه) قسمت بزرگ اشعار خود را بنام اتابکان آذربایجان سرود. در دورهٔ انتقال سلطنت غزنویان بسلجوقیان اسدی خواهرزادهٔ فردوسی میزیست که علاوه برقدیمترین خط دستی فارسی و گرشاسب‌نامه قدیمترین لغت فارسی نیز از تألیفات او است. عمر خیّام هم ذوفنون بود و تنها بسعر سرائی کفایت نمینمود بلکه از دانشمندان عصر خود بشمار میرفت و از جمله کارهای علمی او ترتیب زیج ملکشاهی و تقویم جلالی است (که از ۱۵ مارس ۱۰۷۹ = ۴۷۲ ه شروع میکند).

در دربار خوارزمشاهان نیز علوم و صنایع پیشرفت نمود. مخصوصاً فنّ طبابت ترقّی کرد، خود محمود غزنوی طبیب درباری خود الحسن بن سوار را از دربار خوارزمشاهان آورده بود. کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی از تصانیف معروف طبّی آندوره است که در (۷-۱۱۳۶ = ۵۳۲ ه) تألیف یافته، گرچه آن تقریباً ترجمه ایست از کتاب قانون ابن‌سینا[1] (WZKM IV,131 f). نیز در این دوره بود که رازی قاموس العلوم خود را بنام تکش تألیف نمود[2]. بموجب تذکره‌ها تقریباً تمام شاهان این خاندان

** ج ۲ ص ۱۳۱-۱۳۹ - ابن الاثیر (۲۴) حوادث سال ۶۱۹ الخ - تذکرة الشعراء (۳۲) ص ۷۳-۷۸ مقاله بارتولد در انسیکلو پیدی اسلامی کلمه شیروانشاه (14) - فقه‌اللغة ایران (2) ص ۲۴۲ و ۲۶۳ و ۵۴۸.

ب - مراجع دیگر: متن التواریخ تألیف ابو المحامد محمد سعید شهرزاد (قرن ششم) که فهرست مانندی است از تالیف بزرگتر همان مؤلف موسوم به قرة الابصار فی نتایج التّواریخ والاخبار (نقل از جلد ۲ تاریخ ادبیات عرب بروکلمان برلین ۱۹۰۲ ص ۴۲۹) تحقیقات دُرْن (Dorn) و یاخومو (Pakhomow) باکو ۱۹۲۵ راجع به شروانشاهان.

۱ - مقصود از حسن بن سوار ابوالخیر الحسن بن سوار بن بابا بن بهرام از بزرگان اطبّای قرن چهارم است. او را ابن الخمّار هم میگفتند (رجوع شود به فهرست ابن النّدیم) (۱۴). ذخیره خوارزمشاهی کتاب نفیس مفصلی بفارسی است در طب و ادویهٔ تألیف زین‌الدین احمد بن ابوابراهیم اسمعیل بن حسن جرجانی بنام قطب‌الدّین محمّد خوارزمشاه بسال ۵۰۴.

۲ - مقصود کتاب جامع‌العلوم یا جوامع‌العلوم امام محمّد فخر الدّین رازی متوفّی در ۶۰۶ میباشد که بزبان فارسی در تعریف علوم تألیف یافته و گویا تاریخ تألیف آن ۵۷۴ بوده و آنرا بمناسبت احتوای تعریف شصت علم کتاب ستّینی نیز میگویند.

شعر پارسی سروده اند [1].

میرخواند: خلاصه تاریخ سلاجقه، ڤلِر (لاتین)، ایضاً همان تاریخ بزبان آلمانی بتاریخ ۱۸۳۸، دمره (Dumoret) تاریخ سلاجقه مستخرج از خلاصة الاخبار خواندمیر (روزنامه آسیائی دوره ٤ جلد ۱۱ ص ٤۱۷ وما بعد، ایضاً جلد ۱۲ ص ۵۲۹ و مابعد، ایضاً جلد ۱۳ ص ۵۵ و ما بعد (تاریخ ۱۸٤۸-۹).

هوتسما (Houtsma) سلسله متون تاریخ سلاجقه ۱ و ۲ و ۳ (تاریخ ۱۸۶۱-۱۸۸۶). محمّدبن علی راوندی: راحة الصّدور و تعریف سلطنت سنجرکه شِفِرْ از آن استخراج کرد (رجوع شود: Nouveaux Mél. Orientaux پاریس ۱۸۸۶ ص ٤۷-۱). مولّف راحة الصّدور نصیحت سیّد اشرف را کاربسته و بتقلید شاهنامه اشعارسروده وگاهی ازخود شاهنامه اشعار آورده، نیزشعری ازمعزّی

---

۱ - خوارزمشاه لقب حکمداران ولایت خوارزم بود، منشاءسلطنت خوارزمشاهان بزمانهای قدیم میرسد وبقول ابوریحان بیرونی اوّلین مؤسس این خاندان کیخسرو بود، درقرون اولیه اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم بدوقسمت بود، درقسمت شمال که پایتخت آن گرگانج بود معمولاً از طرف امرای عرب اداره میشد وقسمت جنوبی که مقرّ آن (کات) بود منطقه خوارزمشاهان بود. اوّلین خاندان معروف خوارزمشاهان بعد از اسلام مأمونیان بود که مؤسس آن مأمون بن محمّد والی گرگانج (جرجانیّه) با ابوعبدالله خوارزمشاه جنگید وغلبه جست و لقب خوارزمشاهی را بخانواده خود انتقال داد ودر سنه ۳۸۷ درگذشت. درزمان پسراو علی بن مأمون خوارزمشاه ابوعلی سینا بخوارزم آمد وآن حکمران مقدمش را گرامی داشت. ابوالعبّاس مأمون پسردیگر مأمون علم دوستی و فضل پروری شیمه داشت. درزمان ابو الحارث محمّدخوارزمشاه پسرعلی بن مأمون یعنی در ٤۰۸ خوارزمشاهان بدست محمود غزنوی منقرض گردیدند، بنابعقیده معروف قصیده عنصری بامطلع چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چوکرد باید کار، مشعر برهمین وقعه است. سلطان محمود امیرالتونتاش را بحکومت آنجا گماشت و او را خوارزمشاه گفتند. بعد ازاو پسرش هارون با همین لقب در آنسامان حکومت داشت ولی بموجب تاریخ بیهقی گویا لقب خوارزمشاهي به امیر-سعید پسر مسعود داده شد و هارون نایب او در خوارزم شناخته میشد (تاریخ بیهقی، چاپ طهران ص ٤۱۰ و ٤٦۱). دراواخرقرن پنجم خوارزمشاه لقب اکنچی قپچقار از امرای برکیاروق بود که در ٤۹۰ کشته شده بجای وی باختیارامیرداذحبشی والی خراسان وتصویب برکیاروق قطب الدّین انوشتکین (از غلامان ترك بلکاتکین که در دولت سلجوقی شهرتی پیدا کرده بود) بخوارزمشاهی تعیین شد و او مؤسّس آخرین سلاله معروف خوارزمشاهان بود و بعد ازاو پسرش اتسز اقتدار زیادبهم-رسانید و بعد از او پسرش ایل ارسلان و بعداز اوپسرانش سلطان شاه وتکش جانشین او شدند. معروفترین سلطان این سلسله علاءالدّین محمّد پسر تکش بود، درزمان اوچنگیز هجوم بایران کرده سلطان محمّد مغلوب وفراری ودر ٦۱۷ در جزیره ابسکون درگذشت. پسررشید ونامدار سلطان محمّد یعنی سلطان جلال الدّین منکبرنی سالها با وحشیان مغول زد و خورد کرد. بالاخره تاریخ ٦۳۸ در حدود ارمنستان بدست کردی کشته گردید (رجوع کنید: ترکستان (9) ص ۳۲٤ الخ، حواشی چهار مقاله (۱۸)، ابن الاثیر حوادث ٤۹۰ الخ، سیرة جلال الدّین منکبرني (۳۵)).

نقل کرده که در جلد اوّل تاریخ سلاجقه طبع هوتسماص ۱۱۵ نیز مندرج است . محمّد بن محمّد الحسینی : عراقیه (تاوقایع سال ۱۱۹۴ رجوع شود بفهرست ریو ج۲ ص۸۴۸ : اسناد تاریخی از ۱۲۶۸ تاعهد سلطان سنجر (مؤسّسه السنه شرقیه پترزبورك شماره ۲۶ تألیف روزن V. Rosen). درکتابخانه ایاصوفیه کتابی تحت نمره ۳۰۱۹ موسوم بتاریخ آل سلجوق موجوداست که مولّف آنرا سعدشمس الدّین الپزودی نام برده اند ودر کتابخانه مسجد نور عثمانیه یك تاریخ پزودي تحت نمره ۳۱۶۷ هست ازمعین الدّین الپزودی ، ناچار مقصودمعین الدّین یزدی است وعناوین فوق قابل توجّه نیست .

۱۱ ـ مغول در ایران

مرارت مغول را نخستین بار سلطان سنجر چشید وآن بسال (۱۱۴۱=۵۳۶ه) بود، طوائف انبوهی از مغول چین را ترك کرده و رو بمشرق آوردند و اتراك سر راه بآنها ملحق شدند وبرقوّت آنها افزودند. سلطان سنجر برای اینکه آنها را که از طرف مورّخین اسلامی قراختائیان نامیده میشوند از پیشرفت درماوراءالنّهر منع نماید بمقابلهٔ آنها قیام کرد و با لشکری زیاد بر آنها مصاف داد ولی شکست فاحشی خورد و ماوراء النّهر را بناچار بآنها بازگذاشت [درباب این شکست سنجر از آنزمان اخبار باروپا نیز رسیده نهایت تحریفاتی روداده . رجوع شود بتحقیقات ف . زرنك (F. Zarnch) درتحت عنوان « کشیش یوحنّا » در رسالهٔ علمی زاکس (ایالت ساکسون آلمان) ج ۷ ص ۸۲۸ و مابعد] . این طایفه تا ۱۰ـ۱۲۰۹ (=۶۰۷ه) در آن قطعه حکومت کردند تااینکه خاندان آنها که گورخانیان نیز نامیده میشد بدست خوارزمشاه محمّدبن تکش منقرض شد[1] . بدیهی است که چنگیز دراوّل فرصت عزم بسوی مغرب نمود واز سوء طالع خوارزمشاه باقاصدهای اونهایت بد رفتاری روادیده شد و بدین وسیله او را بخشم آوردند واز طرف خلیفه

۱ ـ ترکان قراختائیان یا گورخانیان از هم نژادان مغول بودند که دولت بزرگی درماوراءالنهر بوجود آورده واز اواسط قرن ششم تااوایل قرن هفتم حکومت کردند تا بدست علاء الدّین محمّد خوارزمشاه منقرض گردیدند، در۵۳۶ قراختائیان بتحریك خوارزمشاه بماوراءالنهر هجوم آوردند وحاکم آنجا ازطرف سنجر رکن الدّین یا جلال الدّین محمود خان از سنجر استمداد نمود و سنجر درمحل قطوان حوالی سمرقند با آنها مصاف داد و شکست فاحش خورد و باختلاف روایات از سی تاصد هزار از مسلمین دراین جنگ کشته ومجروح گردید وخود سنجر بزحمت جانی بدر برد (ابن الاثیر (۲۴) وقایع ۵۳۶ ، ترکستان (9) ص۳۸۰-۳۲۰، راحة الصدور (۳۰) ص۱۷۴-۱۷۱، چهار مقاله (۱۸) ص۱۱۲) .

ناصر اورا قبل از آنکه او نقشهٔ هجوم عراق‌را کشیده بشد از ترس جان بآنولایت دعوت نمود چنانکه در گذشته نیزبعضی از امرای ایران در مواقع شدّت استمداد ازاین طوایف وحشی کرده بو دند[1] (مثلاً فرهاد دوّم اشکانی از سکه‌ها یاری خواست. باید گفت دراینموقع هستی خلیفه درخطر بود زیراخوارزمشاه مصمّم بود خلیفه‌را ازسیادت جسمانی وروحانی محروم کند وبجای او یك خلیفه از علویان منصوب نماید. چنگیز خان دراجابت این دعوت فرصت را ازدست نداد ودر (۱۲۲۰ = ۶۱۷ ه) سمرقند و بخارارا تسخیر کرد وبخوارزم وخراسان حتّی جبال وآذربایجان و شیروان لشکر کسیل داشت و مردم تمام این نقاط را مغلوب و منکوب ساخت. پسر شجاع محمّد خوارزمشاه یعنی جلال الدّین مدّت ده سال با مغول مقاومت کرد و برای حفظ مملکت اجداد خود کوشید ودر پیشرفت مغول وقفه ایجاد کرد ولی سرانجام نتیجهٔ مفید بدست نیاورد، آنگاه که چنگیز خان بازگشت و در (۱۲۲۴ = ۶۲۱ ه) ازسیحون گذشت پشت سرخود یك مملکت سرتاسرویران وبا خاك یکسان بازگذاشت. بعد از این آفت شهرهای بزرگ وآباد وپر جمعیّت مانند مرو و اورگنج (پایتخت خوارزم) و نیشابور و ری که جمله معروض تخریب و یغمای مغول شده بودند دیگر باره‌روی آبادی ندیدند و ازآن ببعد درحال قصبه و روستا ماندند. همچنین هرات و بلخ که وقتی آبادان و درخشان بودند عمران سابق خودرا بار دیگر ندیدند وتنها بخارا مجدّداً تعمیر شد. اوضاع ایران بعد ازمغول را میتوان تا حدّی بحال آلمان بعد از جنگ سی سال تشبیه کرد که مخصوصاً سوئدیها معاملهٔ مغول را با آندیار کرده بودند. تشبیه مغول بجنگیان دولت آشور هم بیمورد نیست زیرا آنها نیز مانند این ملّت سامی هرمملکتی را که هجوم میکردندنخست تمام آثار زندگی را محو مینمودند وبعد ازاستقرار در آنجا بتدریج تمدّن مغلوبین را اتّخاذ میکردند. تاحملهٔ دوّم مغول شروع کند چهارسال گذشت

۱ ـ محقّق معروف بارتولد اسناد این عمل را به‌النّاصرلدّین الله محل تردید میشمارد (رجوع کنید به انسیکلوپیدی اسلامی کلمه‌چنگیز).

و در اینمدّت مساعی جلال‌الدّین در نتیجهٔ نفاقی که بین امرای اسلام حکمفرما بود بیهوده ماند. این مرد دلیر بقیّهٔ لشکریان خودرا درجنگ باسلاجقهٔ روم تمام کرده بود و در این موقع که شاهزاده جوان فداکار در کردستان بود از اعوان خود اوویرا خیانت کردندوبدشمنش نشان دادندواوبسال(۱۲۳۱=۶۲۸ه)در کوههای کردستان بضرب نیزهٔ کُردی که انتقام برادرش‌را میگرفت کشته گردید. جلال‌الدّین با اینکه‌شرائط و اوصاف شاهی‌را کاملاًدارا نبود الحق‌روح‌پسندیده وخصلت مردانه داشت وتوان گفت‌وی ازاین لحاظ شباهتی بمنتصرسامانی‌دارد(1). تمام ایران تا حدود منطقهٔ خلافت و نصف آسیای صغیر کاملاً زیر استیلای مغول رفت. در(۱۲۵۶ = ۶۵۴ه) آخرین حملهٔ مغول بایران درتحت فرمان هولاکو یکی ازنوه‌های چنگیز وقوع یافت. این شخص‌حتّی حشاشین‌را که‌سخت ونستوه بودند قلع و قمع کرد والموت را با وجود مقاومتهائی که‌در برابر مهاجمین دیگر بکار برده بود باخاك یکسان نمود. اگر کسی بالفرض درآن ایام میخواست مغول را از جهت این عمل تنکیل حشّاشین دوست بدارد البتّه در اندك زمانی از عقیدهٔ خود پشیمان میگردید زیرامغول در خونریزی که شیمهٔ آنها بود ظالم و مظلوم‌را از هم تفکیك نمیکرد و هردورا محو نمود. دوسال بعد هولاکو در بغداد درقصر خلیفه بتخت نشست درصورتیکه دراطرافش یعنی درنقاط مختلف شهر دود ازانقاض خانه‌های غارت شده وسوخته متصاعد میگشت. خلیفه این ارواح خبیثه‌را خودش دعوت کرده بود و نتوانست آنهارا باز گرداند. تنها فارس درسایهٔ تدابیر اتابك که قبلاً دربرابر مغول سرتسلیم فرود آورده بود نیز کرمان و بعضی ولایات مجاور بتصادف از تخریب مغول مصون ماند. بعد از آنکه مغولان تمدّن قدیم را از بین بردند وصفحهٔ مملکت را ازآثار آن خالی کردند بالاخره مجبور شدند برای بقایاچاره‌ای اندیشند و ممالك تازه فتح شده‌را سر وسامانی دهند، پس تا حدّی توجه بر این مهم کردند. شاید ممکن بود در نتیجهٔ تعدّد زوجات که در ایران معمول بوددر مدّت کمی جای صدهزاران نفوس مقتول پرشود ولی وصول این مقصودرا تلفات

زیادی کـه در اطفال آندیار هست مانع بود (رجوع کنید بکتاب ایران تألیف پولاك، ج اوّل، ص ۲۱۶۷). همین مانع پیش ازدیاد نفوس خود مغول را نیز که بسرعت تکثّر معروفند بگرفت، مغولها در همان اوایل حکومت خود دریافتند که اصول و تدابیر بدوی آنها درایران قابل تطبیق نیست و ایران آن مراحل را مدّتها قبل طی کرده، پس بالطبع مجبور شدند وزرای ایرانی استخدام نمایند و از هولاکو خان که عالم ونجوم شناس معروف نصیرالدّین طوسی را وزیر معتمد خودقرارداد تا اعقاب او ایلخانیان بادستور وزرای ایرانی حکومت کردند وگاهی هم یك یهودی درمسند وزارت دیده میشد. لقب ایلخان را اوّل دفعه قوبیلای برادر هولاکو در ۱۲۶۳ بر او داده بود.

یکی از خواص نژاد مغول تقلید وتمثل است یعنی هر وقت آنها ازقتل وغارت دست بردارند واوضاع بحال طبیعی برگردد آنوقت میل باقتباس تمدّن ملل بیگانه میکنند واین خاصیّت را ژاپن نیز درمشرق اقصی نشان داده ودرا تّخاذتمدّن دیگران پیشرو ملل مشرق گردید. بموجب این قاعده هولاکو تا در ایران سکنی گزید نسبت بعلوم و ترتیبات رغبتی ابراز نمود و درجرگهٔ علوم بغریب ترین آنها که علم منجّمی باشد توّجه خاصی نشانداد وبرای این مقصود در ۱۲۵۹ رصدخانه‌ای در مراغهٔ آذربایجان کـه پایتخت تابستانی او بود بدستیاری نصیرالدّین بنا کرد (2) (زمستان را ایلخانیان معمولاً دربغداد صرف میکردند). اخلاف هولاکو بدین اسلام گرویدند، نخست احمد تکودار (۱۲۸۴ـ۱۲۸۲) و بعد غازان (۱۳۰۴ـ ۱۲۹۵ = ۷۰۳ـ۶۹۴ه) با تمام سپاهیانش کـه عدّهٔ آنرا از یك تا صد هزار نوشته‌اند اسلام آوردند، اولجایتو خدا بنده (۱۶ـ۱۳۰۴ = ۷۱۶ـ۷۰۳ه) سلطانیّه را کـه قبل از او سرزمین بی اهمیّتی بود بپایتختی ا تّخاذ و مذهب تشیّع اختیار کرد[1]. بعد نوه اش ابو سعید (۳۵ـ۱۳۱۶ = ۷۳۶ـ۷۱۶ه) دوبار

۱ ـ ازمتن اصل کتاب مفهوم چنان است که گویا مؤلف اولجایتو را پسرغازان دانسته وبعد گفته پدرش مذهب سنّی داشت، اولجایتو برادر غازان بوده نه پسرش، پدر اولجایتو آرغون بود. غازان نیز مذهب شیعه داشت ومذهب سنّی نداشت چنانکه مؤلّف گمان کرده اگر مقصود ارغون باشد او اصلاً بدین اسلام مشرّف نشده بود.

پیروی از تسنّن نمود و اینهمه تغییر مذهب در نزد امرای مغول درواقع بعقیده خودشان موافق مصلحت وقت و رعایت حال مردم بوده است . خود مغول فی حدّذاته نسبت بمسائل دینی بی قید است، ژاپن امروز هم همین خصلت را نشان میدهد و در آن دیار عقاید دینی آزاد است . پس اگر رؤسای مغول بهر وزش بادی مذهب تازه اختیار نمودند برای آنها اهمیّتی نداشت . عجب آنکه این تغییرات در ممالك مفتوحه نیز تأثیری نداشت . اهالی این مرز و بوم مغلوب طبعاً نمیتوانستند اجحاف یك قوم مهاجم وحشی را بخاطر تغییر دین فراموش کنند، خاصه وقتی که آن تغییر هم ناپایدار نبود . باید گفت اوج ترتیبات تازه که مغول در ایران داد همانا ادخال پول کاغذ بود که آنرا کیخاتو به تقلید از پول چین در ۱۲۹۴ ایجاد نمود . ضررهای مهم مالی که ممکن بود از این قبیل اوراق نقدیه حاصل بشود خوشبختانه بواسطه اینکه اوراق کیخاتو اصلاً رواج پیدا نکرد وبدست مردم نرسید بوجود نیامد، ایران از این خطر محفوظ ماند و نظایر این خسارات در جاهای دیگر رویداده یکی درفرانسه بموجب قوائم زمان فیلیپ دورلئان یابعد ازاو بواسطه اوراق مجلس ملّی بود که موجب زیانهای بزرگ گردید .

این پول بطوری تند وبی اثر از ایران رفت که حتّی اسم چینی او که چاو بود باقی نماند و ایرانیهای حالیّه پول کاغذ تازهٔ خودرا با کلمهٔ قائمه که یك کلمه عربی است می نامند[1] .

مغول درعالم سیاست وسعت نظر داشت وفکرش محدود و کوتاه نبود چنانکه آبا قاپسر هولاکو (۸۲-۱۲۶۵ = ۶۸۰-۶۶۳ه) یك دختر شاهزاده بیزانسی (رومی) بزنی گرفته بود . گرچه این قرابت اهمّیتی نداشت ولی اقلاً این نتیجه را داد که وی مانند تکودار والجایتو نزد اروپائیها بعیسویت مشهور شد، حتّی حکمران

۱ ـ معروفترین تسمیه در ایران بانکنوت است که انگلیسی است (Bank-note) و نیز آن را اسکناس گویند که اصلا فرانسوی است واز کلمه (assignation) است و بزبان روسي (اسیگنیات سیا) تلفّظ میشود واز روسی بفارسي گذشته است . راجع به چاو رجوع بکتاب وصاف الحصرة ص ۲۷۳ شود .

ناقابلی مثل آرغون (۹۱-۱۲۸٤=۰۶۹۰-۶۸۳ه) این نکته‌را فهمیده بود که مناسبات و روابط باممالك اروپا فایده دارد، گرچه چیزی ازتمدّن آن سامان نمی‌فهمید. درنامه‌ای که‌در(۱۲۸۹=۶۸۸ه)وی به‌فیلیپ لبل شاه فرانسه نوشته و متن آن تا امروز مانده اظهار می کند که حاضرم هر گونه صلاح اندیشی آن پادشاه‌را درمسئله هجوم مشترك بمصرقبول نمایم، هم‌چنین پسراو اولجایتو جلوس خودرا در(۱۳۰٤=۷۱٤ه) بهمان پادشاه رسماً اعلام کرد(3). ارغون نسبت‌به عیسویان ملاطفت ومماشاة روا داشت واین سیاست او رسماً ازطرف پاپ نیکلای چهارم مورد شکران گردید.

مورّخین گویند غازان خان نسبت برعایای خود مهربان و عادل بوده و در پیش‌گیری ازتعدّیات مساعی جمیل بکار برد و اصلاحات مفیدی کرد، درهرصورت شهرت دولت ایلخانیان روبافول بود و اززمان سلطنت ابوسعید انحطاط ملك‌این سلسله شروع کرد[1].

---

۱ - وطن اصلی طوایف مغول صحاری گبی از مراکز آسیا بود. این طوائف نخست تابع چین بودند و شهرت آنها باظهور تموچین‌که بعداً ملقّب به‌چنگیزشد شروع کرد. تموچین پسر یسوگای ازطائفه قیات‌بود ودر وفات‌پدرش (۱۱۷۵میلادی =۵۷۱) دوازده سال‌داشت. ازاوان جوانی جمعی‌را باطراف خود گرد آورده وبنای جنگ و تاخت و تاز نهاده و شهرتی پیدا نموده، بالاخره بسال۱۲۰۶(۶۰۳) بموجب قرار مجلس‌بزرگ (قورولتای) رسماً رئیس‌تمام قبایل مغول شناخته شد. در سنوات تالی دائرهٔ فتوحات خودرا توسیع نموده طوائف بزرگتر مانند اویغور و اقسام شمالی چین‌را تابع‌خود ساخت ورو بمغرب‌نهاد وقچلق را که وارث قسمتی‌ازدولت قراختائی شده بود مغلوب کرد وبا دولت خوارزمشاهی ایران هم‌حدود گشت ودر نتیجه سوء معامله‌ای که‌از طرف مأمورین خوارزمشاه مخصوصاً حاکم اُترار نسبت به‌نمایندگان وی شده بود بسال ۶۱۶ بسوی ایران لشکرکشی کرد ودرظرف چند سال قسمت مهم ایران را فتح ونفوس‌آنرا قتل‌عام نمود وبلادمعروف‌را از اُترار وجَند وبَناکت وخوارزم وبخارا وسمرقند واسفراین ونخشَب واورگنج وترمذ وبلخ ومرو تا نیشابور و خبوشان وطوس ودامغان وسمنان وهرات وهامون و غزنه و ری وقم واردبیل ومراغه و بیلقان و همدان ضبط واغلب آنهارا باخاك یکسان کرد و سر تاسر ایران بقبرستانی مبدّل شد وتنها مقاومت مؤثر در برابربطش این فاتح خونخوار از سلطان جلال‌الدّین خوارزمشاهي بود. چنگیز در۶۱۹ رو بوطن خویش باز گشت نموده در۶۲۱ بانجارسیده‌وبسال ۶۲۳ در ۶۶سالگی بمرد.

ازپسرانش چهارتن معروف بودند: جوچی، چغتای، اوگتای، تولوی (تولی). بعداز**

بعد از مرگ ابوسعید از انقاض ممالك مغول کرمان و فارس بدست ایرانی افتاد و در آنسامان تا ظهور تیمور مظفّریان حکومت کردند(4). کرمان قبل از این تاریخ یعنی درسال (۱۳۰۶ـ۱۲۲۲ـ۷۰۶ = ۶۱۹ه) درتحت اداره یك سلاله ازقراختائیان اداره میشد(5) وبعد ازآن تا (۱۳۴۰ = ۷۴۱ه) بدست حکام مغولی افتاد[۲]. درفارس نیزبعد ازانقراض سلغریها از ۱۲۶۴ بآنطرف والیان مغولی منصوب بودند. شاه شجاع (۸۴ـ۱۳۵۷=۷۸۶ـ۷۶۰ه) ازآل مظفّرهمان بود که حافظ بدربار او انتساب داشت.

در تاریخ (۶ـ۱۳۳۵ = ۷۳۶ه) در سبزوار سلاله ای بنام سلالهٔ سربداران

** چنگیز بموجب وصیّت او وقرار قورولتای اوگتای جانشین وی انتخاب شد، درزمان اوقره قوروم که واقع است درشمال صحرای گبی پایتخت دولت مغول گردید. از لشکرکشی‌های این دوره یکی بروسیّه بود در تحت فرمان (باتو) که تا مسکو بتصرّف مغول در آمد و دیگری بایران بود تحت فرمان چرماغون و اغلب نقاط ایران را عرضه تاخت وتاز قرار دادند مگر فارس وکرمان را که فرمانروایان آن‌دوایالت یعنی سلغریان و قراختائیان بامغولها مؤالف بودند. بعداز اوگتای پسرش گیوك بجای او نشست و چون صغیربود مادرش توره‌کینا امور دولتی را اداره مینمود و بعدازاو سلطنت باولاد تولوی پسر دیگر چنگیز تعلّق گرفت ومنگو پسر تولوی بشاهی رسید و برادر خود قوبیلای (قوبلاقاان) را بحکومت ممالك جنوبی دولت مغول گماشت، قوبیلای بعد از منگو دیگر مدّعیان را ازبین برد وشهر خان بالیغ (پکن) را مقرّ سلطنت اتّخاذ کرد.

اخلاف تولوی بدو شعبه شده بود وشعبه غربی در ایران باسم ایلخانیان سلطنت کرد که مؤسّس آن هولاکو بود. هولاکو بعد از استیلای تمام ایران در۶۵۶ بغداد را فتح کرد و خلافت را منقرض ساخت وازآنجا تامصررفته وازممالیك شکست‌خورد. اولاد هولاکو تااواسط قرن هشتم در ایران حکومت نمودند ولی بعد رو بضعف ونفاق رفتند واز اداره امور عاجزآمدند ودر واقع دورهٔ اقتدار آنها بامرگ ابوسعید (۷۳۶) ختام یافت. دراین بین حکومتهای کوچك متعدّد در اطراف ایران ظهور کرده بود که تا ظهور واقتدار تیمور یعنی تا قریب نیم قرن سلطنت کردند وآنها عبارت بودند ازجلایریان ومظفّریان وسربداران وآل کُرت. منابع‌مهمّ راجع‌بتاریخ مغول که رجوع شده. جامع‌التواریخ (۲۸)، جهانگشا(۲۹)، وصّاف (۳۷)، ابن‌الاثیر(۲۵)، ترکستان (9)، دُسُن (25)، هورث (26)، بلوشه (27)، لین‌پول (18)، براون (12).

۱ ـ مؤسّس قراختائیان کرمان براق حاجب ملقّب به قتلغ‌خان بود، ازمعروفترین این سلسله ترکان‌خاتون دختر براق حاجب بود که درآبادی کرمان کوشید وقناتها کند، درزمان‌او مارکوپولو بکرمان آمد ودرحدود ۷۴۱ مبارزالدّین محمّد مظفّر (داماد قتلغ‌خان) کرمان را تصرّف کرد و با این ترتیب کرمان تابع آن مظفّر گردید.

ظهور کرده تا (۱۳۸۱ = ۷۸۳ه) حکومت نمودند(6). گفته اند این اسم بمناسبت آن بود که از دوازده حکمران این خاندان که جمله مدّتهای کوتاهی حکومت کردند هفت تن مقتول گردید(۱). حکومت گرگان ومازندران را یکی از امرای ابوسعید موسوم به امیر والی بعد از مرگ آخرین ایلخان (۱۳۵۳ = ۷۵٤ه) تصرّف نمود. در سیستان هم خاندانی بومی تأسیس حکومت کرده حتّی نسب خودرا بصفّاریان میرسانید.

درآسیای صغیر پروانه معین الدّین وزیرسلاجقهٔ روم سعی کرد تادرآندیار کسب استقلال نماید ولی دراین اقدام کامیاب نگردید (۱۲۷۷ = ٦۷٦) زیرا مغولها براو نزدیك بودند واین عمل او بهانهٔ تازه بدست آنهاداد، بازیك بیست وسی هزار نفریرا از دم شمشیر گذرانیدند.

البتّه مغول بااینهمه وصف‌ها که از حسن اداره و نظم حکومت آنها کرده اند نمی‌توانستند حرفت مخصوص خودرا که آدم کشی بود فراموش نمایند(7)

(1) محمّد نسوی : سیرة سلطان جلال الدّین منکبرتي متن عربی **هوداس** Houdas ، پاریس ۱۸۹۱ . ترجمه فرانسوی همان کتاب ۱۸۹۵ ـ بموجب افسانه این قهرمان تاریخ از آخرین مخاطره نیز جست وتوبه کرد و اعتکاف نمود، بالاخره دربغداد وفات کرد(رجوع طبقات ناصری راورتی Raverty ج۱ص۲۸۸ ملاحظه۱).

(2) راورتی در طبقات ناصری خود ص۱۲۵۷ اطّلاعات مفصّلی ذکرکرده که بموجب آن بانی علمی ومعنوی رصدخانهٔ منکوقاآن بوده .

(3) شمید J.J.Schmidt حواشی انتقادی لسانی راجع بدو کاغذ از دو شاهان ایران ارغون و اولجایتو به فیلیپ لپل به پترزبورك ۱۸۲۳.

(4) معین الدّین یزدی : مواهب الهی (تا سال ۱۳٦۵) دفرمری : اخبار تاریخي راجع بانقراض مظفّریان، روزنامه آسیائی فرانسه دوره ٤ ج٤ ص ۱۱٤ - ۹۳ ، ایضاً ج ۵ ص ٤٦۸ - ٤۳۷ ۱۸٤٤-۵.

ایضاً محمود کُتُبی (؟) تاریخ آل مظفّر از۹-۱۳۱۸ تا ۳-۱۳۹۲ (رجوع شود بفهرست نسخ خطّی ریو ج ۱ ص۸۲۹).

(5) نصیرالدّین یزدی . سمط العلی (قراختائیان درکرمان) : استراندمان E.A.Strandman تاریخ قراختائیان کرمان ، تاریخ خواندمیر (زبان هلندی) ـ چاپ هلینسفرس ۱۸٦۹ (مؤلّف این کتاب را ندیده) .

(6) درن B.Dorn تاریخ سربداران از روی روایت خواندمیر فارسی و آلمانی (تذکره آکادمی

امپراطوری علمي پترزبورگ دوره ٦ ج ٨ ص ١٨٣-١٣٩ ، ١٨٥٥)، دساسی De Sacy تاریخ سلاله سربداران مستخرج ازشرح حیات محمود بن یمین الدّین فریومدی (این شرح حال درکتابهای ٦ و ٥ دولتشاه است) ، کتاب در ملاحظات و منتخبات Notices et Extraits ج ٤ ص ٢٦٣-٢٥١ .

(7) مآخذ برای تاریخ مغول : a) مآخذ اروپائي : Deguinges تاریخ عمومی هون و ترکها ترجمه دنرت Dahnert (آلمانی) ٥ جلد، چاپ فرانکفس والددر آلمان ١٧٦٨ر٧١ ، دُسُن D'Ohsson تاریخ مغول (فرانسوی) چاپ لاهه ١٨٣٤ر٥ ، - کاترمر F.Quatremère تاریخ مغول ، رشید - الدّین جلد اوّل پاریس ١٨٣٨ ، - فن هامر Hammer-purgstall تاریخ ایلخانیان (آلمانی) چاپ ١٨٤٢ر٤ - اردمن Er. Erdmann : تموچین یی ترس، چاپ لیپزیك ١٨٦٢ - بارن دمُزن Demaison تاریخ مغولها و تاتارهاي ابوالغازي (فرانسوی) پترزبورگ ١٧٨٤ - هورث H. Howrth تاریخ مغول (انگلیسی سه جلد) لندن ١٨٧٦ - شابو Chabot تاریخ مرجبله Morjabalah بطریق سوّم پاریس ١٨٩٦ (این کتاب را ندیدم) - کاهون L. Cahun مقدّمه تاریخ آسیا و ترکها ومغول از ابتدا تا ١٤٠٥ (فرانسوی) ١٨٩٦ (زیاد نتوانستم از این کتاب استفاده کنم) درص ٧-١٤٦ دیده میشود که دلایل دارمستتر راجع بشباهت بین دین مزدیسنه واسلام اساسی تراست . ازآنچه تا بحال بتبعیّت عقاید پیزی Pizzi تصوّر کرده بودم رجوع بقسمت اوّل این کتاب شود .

b) منابع فارسی : جوینی : تاریخ جهانگشا (چنگیز خان تاسال ١٢٥٧) - میرخواند : شرح حال چنگیز خان (فرانسوی) ترجمه وطبع ژوبر Jaubert پاریس ١٨٤١ - خواندمیر : تاریخ مغول ترجمه کریکوریف - پترزبورك ١٨٣٤ - قوانین غازان خان ترجمه کرکپاتریك Kirkpatrick (انگلیسی) در متفرقّه راجع بآسیا ج ١ ص ١٤٩ کلکته ١٧٨٩ - عبدالله بن فضل الله وصّاف تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار (٧٢٨ - ٦٥٥) - شرف الدّین علی یزدی مقدّمه ظفر نامه (تاتیمور) ، - الغ بیك میرزا : الوس اربعه (چنگیز خان تاسال ١٤٤٧ رجوع بفهرست ریو ص ١٦٤ ، - از مؤلّف مجهول : معزّ الانساب (نسب نامه از چنگیز تا تیمور) ، فهرست بودلین نمره ١٤٤ ، - ایضاً کتاب مجهول المؤلّف فهرست بودلین (١٤٢٠-١٢٦٥) ١٤٩ - ایضاً مجهول المؤلّف : اولادنامه چنگیز خان (متعلّق بانجمن آسیائی بنگاله D ٣١و٣٢) ، - ایضاً مجهول - المؤلّف : (سلطان ابوسعید وبعد ازاو ٦-١٤٦٥-١٣٠٤ ، قاهره ص ٥٠٠) ، - احمد تبریزی شاهنامه (داستان چنگیزخان تاسال ١٣٣٨ = ٧٣٩) .

١٢ - تیمور و اخلاف او

امیرتیمور در (١٣٣٦ = ٧٣٦ه) تولّد یافت وبعد ازطیّ مراحل وداشتن سرآمدها کسب نفوذ زیادی کرد وماوراء النّهر وخوارزم وکاشغر را بگرفت وطوغتمش خان قزل اردوی قبچاق را منقاد خویش کرد . رودجیحون نتوانست مانع پیشرفت او گردد و در سال (١٣٨١ = ٧٨٢ه) ازاین خطّ فاصل بین ایران وتوران بگذشت. تفصیل فتوحات تیمور در اینموقع مقتضی نیست همینکه این سیل تازه وحشت

که امیر تیمور برانگیخت در خرابکاری نظیر سابقین خود بود مگر گاهی تیموریان ملایمتر دیده میشدند و شاید علّت آن باشد که در اصل ترك بودند نه تاتار. با اینکه تیمور اسلام آورده بود فرقی ازین حیث در اعمال وی دیده نشد و خونریزیهای وی طبیعت مغول اورا نشان میداد. آنچه‌را که از تیغ مغول نجات یافته بود تیمور هلاك کرد و تخریب بلاد تازه تعمیر شده را هم فراموش ننمود و ایندفعه نوبت اضطراب و دمار بجنوبیهای ایران رسید، مثلاً شهر اصفهان که قبلاً صلحی بافاتح کرده و قبول مالیات جنگ کرده بود ببهانه شورشی از طرف اهالی با بد ترین وضعی یغما وتخریب شد. وقتی دیگرنظیر این بهانه‌را نادر شاه برضدّشهر (دهلی) هندوستان جست (1)، زینهار ازوقتیکه این اولاد مغول بواسطهٔ مخالفین بخشم اندر میشدند زیرا آنگاه نهایت بیرحمی و ستم درباره مغلوبین روا میدیدند چنانکه در نتیجهٔ مقاومت منصور آخرین سلالهٔ مظفّریان وحشیّتی کردند که اسلاف خود را در سایه گذاشتند.

تیمور تا اواخر عمرش سی‌و پنج مرتبه لشکر کشی کرد، از چین تا مصرواز دهلی تا اسلامبول و مسکورا پا کوب سپاهیان خود ساخت. وقتی شخص آن دو کتابرا که بعنوان ملفوظات[1] تیموری وتوزکات تیموری که بمارسیده میخواند حسّ غریبی روی میدهد و مادام که دلیلی بیّن بمیان نیامده داعی ندارد که بگوئیم آندو تألیف ازتیمور نیست (2)، واقعاً احکام و فرمانهائی که در «توزکات» دیده میشود با اعمال وافعال تیمور نمیسازد گو اینکه این حکمران جز در موارد سپاهیگری

۱ ـ صحّت تاریخی ملفوظات و تزوکات یا یادداشتها و تنظیمات که به تیمور نسبت داده‌شده معلوم نیست. گذشته از اینکه مآل آنها با اخلاق ومعلومات و تربیت تیمور نمیسازد مورّخین عصر وی مانند ابن عربشاه و شرف‌الدّین علی یزدی نیز ذکری ازآن دو نکرده اند. اصل آنها بدست نیامده تنها بفارسی در دست است که شخصی موسوم به ابوطالب حسینی آنرا در نصف اوّل قرن یازدهم هجری گویا ازترکی بفارسی ترجمه کرده و بموجب دعوی وی نسخ اصلي درتصرّف جعفر پاشا والی یمن بوده است. این دوکتاب بانگلیسی و تزوکات تنها بفرانسوی ترجمه شده (رجوع فهرست ریو (3) ص ۱۸۰-۱۷۷، براون (12) ج ۳ص ۱۸۳، ایضاً ترجمهٔ انگلیسی ملفوظات چارلس ستوارت Stewart ۱۸۳۰.

و غارتگری هیچگاه ترتیب و تناسب قائل نبوده. در هر صورت باید گفت که او را کمی حس تقدیر علوم و فضایل نصیب بود، ولی در اینمورد نباید فراموش کرد که تمایل و توجه یك سلطان مشرق زمین نسبت بشعرا و علما هرگز دلیل نتواند بود براینکه رعایای سلطان نیز در رفاه و امانند. با این همه رغبت که از تیمور نسبت بشعرا منقول است باز نباید تمام مندرجات «توزکات» را حقیقت پنداشت، هم چنین ملاقات معروف بین تیمور و حافظ هنوز سندیت تاریخی پیدا نکرده[1]. اینکه سلطان فرومایه ای که نصف عالم را خراب کرده در مشرق زمین نه تنهاازطرف مورّخ دربار شرف الدّین بلکه ازطرف بعضی مورّخان بیطرف نیز ممدوح واقعه گشته است عجب نیست[2] زیرا مدّتی بعد درمغرب زمین ناپلئون را همانطور ستایش کردند، حتّی آلمانهای مغلوب نیز اورا ستودند. بااینهمه نفوذ وتسلّطی که سلاطین درمشرق میتوانندداشته باشند برای ما ها قابل تصوّر نیست. منهاج الدّین که اسم چنگیز را همیشه بالعن وطعن یاد میکند در ذکر عدالت وی چنین گوید: «و هر عورت را که در تمام خراسان و زمین عجم بگرفتندی اگر اوراشوهربودی هیچ آفریده بدو تعلّق نکردی و اگر کافری را بر عورتی نظربودی که شوهر داشتی شوهر اورا بکشتی آنگاه بدو تعلّق کردی»[3].

۱ ـ تیمور در اواخرسال ۷۸۹ هجوم باصفهان کرد وکمترش ۷۰۰۰۰ (وبقول تاریخ گزیده ۲۰۰۰۰۰!) ازمردم آن شهرکشت ویك ماه بعدبشیراز رفت. ملاقات اورا با حافظ تواریخ معتبر ذکر نکرده اند. تذکره دولتشاه آنرا بسال ۷۹۵، نوشته درصورتیکه آن تاریخ چهار سال بعد از وفات حافظ است (براون(12) ج۳ ص۱۸۸ تذکره دولتشاه (۳۲) ص۳۰۵).

۲ ـ رجوع شود: بتواریخ معروف مانند تاریخ گزیده و روضة الصّفا که آن کافر سفّاك را صاحبقران و ودیعه رحمن ومائده آسمان ودارای علق نسب وسمّوحسب شمرده اند!

۳ ـ طبقات ناصری(۳۶) چاپ کلکته ص۲۷٤ ـ تیمور لنك پسر امیرتراغای والی کش ترکستان درهمان شهرکش بسال ۷۳۶ تولّد یافت. طایفه اش از شعب تا تارهای ترکستان بود و نژادش را بچنگیز میرسانیدند. بقول ابن عربشاه که از مورّخین زمان اوبود درموقع دزدی گلّه زخمی برداشت ولنگ شد وازآن تاریخ اورا تیمورلنك نامیدند، بنا بروایات دیگر وي در۷٦٤ بر حسب استمداد امیر سیستان بجنك معاندین آن امیر در سیستان پرداخت وازپای مجروح شد و این لقب گرفت. تیموربعداز جنگها ودفع مدّعیان مانند تغلق تیموروپسرش ارسلان وامیرحسین در۷۷۱ باستقلال**

پسر تیمور شاهرخ (متوفی در ۱۴۴۷= ۸۵۰ ه) که هم درموقع صلح وهم درمقام جنگ برازنده وکاری بود تمام ممالك پدر را درتحت رایت خود آورده بود ولی بعد از مرگ وی این سر زمین پهناور دچار طالعی شد که مملکت آل بویه وسلجوقیان شده بود، یعنی بلافاصله تشتّت بران ممالك رویداد ومدّعیان زیادسلطنت از همان طایفه تیموریان ظهور کردند. نیم قرن نگذشته بود که ایران امروز باستثنای خراسان وسیستان با ارمنستان وبین النهرین ازتصرّف تیموریان بدر آمد وبدست اوزون حسن افتاد که رئیس قبیلهٔ ترکمن آق قویونلو بود(3)و کمی بعد در حدود مشرق رئیس طائفه دیگر از ترکمان یعنی طائفهٔ اوزبك در تحت فرمان خان شیبانی[1] اخلاف تیمور را درآن حوالی مغلوب کرد ودر(۹۱۳ = ۱۵۰۷ه)هرات که در حکومت شاهرخ تازه تعمیر شده بود دوباره معرض غارت گردید. دراین بین کم کم نفوذ طایفهٔ عثمانی شروع میکرد ودولت جمهوری (ونیز) بواسطه دوراندیشی

** جلوس نمود. عمده اشتهارش بعدازفتح جَندوخوارزم یعنی بعد از ۷۸۲ شروع میکند، در همین تاریخ تیمور بایران هجوم وخراسان را تصرّف کرد. در ۷۸۴ یورش طوائف مغول را دفع و گرگان و مازندران و سیستان و هرات را فتح وال کُرت را منقرض نمود. در ۷۸۶ مازندرانرا از تصرّف امیروالی بدر آورد، دوسال بعد فارس وعراق و لرستان و آذربایجان راگرفت وسلطان احمد جلایری فرارکرد وسلاله جلایریان بااین وضع منقرض گردید. بعد تیمور ولایات خزررا فتح و اهالي بعضی بلاد آنسامانرا قتل عام کرد. در ۷۹۵ مظفّریان را منقرض ساخت وبلافاصله بآسیای صغیر هجوم نمود وفتوحات درآنجا کرد، بعد درنتیجه طغیان طوغتمش به قبچاق رفت وتامسکو یورش برد وآنشهررا یکسال تحت تصرّف داشت، نیز به گرجستان هجوم آورد. در ۸۰۰ بهند رفت ودهلی رافتح وغارت و ۸۰۰۰ نفر بکشت. بواسطه ظهور اغتشاشی درایران برگشت واز آنجا بآسیای صغیر حمله برد وحلب ودمشق وحمص وبعلبك را گرفت وبا عثمانیان مصاف داده در ۸۰۴ بایزید عثمانی را در نواحی آنقره شکست داد. در ۸۰۷ بر پایتخت خود سمرقند برگشت واز آنجا بعزم تسخیر چین حرکت نموده ودرشهر اُترارمریض شد و ۱۷ شعبان همانسال در ۷۱ سالگي درگذشت و نعش او بسمرقند حمل و درآنجا بخاك سپرده شد. با اینکه تیمور در زندگی خود پیر محمّد و بروایتی محمّد سلطان نوه‌های خود یعنی پسران غیاث الدّین جهانگیررا جانشین خود قرار داده بود بعداز وفاتش اختلاف پیداشد ومدّعیان زیاد ظهورکردند ونخست خلیل سلطان نوهٔ دیگر تیمور پسر میرانشاه اقتداري بهمرسانید، سپس شاهرخ پسردیگر تیمور بسلطنت رسید.

۱ - مقصود محمّدشیبانی است که اصلش ازمغول بود ودرماوراءالنّهر تأسیس حکومت اُزبك کرد واز ۹۰۶ تا ۹۱۶ سلطنت نمود.

که داشت خطر این طایفه را قبل از وقت احساس کرد و نماینده‌ای پیش اوزون حسن[1] که در آن حدود شاه ایران معروف شده بود گسیل داشت تا دو دولت بر ضدّ عثمانیان همدست و متعاهد گردند(4). این دو راندیشی (ونیز) در اروپا جلب توجّه کرد چنانکه در آثار و تألیفات آنعصر دیده میشود (رجوع کنید: شواب Schwab کتابنامه ایران نمره ۱۵۹۹ ٤۹٤ Bibliogr- de la Perse).

در این تاریخ بود که در اروپا مناسبات و روابط ایران و ترك خاصه در دورهٔ صفوی مورد توجه و تعقیب گردید. درخصوص شکستهائی که ایران بعثمانیها داد تألیفات و اخبار زیاد در اروپا منتشر شد (رجوع کنید بکتابنامه شواب نمره‌های: ۱٦، ۱۰۲، ۱۱٤، ۱۲۲۹، ۱۳۷، ۳۲۷، ۲۲۸، ۲٦۷، ۳٤۸، ٤۱۳، ٤۱٤، ٤٤٥، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۹۱، ٦۰۸، ٦۲۰، ٦۲۲، ٦۲۵ با اینکه تألیفات مخصوص مانند نمره های: ٤۷، ٦۵، ۸۳، ۳۸۰، ۳۸۱، ٤۵۵، ٤۸۲، ٤۹۳، ۵٤۵، ٦۳۸). از طرف دیگر در تألیفات معروف فن هامر (Von Hammer) موسوم بادبیّات عثمانی که محتوی ده جلد است آثار و کتب غیر ایرانی (شواب) نقل شده است.

بالاخره عثمانیها هم درزمان سلطان محمّد ثانی فاتح استامبول بسال (۱٤۷۳ = ۸۷۸ه) اوزون حسن را مغلوب کردند و او در حدود سال (۱٤۷۸ = ۸۸۳ه) در گذشت بدون اینکه جانشین لایقی از خود باز گذاشته باشد. اعقاب حسن بواسطه ستیزگی‌هائی بین خود قوای خود را بتحلیل بردند تا اینکه میدان برای ظهور سلاله ای خالی شد و

---

۱ - در اواخر قرن هشتم هجری طایفه ای موسوم به قرقوینلو (سیاه گوسفندان) که از ترکمنها بودند در جنوبیهای دریاچه وان ظهور کرده و با جلایریان همدست شده در ارمنستان و آذربایجان استقرار پیدا نمودند ودرتاریخ ۸۷٤ رئیس طایفه دیگری [که رقیب آنها بودند و شعار آنها گوسفند سفید یا پوست گوسفند سفید بود وازین لحاظ آق‌قوینلو (سفید گوسفندان) نامیده می‌شدند] موسوم به اوزون حسن حکومت قرقوینلو را منقرض ساخت. شهرت حسن درمغرب زمین و آمدن سفرا بنزد او برای جلب او بود برضدّ ترکهای عثمانی و این سیاست اروپا تازگی نداشت بلکه درظهور مغول وتیمور نیز اینگونه خواستند استفده از آنها نمایند. کتابها و سیاحتنامه های این سفرا که باقی مانده حاوی مطالب مهم و مفیدی است.

آن یکبار دیگر ایران را در تحت یك رایت ملّی وحدت داد[1].

چنانکه در فوق نیز اشارت رفت تیموریان غیر از خونریزی بعضی کارهای خوب هم کرده اند. از آنجمله خلیل نوهٔ تیمور که بدو هیچگونه شباهتی نداشت اهتمام کامل برفاه و سعادت مملکت معطوف داشت و گذشته از اشعار و غزلیّات که خودش سرود خدماتی بعلم و ادب مینمود[2] ولی شاهرخ (۴۷-۱۴۰۴= ۸۵۰-۸۰۷ه) طرفدار جدّی علم و صنایع بود، مسجد بقعه مقدّس رضوی که زیارتگاه مهمّ شیعه میباشد از اوست. پسر او الغ بیك (۴۹-۱۴۴۷=۸۵۳-۸۵۰ه) فرمان داد زیجی ترتیب دادند که امروز نیز برای تقسیمات درجات جغرافیائی محل رجوع است. حسین بن بایقرا که بسالهای (۱۵۰۶-۱۴۶۹=۹۱۲-۸۷۴ه) در هرات سلطنت میکرد و نیز حامی علوم بود و در زمان او بود که میرخواند تاریخ ایران معروف خود را تألیف نمود و در اثر تشویق و روایت وزیر دل آگاه او امیر علیشیر عدّه زیادی علما و شعرا ظهور کردند که از آنجمله جامی بود. شاهزاده تیموری بایسنقر که بسال (۱۴۴۳=۸۳۷ه) در جوانی و قبل از پدرش درگذشت فرمان نمود تا شاهنامه را که ادّعا کرده اند عیناً مطابق نسخه اصلی است و بعقیده ماها در تدوین آن بی دقّتی بکار رفته استنساخ نمودند. در هر صورت مقدّمه‌ای در همان وقت برای کتاب نوشته اند که امروز عین آن مقدّمه در

---

۱ - اوّلین جنك مهم بین ایران و عثمانی در زمان اقتدار طایفه آق قوینلو یعنی حکومت اوزون حسن در بین این حکمران و سلطان محمّد فاتح وقوع پیدا کرده در ۸۷۸ بمغلوبیّت حسن ختام یافت. دراین تاریخ بودکه اروپائیان نمایندگان پیش اوزون حسن فرستاده و خواستند بواسطه معاهده با او وسیله‌ای برضدّ عثمانیها برانگیزند.

۲ - مقصود خلیل سلطان پسر میرانشاه و نوه تیمور است که مایل به سخن و سخنسرایان فارسی بود و شعرائی مانند نشاطی سمرقندی وعصمت بخارائی بدو انتسابی داشتند و از خود او نیز کلام منظوم روایت کرده اند از آنجمله گویا رباعی ذیل را بعداز سلطنت کوتاه خود در محبس سروده:

دیروز چنان وصال جان افروزی — امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که بر دفتر عمرم ایّام — آنرا روزی نویسد این را روزی

دولتشاه ص ۳۵۵.

دست رس ما است [1] . تیموریان هند یا مغولهای بزرگ نیز خدمات شایان نمودند که دربار آنها مجمع دانشمندان معروف ازهرصنف میبود وابنیه و آثاریکه بواسطه آنان بوجود آمده امروز نیز جالب نظر تقدیر و تحسین سیّاحانست (5).

1 - تاریخ فجایع اصفهانرا خسرو عابدا برقوهی درکتاب مخصوص باسم فردوس التواریخ وصف کرده، کتابخانه عمومی سلطنتی پترزبورك فهرست نمره ۲۶۷، ایضاً آنچه از یادداشتهای مؤلّف مذکور تالیف دیگری دارد باسم تیمورنامه درفتح اصفهان (رجوع کنید به ص ۳۰ لغت فرس اسد طبع اینجانب پاورقی نمره ۲) .

2 - تیمور : توزکات وملفوظات (وقایع) (رجوع : پ . هُرن : اصول لشکري و جنك مغول های بزرك ، لیدن ۱۸۹٤) .

3 - فضل‌الله‌بن روزبهان : عالم‌آرا (تاریخ آق‌قوینلو تایعقوب پسر اوزون‌حسن : پاریس‌نمره cl = حاج خلیفه ج ٤ ص ۱۷۸ نمره ۸۰۲۷ .

4 - اخبار سفرای کاترینوزنو که عبارت بودند از : ژ . باربارو و آ. کُنتارینی که بعداً با لواحقی در۱۸۷۳ ازطرف انجمن (Hakluyt) تجدید طبع شده ، ایضاً **برشه** (Berchet) : جمهوریت (ونیز) و ایران (ایتالیائی) طبع تورینو ۱۸٦۵ ، - ازهمان مؤلّف : اسناد و وثایق تازهٔ (ونیز) طبع (ونیز) ۱۸٦٦ .

5 - مآخذ برای تاریخ تیمور وتیموریان : میرخواند رجوع شود به **خارموی**(Ckarmoy) در یادداشت های آکادمی امپراطوری پترزبورك‌دوره ٦ جلد ۳ ص۳۲۲ - ۲۷۰ و ٤۷۱-٤٤۱ (در این مقاله اقوالی از دیگر مورّخین نیز نقل شده) ابن‌عربشاه (عربی) تاریخ زندگانی تیمور چاپ مانگر (Manger) و لئوارده (Léovardae) ۷۲-۱۷٦۷ . - شرف الدّین علی یزدی : ظفرنامه (تاریخ تیمور که بواسطه پتی‌دلاکروا (Petis De La Croix) بفرانسه‌ترجمه‌شده پاریس۱۷۲۲) نظام شامی : ظفرنامه (تاریخ تیمور تا ۵-۱٤۰٤) - محمّد افضل بخاری : ملفوظات صاحبقران (تا۵-۱٤۰٤)مقایسه‌کنید: تاریخ هولاکو مستخرج‌ازجامع‌التّواریخ‌رشیدالدّین طبیب‌چاپ‌کاترمر پاریس۱۸۳٦ ، -کمال‌الدّین‌عبدالرّزاق سمرقندی: مطلع‌السعدین ومجمع‌البحرین (تا٤-۱٤۷۰) ، محمّد هاشم علي خان : منتخب‌اللباب (تیموریان از میرانشاه تا ۳۳-۱۷۳۲) - لطیف‌الله تاریخ شاهرخ (تا ۱٤۱۳) ، - قاسمي : شاهرخ‌نامه (شاعرانه) ، - هاتفی : تیمورنامه (شاعرانه) مجهول المؤلّف : تاریخ تیموریّه (تا ۱٤٦۸ ستوارت (Stewart) ص۹ نمرهٔ ۲۰)، مؤلف مجهول(شرح‌وفات تیمور تا ۱٤۲۷ یعنی وقایع مدّت ۲٤ سال مرکب از ٤٤٦ صحیفه : فهرست بودلین ایته نمرهٔ

۱ - بایسنقرپسر شاهرخ ونوه تیمور بود ، دراستراباد حکومت داشت‌ودرآنجا بسال ۸۳۸ در سن ۳۷ بمرد ، اهل علم و ادب بود، گفته‌اند چهل نسّاخ درتحت نظر او ازکتب گوناگون خطّی استنساخ میکردند . جمع آوری شاهنامه والحاق مقدّمه مفید مشهور بسال ۸۲۹ حصول یافت . (راجع بدین اقدام اخیر بایسنقر و ارزش و اهمیّت آن رجوع شود به کتاب سودمند نُلدِکه در فقه‌اللغهٔ ایران (2) راجع بشاهنامه) .

۱۶۱) ، مؤلف مجهول (راجع به تیمور : فهرست نسخ خطّی بریتیش موزیوم، ریو ج۳ ص۱۰۶۲ وما بعد) ، مؤلف مجهول (سنوات بعداز تیمور ۱۴۰۵-۱۴۰۴ ، فهرست بریتیش موزیوم ج۱ ص ۱-۱۸۰) .

۱۳ - صفویان

از همان ایالتی که بنا بروایت وقتی پیامبر باستان ایران زرتشت ظهور کرده بود یعنی ایالت آذربایجان اینبار نیز یك نهضت اتّحاد مذهبی شروع کرد ودرعین حال اسباب تجدید حیات سیاسی برای ایران فراهم آورد و ایرانرا از انقراض نومیدانه که روبآن میرفت نجات داد . خانوادهٔ صفویان که کسوت صوفیان در بر داشتند و از اولاد شیخ صفی‌الدّین اردبیلی بودند و نسب خودرا بامام موسی کاظم میرسانیدند ظهور کرده‌دارای نفوذبزرگی شدند و کم کم بواسطه منقاد کردن هفت طایفه معروف ترك بر خود قوّت مهمّ سیاسی کسب کردند . عجب آنکه‌عددهفت در زمان هخامنشیان واشکانیان وساسانیان دارای اهمیّتی بوده (رجوع : نلدکه : ترجمهٔ طبری ص۴۳۷ ومابعد، ایضاً مقاله‌ای‌از گوتشمید (Gutschmid) درمجلّهٔ انجمن شرقی آلمانی (۳۴-۷۴۷)(1)اسامی این عشایر عبارت بود ازاستاچلو ، شاملو ، تکه‌لو ، بهارلو ، ذوالقدر ، قاجار وافشار . چهارمین خلف‌شیخ صفی جنید بود[1] که نفوذی پیدا نمود ولی ریاست اوروحانی بود وشمارهٔ زیادی مریدان برسر خودجمع کرده بود بطوریکه سلطان ترکمن آن ولایات که از طائفهٔ قره‌قوینلو بود مصلحت ملك خود را در تبعید جنید دید ولی این اقدام باعث شد دشمنان وی یعنی رؤسای آق قوینلو که رئیس آنها اوزون‌حسن بود باصفویان اتّحاد خویشاوندی کردند و در انقلابات و ستیزگی های داخلی که بعد از مرگ اوزون حسن

۱- شیخ صفی پسرش صدر الدّین جانشین او بود ، بعد از او پسرش خواجه علی ، بعد از او پسرش شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه وبعد از او پسرش جنید و بعد از او پسرش شیخ حیدر و این آخری پدر شاه اسمعیل بود . قبل از شیخ جنید نفوذ اجداد او روحانی بود شیخ جنید جنبهٔ سیاسی پیدا کرد وسفر دیار بکر پیش گرفت و اوزون حسن دختر خود را بوی تزویج نمود واقتدار او فزونی گرفت ودههزار غزاة صوفیه بروی گرویدند (رجوع به تواریخ صفوی مانند صفوة الصّفا (خطّی) واحسن التّواریخ و سلسلة النسب وعالم آرا بشود) .

(۹ـ۱۴۷۸=۸۸۴ه) درممالك اورویداد صفویان نیز فرصتی جسته مداخلاتی بامور نموده بدینطریق بیشتر کسب اقتدار کردند تا اینکه شیخ اسمعیل نوهٔ جنید در رأس هفتهزار سپاهی قرار گرفت. صفویان برای شعار خود که آنرا کسوت تشیّع هم قرار دادند کلاه سرخ رنگی بسر میگذاشتند و از اینرو بتدریج عنوان قزلباش بآنها داده شد و در واقع این لقب را در آن اوان گاهی بمعنی ایرانی هم استعمال میکردند[1]. در (۹۰۸=۱۵۰۲ه) اسمعیل فرمانفرمای مطلق شیروان و جبال و آذربایجان شد و بجای شیخ لقب شاه گرفت و چون داماد اوزون حسن بود طبعاً خیال تصرّف تمام ممالك اورا در سر داشت، دراینموقع اوضاع مشرق تا حدّی مساعد بود و اورا بسهولت بمقصود نزدیك مینمود. درسال (۹۱۳=۱۵۰۸ه) حدود ممالك وی از مشرق تا هرات و از مغرب تا دیار بکر و بغداد رسید، شاه اسمعیل درتمام این ولایات تشیّع را بتدریج رسمی کرد و اعلای لوای این مذهب را سیاست خودش قرارداد. با این ترتیب شاه اسمعیل توانست مردم ایرانرا که در نتیجه فشارهای گوناگون و سلطه اجانب کم کم بمعنی وطن پی برده بودند روح تازه بدمد و بر آنها هدف وحدت ملّی را بنمایاند ولی بهمان اندازه که این رویّهٔ شاه صفوی در ایران مفید واقع شد دربین همسایگان ترك که مذهب تسنّن داشتند عکس العمل تولید نمود و بالاخره کار بخونریزی منجر گردید یعنی عثمانیان در مغرب و اُزبکان درمشرق از ابتداءِ کار این دولت جوان نهانی بنای دشمنی نهادند و انواع مشکلات بر سر راه ارتقاءِ آن ایجاد نمودند.

اوّلین نزاع در مشرق شروع کرد ودر واقع خود شاه اسمعیل آنرا تسریع نمود زیرا خطر همدست شدن دو دشمن در میان بود و شاه صفوی خواست قبل از حصول این اتّحاد کار آنهارا بسازد. دراواخر سال (۹۱۶=۱۵۱۰ه) شاه

---

۱ ـ گویا این کلاه را نخست شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل متداول نمود و جای کلاه ترکمنی را گرفت وآن دوازده تَرْك داشت و ترکها برنك گلی بود و ازین جهة لشکریان صفوی (باغلب احتمال از طرف عثمانیان) قزلباش یعنی سرخ‌سر نامیده شدند. این لقب را بطور کلّی بهفت قبیله ترك یعنی بهارلو واستاجلو وشاملو وتکه‌لو وافشار و ذوالقدر وقاجار نیز اطلاق کرده‌اند.

اسمعیل باخان شیبانی که درعقیب حرکت سلطان بابر بجنوب مدّعی سلطنت ممالك ماوراءِ جیحون و آسیای مرکزی بود مصاف داد و غلبه کرد و حتّی شیبانی دراین جنگ مقتول گردید ودر نتیجه خراسان وهرات بطور استقراربتصرّف شاهِ صفوی در آمد. ولی این پیشرفت شاه مانع ترقّیات ازبکان نتوانست شدن بلکه آنها خوارزم‌را فتح کردند و نخست (اورگنج) و بعد خیوه را پایتخت انتخاب نموده حکومتی تشکیل دادند و آن‌علاوه برحکومت خانیّهٔ بخارا بود. این‌طوایف‌ترکی شرقی در شمال شرقی ایران جاگزیده در آن اوقات آفت و بلای مملکت ایران شده بودند و اغلب در مهاجمات خود تا اصفهان رفته و یغما و غارت و تخریب میکردند. اسیر شدن دردست اینقوم برای ایرانی اشدّ مصائب‌بود چنانکه درقرون قبل از ظهور عیسویّت ماساگت ها، در بیك ها و دائه ها و در زمان ساسانیان هیاطله و در دورهٔ سلجوقیان طوائف غزّ و مغول موجب فتنه و آشوب و قتل و تخریب بودند، در این دور هم تراکمه اجرای شقاوت مینمودند تا اینکه روسیّه مجال یافت و با دستهای قوی و آهنین مداخله کرد و آنجا که ضروری بود این طایفه وحشی را بدون زحمت قلع و قمع کرد.

شاه اسمعیل در منازعات با همسایه غربی آن طالع را نداشت. سلطان سلیم اوّل در اوّلین اقدام نقشهٔ خیالات خودرا نسبت بایران معلوم ساخت یعنی ببهانهٔ اینکه دولت‌ایران تبعهٔ سنّی‌خودراتحت فشار و تعقیب گرفته‌او نیز پیروان مذهب تشیّع را در ممالك غربی مخصوصاً آسیای صغیر که از این حیث مرکزیّت داشت هدف خصومت قرارداد و تمام شیعهٔ آناطولی‌را قتل یا تبعید نمود چنانکه شمارهٔ کشته های ویرا چهل‌هزار تخمین‌کرده‌اند. این سلطان که ستایشکار ادبیّات ایران بود وخودش نیز دیوان اشعار فارسی داشت (رجوع‌بتاریخ عثمانی تألیف‌فن‌هامر چاپ دوّم، جلد اوّل، ص۶۹۳ شود) آنچنان تخم کینه ودشمنی‌را بین دوملّت کاشت که تأثیراتش مدّتهادوام نمود ودرواقع درنتیجهٔ‌سیاست سلطان سلیم‌دشمنی‌داستانی

ایران و توران از مشرق بمغرب انتقال یافت .

وقتی شخص مشاهده میکند که جراید اروپادر این اواخر (یعنی زمان تألیف این کتاب که سی وسه سال قبل باشد) از یك اتحاد بین ایران و ترك برای مدافعه از دول مسیحی بحث میکنند فوراً بخاطر میآید که این اتّحاد تا چه پایه مشکل است زیرا برای حصول آن باید احساسات دشمنانه طرفین که سالهاست رگ و ریشه انداخته بر طرف گردد . ممکن است این فکر از طرف شاهان هر دو مملکت مقبول افتد چنانکه شاه مقتول ناصر الدّین شاه کاری بر خلاف انتظار کرده درسر راه مسافرت باروپا از رقیب قدیم ایران یعنی سلطان دیدن کرد و این ملاقات تصادف کرد باغلبه‌های کوچکی که ترکیّه بر ضدّ یونانستان احراز کرده بود وبا این طریق زمینهٔ غرور فراهم بود و شاید ازاتّحاد دو دولت ایراث ضرری بدول متشتّت اروپا ملحوظ بود . ولی اینکه آیا افراد و عامّهٔ مردم دو مملکت نیز دراین احساسات شرکت دارند جای سئوال است . شایدنفاق بین مسلمین برای اروپا موجب سعادت باشد زیرا با اتّحاد آنها ممکن است باز حریف سختی برای ملل اروپا بمیان آید . در هندوستان نیزپنجاه میلیون مسلم موجود است ودر نهضتی که در ۱۸۵۷ بر ضدّ انگلستان رو داد گویا تنها بواسطهٔ نصایح عبدالمجید بود که هندیها درآن نهضت شرکت نکردند (رجوع شود بمقاله‌ای در مجلّهٔ قرن نوزدهم « Nineteenth Century » مورخهٔ ژوییه ۱۸۹۵، ص ۱۶۲ بامضای سالارجنگ رئیس‌الوزراء سابق حیدرآباد) اگر این قضیّه صحیح باشد البتّه مسئله خالی از اهمیّت نیست .

در هر صورت در آنزمان معاملهٔ شاه اسمعیل در مقابل اقدامات سلطان سلیم اوّل جزمقابله بمثل و قصاص مذهبی نبود و درنتیجه در نظر داشت سلیم خلع شده و بجای اوبرادرش مراد که در این موقع بایران فرار کرده و پناهنده شده بود جلوس نماید . در تعقیب این احوال بموجب فتوای علمای قسطنطنیّه جنگ بر ضدّ ایرانرا عنوان جهاد دادند و این اوّلین یك سلسله جهادها بود که بعداً وقوع

یافت . بسال (۱۵۱٤=۹۲۰ه) در محل چالدران (شرق دریاچهٔ ارومیّه) طرفین بهمرسیدند و جنگ سختی درگرفت و در نتیجه توپخانه و پیاده نظام ترکها عدّه‌های زیاد سوارنظام مکمّل ایرانرا ازبین بردند، بعد از این فتح ترکها تبریزرا که پایتخت شاه اسمعیل بود تسخیر کردند . سلیم تمام قواعد جهاد را رعایت کرد یعنی زوجهٔ شاه اسمعیل را که بدست او افتاد بیکی از بستگان خود تزویج نمود و این رفتار کاملاً مغایر عرف وعادات تمام مسلمین بود (بی مناسبت نیست این وقعه باممامله‌ای که آخشنواز « وحشی » با حرم پیروز شاه ساسانی نمود مقایسه شود . رجوع بتاریخ طبری ترجمهٔ نلدکه)[1] .

تأثیر خسارت معنوی این جنگ بد انجام در روح شاه اسمعیل بمراتب بیشتر از خسارت ظاهری گردید که عبارت بود از تصرّف دائمی ترکها بین النهرین و ارمنستان غربی تا موصل را . گفته اند بعد از آن جنگ شاه صفوی لب بخنده نگشود و در اثر مغلوبیّت ویأس چندسال متعاقب از اقدام برضدّ اتراك خودداری کرد. درقسمت اخیر عمر وی جزهجوم بگرجستان که منتهی باتصرّف آن مملکت گردید وقعهٔ مهمّی روندادَ معلوم میشود شاه صفوی از خیال انتقام فارغ نبوده و تهیّهٔ نقشه ووسایلی مینموده است. دراین عزم یك مشوّق خارجی یعنی کارل پنجم آلمان اورا تحریك کرد و در واقع قبل از وی در تاریخ ۱۵۱۷ پاپ لوئی دهم و قیصر ماکسیمیلیان اوّل این فکررا کرده بودند تا «صوفی»را (لقبی که بمناسبت صوفی بودن اجدادش باوداده میشد) باتّحاد برای جنگ با ترکها دعوت نمایند. در اینموقع کارل پنجم نیز همان نقشه را تعقیب میکرد ولی طول مسافت مانع از عملی بودن این تصوّر بود زیرا برای آنکه یك کاغذ شاه بدست کارل برسد تقریباً شش سال مدّت لازم داشت(!) . بعداز شاه اسمعیل مذاکرات دربین قیصر کارل و شاه طهماسب اوّل دوام نمود ولی به نتیجه‌ای مقرون نگردید .

در (۱۵۲٤=۹۳٤ه) شاه اسمعیل در اردبیل که مسقط الرّأس خودش

---

۱ - شاهنامه : خوشنواز .

بود در گذشت . دراین شهر و شهرقم صفویه مقابر برای رؤسای خود بنا کردند[1] . چندی قبل کتابخانهٔ مقبرهٔ جدّ اوّل این سلسله یعنی صفی‌الدّین‌را که دراردبیل است کاوش نموده و کتابهای مفید خطّی راجع بتاریخ این خاندان پیدا کردندو امروز آن کتابها زینت قسمت کتابهای ایرانی کتابخانه پترزبرگ است(4) .

افسوس که جای اسمعیل را که رشید و صاحب عزم بود جوانی ضعیف‌النّفس یعنی پسرش طهماسب اوّل گرفت (۷۶-۱۵۲٤=۹۸٤-۹۳۰ ه) . این‌شخص در موقع جلوس تنها ده سال داشت و شاهان جوان هیچگاه نتوانسته اندرایران بزرگ و پهناور مصدر کار گردند . در این موقع مردی توانا و دلیرلازم بود تا امور را سر وسامان دهد ومخصوصاً رؤسای‌هفت طایفهٔ ترك‌را که هریك داعیه‌ای در سر داشتنددر حدود خود نگهدارد و طهماسب که بچّه‌ای‌بیش نبود ازعهده‌ای این مهمّ برنمی‌آمد چنانکه درتذکره خودش اظهار میدارد که « مجبور بودم سالها خونریزیهای بین عشایررا همی نظاره نمایم و براین مقدّمات سعی میکردم تاببینم درمیانه خواسته کردگار چیست[2] .» حتّی آنزمان که وی مستقیماً زمام اموررا بدست گرفت بازتقریباً در تمام آنمدّت اقداماتیکه دلیل عزم و اراده باشد از خود نشان نداد . از بخت بد تقدیر حریف او را سلطان سلیمان اوّل قرار داده بود

---

۱ - تولّدشاه اسمعیل پسرشیخ حیدر در۸۹۲ بود، پدرش درجنك باشروانشاهان کشته گردید، شاه اسمعیل در۱۳ سالگی از لاهیجان حرکت کرده وبا فرّخ یسار شروانشاه جنگیده او را مغلوب وباکوو اطراف را مسخّرکرده روبتبریز نهاده بسال ۹۰۵ درآنجا تاج گذاری نمود و مذهب شیعه را درآن‌شهر رسمیّت داد و ترویج نمود و بعد به تشکیل مدّعیان سلطنت پرداخت و بحدود غربی توجه واکراد را تأدیب کرد و دیار بکروارجیش ودیگربلاد را تصرّف نمود، بالاخره در۹۱٤ بغداد را گرفت ودر حوالی حویزه سادات مشعشعین را مغلوب ومنهزم ساخت ودزفول وشُشتررا گرفت واز آنجا بشمال رفت وبا فرّخ‌یسار مصاف داده او را مغلوب و به سلطنت شروانشاهان خاتمه داد. در۹۱٦ بامحمّد شیبانی امیر ازبکان جنگیده واورا درحوالی مرو بکشت ، بااینهمه ازبکان تامدّتی‌بعد در حدود خوارزم حکومت‌داشتند، بعد ازین مهمتر دوره پرغائله سلطنت شاه اسمعیل که جنگ با عثمانیها باشد شروع کرد. شاه اسمعیل بعد از ۲٤ سال سلطنت بسال ۹۳۰ وفات یافته در اردبیل مدفون گردید .

۲ - تذکره شاه‌طهماسب، چاپ برلین .

که میتوان گفت یکی از سلاطین بزرگ بلکه بزرگترین سلاطین ترك محسوبست و در نتیجهٔ سه هجوم متوالی که بایران نمود (۵-۱۵۳۳، ۱۵۴۸ ، ٤-۱۵۵۳= ۳-۹٤۰، ۹۵۵ ، ۲-۹٦۱ه) مرتباً غالب آمد وشاه شکست خورد. درتمام این سه مورد میدان جنگ خاك ایران بود و در نتیجه بغداد و ارمنستان تا وان از تصرّف ایران بیرون رفت و کار بجائی رسید که شاه صفوی را حزم بر آن داشت پایتخت خودرا از تبریز بقزوین انتقال دهد. خوشبختانه سلیمان با دول اروپا هم‌جنگ داشت ونمیتوانست توجه خودرا معطوف بایران دارد. ازطرف دیگر اروپائیان مخاصمات سلطانرا در حدود ایران برای خود مفید دیده و دوام آنرا میخواستند. درحدود مشرق تعرّضهای یغماگرانهٔ طوائف اُزبك بدفعات وقوع یافت و اُزبکان دو بار شهر هرات را استیلانمودند. علاوه بران اولاد وبرادران خودشاه‌نیز بین خود نفاق وستیزه‌جوئی میکردند. این وقایع‌ناسازگارشاه‌جوانرا بستوه آورد ومایهٔ‌تأثر و انتباه و عبرت وی گردید چنانکه‌وی دراوان شباب‌یعنی بیست سالگی از تمام معاصی که در قرآن شریف ذم شده بود (حتّی ازمسکرات) توبه‌کرد وازاین تاریخ بتدریج‌حسّ تعصّب‌دینی‌دراو قوّت گرفت[1]. تنها قسمتهای روشن موّفقیّت‌سیاسی وی که‌الحق خیلی کم و ناچیز است عبارت بود از: التجاء همایون شاه مغول[2] و بایزید (شاهزادهٔ عثمانی) بدربار او و دو سه هجوم بشیروان و گرجستان که غنایم و اسرای زیادی بدست ایرانیها افتاد. اینرا نیز باید گفت که زنهای گرجستان در زیبائی مشهور بودند حتّی شاه طهماسب در تذکره خود خوابی حکایت میکند که ارتباطی با اینمطلب دارد. همایون را شاه بااحترام شایان پذیرفت و در نتیجهٔ این معامله در سال (۱۵٤۵=۹۵۲ ه)

۱ ـ شاه طهماسب بعد ازشرح این توبه در تذکره خود رباعی را که در آنموقع سروده است نیز آورده که اینست : یك چند پی زمرّد سوده شدیم یك چند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگئی بود بهر رنك که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم
(تذکره شاه طهماسب چاپ گاویانی برلین ص۳۱) .

۲ ـ مقصود همایون پسر بابراست، بابر ازاحفاد تیمور ومؤسّس دولت گورکانی هند بود .

قندهار ضمیمهٔ ممالك ایران گردید، گرچه این شهر دائماً موضوع منازعات بین دو مملکت بود تا اینکه در سال (۱۵۹٤ = ۱۰۰۳ه) باز کاملاً بتصرّف هند در آمد. ضمناً طهماسب انتظار داشت دربار هند مذهب تشیّع را برسمیّت قبول نماید ولی بعد معلوم شد اتّکاء بوعده‌های دروغی نموده و امیدش بیجا و توقّعش بیهوده بوده. معلوم میشود بابر نیز نظیر این مواعید را نسبت بشاه اسمعیل اوّل کرده بوده چنانکه این مطلب را ستوارت پول کشف کرده (فهرست سکّه های شاهان ایران، ص ۲٤ و ما بعد). یکی از سکّه های بخا را یا سمرقند در صورتیکه که صحیح خوانده شده باشد مینمایاند که با بر دست نشانده و تابع شاه ایران بوده. از آنطرف بایزید بدبخت که نسبت بپدر عاصی شده بود و طبعاً از جانب وی محکوم بمرگ بود و وسیله برای جلب توجّه دربار ایران نداشت بدست مأمورین پدر تسلیم گردید. خود طهماسب نیز بدون هراس برادر خود القاص را که برضدّ او شوریده بود پنهانی بکشتن داد. شاه طهماسب نسبت بامور دینی و ادبیّات توجهی خاص داشت و از او تذکره‌ای باز مانده که اخلاق واقعی اورا نشان میدهد. گرچه مورّخین ایران دربارهٔ اوبعضی مدایح بی مورد را قائل‌شده وبروی خصال اوکمی پرده پوشیده‌اند(5). سلطنت شاه طهماسب تاحدّی زنانه بود حتّی عملاً هم دو خواهر آن پادشاه در امور دولتی مداخله داشتندوبعد از وفات وی باز یکی از خواهران مداخله زیانکاری در تاریخ این خاندان بنمود واسمعیل‌را بحیلت بپادشاهی رسانید وبرادر وی حیدررا که خودرا سلطان اعلان کرده‌بود برطرف‌نمود. اسمعیل ثانی‌آدم‌نالایق‌بود ودر سال بعدسلطنتش درگذشت و محتمل است که‌اورا مسموم کردند وسلطنت ایران اسماً بعهده برادر نیمه‌کور طهماسب یعنی محمّد خدابنده واگذار شد (۷۸-۱۵۷۷ = ۹۸۵-۹۹٦ ه). درزمان اومملکت از طرفی‌معرکه شورشهای‌داخلی و ازطرفی‌معروض‌هجومهای خارجی بود ورو بانحطاط و فساد میرفت. خوشبختانه‌این خاندان‌هنوز شخصی را داشت که در این چنین موقع پریشانی قبل از آنکه فرصت ازدست برود بتواند

ایرانرا از گرداب انقراض رهائی بخشدوآن شخص پسر خدابنده عبّاس بود که بعداً لقب شاه عبّاس کبیر گرفت.

برای نمودن اینکه این پادشاه لقب کبیر را شایسته بود کافی است که اوضاع ایران را درسال (۱۵۸۷=۹۹۶ه) یعنی سالی که عبّاس سلطان مستقلّ تمام ایران گردید (گرچه ازچندسال قبل درخراسان شاه ملقّب شده بود) مقایسه نمائیم با اوضاع سال (۱۶۲۹=۱۰۳۸ه) (سال وفات شاه عبّاس). شاه عبّاس وسایل ترقّی را فراهم آورد ومملکتی را که شاه اسمعیل تأسیس کرده ودرزمان طهماسب بدست اشخاص ناقابل افتاده وبعددر دورهٔ اسمعیل ثانی وخدابنده بازرو بانحطاط گذاشته بوده دوباره حیات بخشید وشیرازهٔ دررفته آنرابهم آورد ودرواقع همان مملکت تشکیل دادهٔ شاه عبّاس است که باوجود توالی سلاله های متعدّد تاامروز باقی مانده، اما وسائلی که این پادشاه برای اصلاح امور مملکتی بدان تمسّك جست گوناگون بود. ازآنجمله تمام طوائف ترکی را که غرق نفاق و شقاق بودند با هم همدست کرد و در تحت عنوان شاهسون (یعنی شاهدوست) آنهارامتّحد نمود. نیز عدّهٔ لشکریانی را که از رؤسای عشایر بودند محدود نمود، درمقابل آن سربازان منظّم دولتی استخدام و آنهارا تجهیز وتسلیح کرد. با این چنین لشکر بود که شاه عبّاس با ازبکان مصاف داده آنهارا در (۱۵۹۷=۱۰۰۶ه) شکست فاحشی وارد آورد وآنحدودرا سالیان دراز از تجاوز آنطایفه ایمن ساخت. هم‌چنین در نتیجهٔ محاربات عدیده‌با ترکها بر آنها فائق آمد و ممالك مفتوحه‌را از آنها بازگرفت که بلاد متبرّکه یعنی کربلا و نجف نیز در ضمن آنها بود. استرداد این دوشهر بخصوص تأثیرعظیمی دربین طبقات مردم کرد زیرا کربلاشهادتگاه حضرت حسین بود وبیاد او مردم هرسال‌در ماه محرّم در بلاد مختلفه ایران اقامه عزا مینمودند و این رسم از زمان صفویّه دوام نموده وبحالت عزاداری امروز رسیده است. گذشته ازفتوحات فوق جزایر

خلیج فارس با جزیرهٔ هرمز که تا آنوقت در تصرّف پرتقالیها بود ضمیمهٔ ممالك ایران گردید.

شاه‌عبّاس گذشته ازاین فتوحات لشکری موّفق باصلاحات مهمّ کشوری گردید. اوضاع عمومی را بهتر کرد و اسباب رفاه‌را فراهم آورد و دراکثر نقاط مملکت راهها و پلها و بازارها و کاروانسراها بنا نمود. امنیّت مالی و جانی‌را بسط‌داد و هرکه مخلّ آن بود اعمّ از فقیر یا امیر مورد شدیدترین مجازات شد، درنتیجه اینگونه سیاست و مردمداری و حراست عدّهٔ نفوس ایران در دورهٔ سلطنت این پادشاه تقریباً مضاعف شد. کوچ دادن اقوام از محلّی بمحلّی از دیر باز در مشرق زمین معمول بود، شاه عبّاس نیز آنرا معمول داشت وهزارها ارمنی را از مسقط الرّاسشان بجلفا کوچ داد وبمرکز ایران یعنی جوار پایتخت‌خودش اصفهان آورد و با اینطریق اتباع لایق‌فعّال بمملکت خویش جلب کرد. در نتیجهٔ‌حسن اداره و خوشرفتاری که نسبت بارامنه در ایران بعمل آمده تا کنون شکایتی‌ازآن قوم شنیده‌نشده در صورتیکه در ترکیّه بنا بفقدان همان سیاست چندین بار نهضت نارضایتی ازطرف آنهابوقوع پیوسته. بعقیدهٔ‌مؤلف مقاله‌ای که در روزنامه مونیخ (آلمان) مورّخهٔ ۲۴ فوریه ۱۸۹۷ راجع بمسئله ارامنه و دولت عثمانی نوشته شده بهترین راه حلّ را نشان داده (اهتمامهائی که در خصوص و اسکان یهودیها در فلسطین بعمل آمد نیز درکنگرهٔ صیهونیّون سال ۱۸۹۷ مجدّداً مطرح شد). بردباری و حمایتی که شاه ایران در حقّ اشخاص غیر مسلم روا داشت بی شباهت بسیاست معاصر بزرگ او اکبر شاه هندی نبود. هرکسی از اجانب از حدود ایران میگذشت آزادی کامل‌داشت وازهرگونه حقوق و امتیازات استفاده‌میکرد. شاه عبّاس بعیسویهای تبعهٔ ایران مخصوصاً کاتولیکهای کرملی [1] اصفهان را مورد حمایت وعطوفت قرارداد، تنها تبلیغات دینی دربین مسلمین را منع کرد، بردباری

۱ ـ اسم‌طریقت‌مخصوصی‌است که‌پیروان آن‌اصول‌پرهیزو ریاضت را بشدّت رعایت‌نمایند، تأسیس‌این طریقت در ۱۴۵۲ میلادی شده. کسوه آنها معمولاً جبّه پشمی بلند ویك‌سرپوش سیاه بوده‌است، عنوان‌این‌فرقه بفرنگی: (Ordre Carmélite) است.

شاه نسبت بعیسویان بجائی رسید که کاردینال بورنئو (Borroneo) امید این را که خود شاه وقتی بدین عیسی خواهد گروید دردل داشت ودر آنموقع یکی ازآشنایان اوضاع ایران یعنی (پی یترو دلا واله Pietro Della Valle) آن روحانی را از این خوش خیالی بدر آورد و تنها توضیح نمود که آیندهٔ جمعیّت کاتولیك در اصفهان رفته رفته بهتر خواهد بود .

از جمله روابط خارجی شاه عبّاس یکی آنکه صحبت اتّحادی بین ایران و انگلیس برضدّ ترکها بمیان آمد ولی بعدنسبت بدانموضوع علاقه‌شدیدی نشان نداد زیرا آن پادشاه با هوشتر از آن بود که گفته های نمایندگان سیاسی اروپارا بخاطر تملّق هائی که بر او میکردند باور نماید، غالباً سخنان ونوشته های آنها را دروغ میپنداشت چنانکه‌خود « دلاواله » براین‌قول شهادت دارد . ازجمله‌هیئت‌های نمایندگانی که شاه عبّاس‌بدربارهای‌مختلف اروپافرستاد یکی‌نیزآن‌بود که سرآنتونی شرلی(Sir Antony Sherley) نیز همراه بود وآنرسالت جلب توّجه مخصوص درآندیار نمود . شاه عبّاس در سایهٔ اینگونه مناسبات که مشعر بر عقل و کیاست‌مخصوص سیاسی وی بود موّفق شد که سیاست خارجی ایرانرا برپایهٔ محکمی نهد بطوریکه درجنگی که سر جزیرهٔ قشم وهرمز بر ضدّ پرتقالیها کرد ازهرحیث کامیاب گردید و باشکال خارجی برنخورد. ابنیه و عمارات متعدّد که شاه عبّاس در نقاط مختلفهٔ ایران بنا نهاد ویرا در نظر عامه بهمان اندازه معروف و مشهور کرد که سطوت جهانگیری و شهرت دیانت‌او. هنوز هم ایرانیان نسبت‌بسیاری از ابنیه‌را بآن شاه میدهند نهایت گاهی‌اسکندررا نیزدراین‌شهرت باوی سهیم‌میکنند . بردیوارهای قصری در اشرف مازندران که اکنون (یعنی تاریخ تألیف این کتاب) درشرف خرابی است صورتهای شهوانی موجوداست، چون آنهارا نیز بنا بعادت بشاه‌عبّاس نسبت داده‌اند پس بعضیها محض رفع سوءِ ظنّ مجبور شده اند از آن پادشاه‌پسری موهوم بتراشند که گویا آن نقوش وصور ازاوست (رجوع شود بمقالهٔ Hentzsche

هنتشه درمجلّهٔ انجمن آسیائی آلمان جلد ۱۸ ص ۶۷۶). نظیر این قبیل صوررا درپمپئی نیز میتوان یافت آنهم نه تنها درعمارت مخصوص عیّاشی بلکه درخانه‌های خصوصی هم . پس چرا بودن آنها در ایران عیب باشد در صورتیکه مردم آن دیار بیشتر ازحدّ خشك ومحتاط نیستند . خود صنعت نقّاشی درعالم شیعه ممنوع نبوده و فاصلهٔ ادبیّات زننده وحکایات ومطایبات که کتباً و شفاهاً درآندیار معمول و رایج است تا تصویر آن مطایبات یك قدم بیش نیست. از شهادت اولهآریوس[1] مستفادمیشود که درآن ایّام زندگانی عیش وعشرت نادرنبوده وسازنده ونوازنده‌هائی مخصوصاً در مجالس میهمانی که بخارجیها داده میشده وجود داشته .

شاه عبّاس با اینهمه صفات خوب گاهی که بخشم اندر میشد سخت وظالم بود وخانوادهٔ خود او هم ازبطش او ایمن نبود چنانکه پسر بزرگ خودصفی میرزارا که لیاقت برای بهترین امیدواریها نشان میداد محض ترس از مقام خود بکشت و برادر اورا نابینا نمود بطوریکه برای جانشینی اوتنهایك نوه‌اش باقی ماند. شاه عبّاس مرد سیّاس و صاحب عزمی بود وبرای وصول بمقاصد عملی خود از تمسّك باسباب لازمه خودداری نمیکرد . بطورکلّی باید گفت شاه عبّاس قطعاً ازحکمداران بزرگ ایران محسوب است وگذشته از چندین فاتحین بزرگ خارجی وداریوش پادشاه هخامنشی و انوشیروان شاه ساسانی وی بزرگترین پادشاه ایران بود . دلاواله از اینکه در زمان سلطنت این چنین پادشاهی در ایران اقامت کرده‌است افتخار میکند .

افسوس عظمتی که باظهور شاه عبّاس بمیان آمده بود بامرگ آن پادشاه رو بافول نهاد. هیچیك ازاخلاف شاه عبّاس دارای استعدادذاتی برای سلطنت نبودند و ازطریق تربیت نیز آماده کردن آنها بدانمقام دست رس نبود زیرا شاهزادگان صفوی معمولاً در داخل حرم زندگانی میکردند وعالم خارجی بروی آنها بسته

۱ ـ A. Olearius از مستشرقین آلمان بود که در زمان شاه عبّاس کبیرسیاحت بایران کرده و سیاحت نامه ای نیز از خود بیادگار گذاشته و گلستان سعدیرا بآلماني ترجمه کرده است .

بود و مراحلی را که لازم بود یك حکمران از جوانی بپیماید طی نمیکردند. توان گفت خود شاه عبّاس از مؤسّسین این عادت بود، درنقاط دیگر نیز نظیر آن رسم دیده میشود مثلاً در ترکیّه «قفس شاهزادگان» معمول بود، نیز در هندوستان این رسم وجود داشت (رجوع: «خاندژ دردکن» کتاب آ. فن نوئر (Von Nôer) «اکبر شاه دوّم» ص ۴۹۰ ـ ۴۶۸).

در نتیجهٔ این احوال شاهزادگان صفوی اغلب اوقات خود را با استراحت وعیش و عشرت میگذرانیدند و اگر احیاناً یکی از آنها از خواب عشرت بیدار شده و خود را رها میکرد یا مستغرق زهد وعبادت میشد یا اینکه باز بهمان وضع زندگانی سابق برمیگشت. بعد از شاه عبّاس جنگهای بزرگ خارجی روی نداد زیرا ترکهاسرگرم جدال بااروپائیان بودند و آنچه از سپاهی وقوا و آلات داشتند برای مقاتله با آنها ذخیره میکردند و تنها در (۱۶۳۸=۱۰۴۸ه) بغداد وعتبات را تصرّف کردند. اُزبکان نیز هجومهای بزرگ بداخل ایران نکردند ومنطقهٔ طغیان و شرارت آنها منحصر بود بنقاط سرحدّی، بااین ترتیب قریب صد سال صلح و سکون در ایران حکمفرما شدولی نتیجهٔ آن نامطلوب بودزیرا بواسطهٔ فقدان خطر خارجی کسی بتهیّه و آزمایش و کوشش نپرداخت و عطالت و تنبلی سرایت نمود، حتّی اقدامات و روابط تجارتی توقّف پیدا کرد و گاهی سرحدّات برای مال‌التّجاره مسدود میگشت، اینهمه مشکلات از عقامت و رکود و بیجانی داخلی حاصل آمده و شور وغیرت دینی از بین رفته بود، اصلاً صلح وبی حرکتی دائمی با دیانت اسلام درست نمی آید مخصوصاً بیکاری و تنبلی حاصل از صلح نسبت بتشیّع حکم سمّ دارد و این گونه آسایش تا کنون در تمام عالم منتج نفوذ ترقّی طبقهٔ عالی روحانیان بوده است و ترقی آن طبقه هم عطالت و وقوف وانحطاط بار آورده. عاقبت دولت صفویان باین مرحله رسید واخلاف آنها دوباره بصوفیگری و اعتزال وعقاید قدیمی خاندان خودبرگشتند ومعانی خوب تعالیم مفید و مطلوب مذهب شیعه جای خود را بیك رشته عقاید و قوانین قشری داد.

ازخصوصیّات دورهٔ صفوی آنکه از زمان شاه عبّاس باینطرف راه اروپائیان بایران بازشد و نمایندگان وسیّاحان مغرب زمین بآندیار شتافتند چنانکه اخبار و آثاریکه ازآنها باقی مانده برای تحقیق تاریخ ایران بسیار سودمنداست . ازطرف دیگر عدّهٔ زیادی ازمراسلات دولتی شاهان صفوی در کتابخانه های مختلف اروپا محفوظ است که درغالب آنها احساسات وتمایلات دوستانه نسبت بسلاطین و امرا و حکمرانان اروپائی اظهارشده .

اخلاف شاه عبّاس که بذکر نام آنها اکتفا میشود عبارت بودند ازینها : صفی اوّل (۱۶۲۹-۴۱=۱۳۰۸-۱۰۵۲ه)، عبّاس دوّم (۱۶۴۱-۶۶=۱۰۵۲-۱۰۷۷ه)، سلیمان اوّل یا شاه صفی دوّم (۱۶۶۶-۹۴=۱۰۷۷-۱۱۰۵ه)، سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲=۱۱۰۵-۱۱۳۵ه) وباختام سلطنت سلطان حسین دولت صفویان انقراض یافت .

1 - در شاهنامه اشارات راجع باین مسئله زیاد است مثلاً رستم برای شکار درملك افراسیاب هفت پهلوان باخود میبرد ، نیز هفت تن راهنما باخود برمیدارد تابیژن را پیدا وآزاد کنند ،

2 - منابع تاریخ خانیه ، تیفل (Teufel) مجله شرقی آلمان ۳۷۶-۲۳۵- عبدالکریم بخاری : تاریخ آسیای وسطی ۱۸۱۸ - ۱۷۴۰ (فارسی و فرانسوی طبع شفر پاریس ۱۸۷۶) . دزن (Dozon) تاریخ خانیه خوکند ترجمه از روسی تالیف نالیوکن پاریس ۱۸۶۶ ، ایضاً رضاقلی خان شرح ایلچی بخوارزم (فارسی وفرانسوی طبع شفر پاریس ۹-۱۸۷۶) ، این سه تالیف اخیر از طرف مدرسه السنه شرقی پاریس انتشاریافته .

3 - پیو (C.Piot) مقاله راجع به روابط سیاسی شارل پنجم با ایران و ترکیه در مجلهٔ پیام علوم تاریخی بلژیك (Messager des sciences historiques) ۱۸۴۳ ص ۷۰-۴۴ . زینك آیزن (Zinkeisen) سه یادداشت راجع بمسئلهٔ شرق ص ۵۱ و ۷۹ . پ . هُرن : تذکره طهماسب اوّل اشتراز برگ ۱۸۹۱ ص ۳ و ، بعد ایضاً رجوع ؟ برنیس (I. Bernays) شود، در مجلهٔ تاریخی و . سیبل (Sybel) دورهٔ جدید جلد ۳۹ ص ۸-۲۹۷ . کتاب را فائل دمانس (Raphael du Mans) موسوم بدولت ایران در ۱۶۶۰ چاپ شفر پاریس ۱۸۹۰ ص ۱ پاورقی .

4 - از تواریخی که حسب الامر تالیف شده نمی توان استفاده نمود صفوة الصفای توکلی را در پترزبورگ دیدم، هم چنین شاهنامه ها و شاهنشاهنامه های بینائی وهاتفی وقاسمی را کمی مطالعه کردم و چیزی بدستم نیامد ، ملاحظاتی راجع باین سه شاهنامه درتحت نمرهٔ 7 اظهار کرده ام .

5 - تیفل (Teufel) شاه طهماسب اوّل و تذکرهٔ او (مجلهٔ انجمن آسیائی آلمانی جلد ۳۷ ص ۱۲۵-۱۱۳، ۱۸۸۳) هم چنین راجع بهمان تذکره ازطرف پاول هُرن چنانکه درفوق ذکر شد. ژوکوسکی دررسالات شعبهٔ شرقی (روس) جلد چهارم ص ۲۸۲ درخصوص صحّت اسناد این تذکره اظهار شبهه کرده .

6 - ازکتب سیاحت سیاحتنامه دلاواله (Pietro Dalla Valle) که‌هشت سال در ایران اقامت کرده بی شبهه بسیار سودمند است ، ایضاً سیاحتنامه شاردن ، ایضاً کتاب مملکت ایران تالیف رفائل‌دمانس ۱۶۶۰ پاریس (مذکور در فوق) تفصیل مفیدی درباب تالیفات اروپائی قرن۱۷ راجع باایران دارد وضمناً فهرست مهمّی نیز دارد بدیهی است‌که این آثار را باید با مطالعه تألیفات محلّی تکمیل‌کرد ومانند ویلر (Wheeler) نکرد که درجلد۱۷ تاریخ‌هند خودش در صحبت ازمغول سخن را بایران رسانیده وگفته‌است تمام اطّلاعات راجع‌بتمدّن ودیانت ایران را باید ازسیّاحان اروپائی مقیم در ایران اخذ کرد . تیوری (Thieury) : اسناد برای نشان دادن روابط ایران وفرانسه و ایران و نُرماندی ، طبع (Evreux) ۱۸۶۶ .

7 - منابع‌ایرانی درخصوص تاریخ صفوی: ابن بزاز توکلی : صفوة‌الصفا(ازنسخهٔ خطّی‌کتابخانه عمومی سلطنتی سیرزبرگ) دراین کتاب نسب شیخ صفی‌الدّین بحضرت علی‌بن‌ابیطالب میرسد ، رجوع بکتاب ملاحظات و منتخبات (فرانسوی) تالیف دساسی (De Sacy) جلد ٤ ص۲۷٤ یاد داشت e) (مؤلف کتاب در اینجا اوصاف شیخ صفی‌الدین را از صفوة الصفا نقل میکندتا آخر گوید وی در ۱۲ محرم ۷۳۰ هجری در اردبیل وفات کرد) . دراین باب بعداً نامه کانیکو (Kanykow)را که خطاب به دُرْن (Dorn)است درمجلهٔ «متفرقهٔ آسیائی» ج ۱ ص۵٤۳ ومابعد خواندم - حسین بن شیخ ابدال زاهدی : سلسلة‌النسب صفویه (شرح حال شیخ صفی) - محمّد کاتب شیرازی (شرح‌حال‌شیخ صفی‌بترکی)، - بیدل : نکات‌بیدل (شرح حال‌شیخ جنید) - از مؤلف مجهول (تاریخ شاه اسمعیل اوّل در موزه بریتانی ودر کتابخانه دارالفنون کمبریج رجوع کنید به رساله رس (E.D.Ross) راجع‌بسنوات‌اوّلیهٔ شاه‌اسمعیل‌طبع‌استراسبرك۱۸۹۶، گویانسخه‌ای ازهمین‌کتاب در کتابخانه جامع سلطان بایزید استانبول تحت نمره ۲۳۷ و نسخه‌ای نیز در کتابخانه اسعدافندی نمره ۲۱۵۱ موجود است (در فهرست قاهره از یك تذکرة‌السامی نام برده شده وآن باید تذکرهٔ سامی منسوب به سام میرزا شاهزاده صفوی باشد که موسوم به تحفهٔ سامی‌است) . مدائح شاعرانه شاه اسمعیل در شاهنشاهنامه بینائی و شاهنامهٔ هاتفی موجود است (این دو کتاب برای مورّخ فایدهٔ ندارد . فقط از نسخه کتاب هاتفی که در کتابخانه عمومی پطرزبرگ موجود است این مطلب را شایان‌اقتباس دیدم : شاه شاعر هاتفی‌را بتألیف این کتاب امر می‌کند، شاعر میگوید این‌کاربزرك از همچومنی چگونه ساخته‌است یك‌مور ضعیف چطور میتواند پشتهٔ گندمی‌را بکشد . پشه‌راتوانائی پیل وموریرا نشستن برتخت سلیمان چگونه دست دهد. شاه در جواب گوید : ما ودیگران عقیده داریم که تو فردوسی زمان ما هستی اگر او درگذشته مشهور بود تو اکنون مشهورتری . - شاهنامهٔ قاسمی‌هم نظیراین است (احوال شاه اسمعیل اوّل وشاه طهماسب اوّل) و شاید شاهنامهٔ دیگر منسوب به شافي که بنظرمن نرسیده ، نیز درهمین مآل باشد . - ایضاً شاهنامه ایست مخصوص بشاه‌صفی اوّل‌مجهول المؤلّف‌موجوددرکتابخانه کپهناك نمره ۱۳۱ .- امیرخواند ابن امیرخواندمیر (اسمعیل وطهماسب اوّل) رجوع بمتمّم فهرست ریونمره ٤-۵۳ .- محمّد مهدی شیرازی تاریخ طهماسبیّه (مخصوصاً از لحاظ تاریخ اسمعیل و طهماسب اوّل مهم است).- کمال‌بن جلال : زبدة‌التّاریخ (تا ۱۶۵۲ برای تاریخ سلاطین اولیّه صفوی مفید است) .- محمّد میرك : ریاض الفردوس (تا ۱۶۵٤ برای اوایل صفویه خاصه با وقایع مربوط به فارس وکوه گیلویه و خوزستان

مهمّ است. این کتاب باسم حاکم ولایات مذکور شمس‌الدّین محمّد زمان‌خان تألیف یافته. حسن ـ روملو: احسن التّواریخ (۱۵۷۷ ـ ۱۳۹۴/۵) ـ بوداق قزوینی: جواهرالاخبار (تا ۱۵۶۶ تاریخ عمومی است ولی تنها قسمت صفوی مهم است) ـ تذکرهٔ شاه طهماسب (چاپ پاول هرن، مجلّه انجمن آسیائی آلمانی ج ۴۴ ص۶۳۹ـ۵۶۳ در ۱۸۹۱ ترجمه بآلمانی شد ونسخه خطّی‌ازآن درکتابخانه حکیم اوغلوعلی پادشا در استانبول موجوداست، نمره ۶۹۹ ـ خاورشاه: تاریخ ایلچی نظامشاه (مفید بتاریخ شاه طهماسب) ـ علی رضا عبّاسی: بیاض مکالمه شاه طهماسب با ایلچیان (۲ـ۱۵۸۱ متعلّق ببایزید شاهزاده عثمانی در کتابخانه پترزبرگ فهرست دُرْن نمرهٔ ۲۰۲).
ـ مؤلف مجهول: افضل‌التّواریخ (ضهماسب اوّل: قسمتي ازاین‌کتاب درموزه بریتانی‌است) متمّم فهرست ریو نمرهٔ ۵۶ ـ محمّد طاهر قزوینی: خلاصة التفل (تا اسمعیل دوّم فهرست بودلین اِته نمرهٔ ۳۰۰ تنها نسخهٔ ناقص است) ـ شرف‌الدّین: شرفنامه (راجع بصفویان تا ۱۵۹۷) ـ راجع بولایات خزر کتاب منابع اسلامی ب. دُرْن (رجوع شود بصحیفهٔ 571 این کتاب پاورقی 5).
ـ جلال‌الدّین محمّد منجّم یزدی: تاریخ عباسی (۱۶۱۱ـ۱۵۷۶) ـ اسکندر منشی: تاریخ عالم‌آرای عباسی (شاه‌عباس‌کبیر) ـ میرزا بیك بن الحسن الحسنی جنابادي: روضة‌الصفویه (تا شاه صفی ۱۶۲۸، متمّم فهرست ریو شمارهٔ ۵۸) ـ بیجان: تاریخ صفوی خوان (ولی اینجانب آنرادر فهرست کتب پاریس نیافتم) قدری: جنگنامه قشم (واتیکان، هُرُن درمجلهٔ آسیائی آلمانی ج ۵۱ ص ۲۷ نمرهٔ ۶۶) ـ ایضاً جزون نامه (نسخ موزه بریتانی ریو ص۶۸۱)، دو داستان تاریخی در فتح‌قشم وهرمز ـ محمّد باقر شریف روضة‌الانوار عباسي (اصول وجملی راجع بسلطنت شاه‌عباس اوّل، شاید بحکم آن پادشاه تهیه شده. درموزه آسیائی پترزبرك، رجوع بروزنامه متفرقه آسیائی دوره سه ۴۹۴ شمارهٔ ۱۳ ولي شاید این جمل یك‌مشت جمل اخلاقي راجع بامراء وشاهان باشد).
ـ محمّد معصوم اصفهانی واسکندر منشی: خلاصة‌السّیر (تکمیل تاریخ عالم‌آرای عباسی تاصفی‌اوّل).
ـ حسین‌تفریشی: مبادی تاریخ زمان‌نواب رضوان مکان (صفی اوّل۱۶۳۱/۲-۱۶۲۸/۹)، فلوگل وین، شماره (۲۸، قسمت ۱) ـ ازمؤلف مجهول (برادرمحمّد طاهروحید): خلدبرین (جلداخرین) راجع بشاه صفی اوّل متمّم فهرست ریو شمارهٔ ۵-۳۴ ـ محمّد طاهر وحید: تاریخ شاه‌عباس‌ثانی، ولی قلی شاملو: قصص‌الخاقاني (عباس‌ثانی). باید گفت که تاریخ صفوی صادق اصفهانی تا عباس ثانی (رجوع شفر ایضاً رضاقلیخان روضة‌الصفای ناصری ص۲۰) غیرازعباسنامهٔ‌صادق گیلانی‌است (تویفل مجلهٔ آسیائی آلمانی دورهٔ ۳۵ ص۹۳ پاورقی) ـ محمّد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری: دستور شهریاران (سلطان حسین ۹-۱۶۹۸-۱۶۹۴) متمّم فهرست ریو شمارهٔ ۶۲ ـ ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی، فوائدالصفویه (تا محمّد میرزا ۱۸۰۱) ـ از تحقیقات غیر شرقی یك تالیف دیگر نیز ذکرشود: (اولیور (E.B.Olivier) سلاله صفویه ایران (J.A.S.B.) روزنامه انجمن آسیائی بنگاله ج۵۶ ص۳۷ ومابعد ۱۸۸۷).

۱۴ ـ حکومت افغانها در ایران

در حدود شرق بار دیگر صاعقهٔ فتنه برزد و آخرین اولاد ضعیف‌النّفس شیخ صفی‌را دچار تزلزل نمود، توضیح آنکه میرویس[1] نام ازسران طائفهٔ گلزائی[2] آدمی بود محیل و خیانتکار و در خدمت دولت ایران بود، مدّتی شخص شاه و والی قندهار را ازنیّت فاسدی که‌داشت بی خبر نگهداشت و نهانی بتسویل واسباب‌چینی پرداخت تااینکه در (۱۷۰۹=۱۱۲۱ه) بخیانت وناگهانی‌شهر را متصرّف گردید[3]. کمی نگذشت که در اطراف هم بسط نفوذ نمود تا اینکه پسرش محمود[4] جرئت بیشتر کرد و از اوضاع مختل ایران استفاده نمود و بنای حمله بمملکت ایران گذاشت و بالشکری ناتوان و سوقیات سخت در (۱۷۲۲ = ۱۱۳۵ه) باصفهان که پایتخت شاه صفوی بود حمله برد. معلوم میشود این شخص تسخیر اصفهان را کار آسانی نمی پنداشته حتّی بعد از آنکه در نزدیکی این شهر اوّلین جنگ رابرد باز در یأس خود باقی بوده است. ولی‌حوادث اورا بی‌اختیار سوق داد وبناچار تعرّض بیشتر نمود تاپیش آمدها براو ثابت نمود که شاه صفوی ضعیفتر از آن بوده که او تصوّر مینموده وبالاخره شاه بعد ازیك مجاعهٔ بسیار سختی تابع فاتح افغانی گردیده وتاج خودرا بدست خود تسلیم وی نمود[5].

اندك زمانی نگذشت که این غاصب طبیعت وحشی خودرا بروز داد و قساوت غریبی بر خود گرفت و قتل عام ظالمانه ای روا داشت وتنها از خون سلطانحسین در گذشت که آنهم شاید مبنی بریك عقیدهٔ خرافی بود. ولی این شرارت عمری

۱ ـ مؤلف این نام را بذهول نزدیك بتلفّظ میرواعظ ضبط کرده.

۲ ـ گلزای اسم یکی از قبایل معروف افغانست که در قسمت مغرب آنولایت ساکن است و کابل و غزنه داخل منطقه آنها است.

۳ ـ مقصود از والي قندهار گرگین‌خان است که گرجی‌بود واسم‌اصلی او وُختنك بوده‌است.

۴ ـ در اصل کتاب محمود را برادر زاده میرویس نامیده در صورتیکه محمود یا میرمحمود برادر زاده میرویس نبود بلکه پسرش‌بود وپسردیگر میرویس میرعبدالله نام داشت.

۵ ـ این جنك بقول مورّخین در محل گلناباد نزدیکی اصفهان اتفاق افتاد و شاه حسین قریب هفت ماه بعد از شکست ایرانیها دراین نقطه تاج وتخت خودرا تسلیم نمود.

نداشت، سفّاك افغانی مبتلا به‌جنون وصرعه گردیده درسن ۲۸ سال (۱۷۲۵ = ۱۱۳۷ ه) بمرد[1] وسلطنت به‌عمو زادهٔ وی‌ا شرف رسید و بسی نمانده بود امور ایران درحکومت این شخص لونی دیگر گیرد ودورهٔ ندیده و نشنیده‌ای پیش‌آید.

شاه طهماسب پسر سلطان حسین بعد از کناره‌جوئی پدرش تاج شاهی برسر نهاد[2] و از ترس افغانها ناچار از روسیّه یاری خواست، پتربزرگ پادشاه روسیّه نیز مدّتی بود که چشم بولایات ساحل خزر ایران دوخته بود حتّی روسها از زمان دیرین چندین‌بار بآن ولایات تعرّض نموده وغارت کرده بودند در این موقع که از فرصت استفاده نموده ودر مقابل معاونتی که‌بنا بود نسبت بشاه‌صفوی در مقابل افغانها بشود و عدّه شهرهای دربند رباکو وولایات داغستان و گیلان و مازندران و استراباد را از وی گرفت اشرف نیز از آنسوی در بذل ممالك که متعلّق بوی نبود خودرا سخی تر از شاه صفوی نشان داد وباینطریق باترکها که سلطنت شاه را نشناخته وبی‌باکانه از حدود ایران تجاوز نموده بودند صلح کرد و بموجب آن قراربود ترکها سلطنت وبرا درایران تصدیق نمایند و درمقابل کردستان وخوزستان وقسمت شرقی آذربایجان وشماره‌ای ازبلاد عراق (از آنجمله سلطانیه و طهران) بآنها واگذار گردد. خلاصه آنکه ایران در شرف انقسام بود و بهترین ایالات و ولایاتش درخطر مجزّی شدن افتاده بود وظاهراً روسها وترکها درتصرّف ایران بدینطریق دراوّل معامله‌نسبت بهم‌سیاست مماشاة پیش گرفته بودند تا اگر اختلافی رویداد بعد ازتصرّف بتصفیهٔ آن بپردازند. امّا اینکه چرا این نقشه نگرفت وکار ایران بدانجا نکشید علّتش ظهور یکی از رؤسای طوائف ترك یعنی نادربود که در سایه استعداد جنگی وهوش نظامی‌خود ازمراحل پست بمدارج عالی سپه‌سالاری رسیده بودو دراین‌موقع بی درنگ بخدمت وطرفداری شاه طهماسب دوّم پرداخت و باافغانهای ناتراش که‌سخت منفور ملّت ایران‌بودند مقابله کرد. درسال ۱۷۱۹ = ۱۱۴۲ ه) اشرف را در نزدیکی دامغان شکست‌داد چنانکه وی دیگر تاب مقاومت

---

۱ ـ بنا بروایت بعضی مورّخین محمود بتحریك اشرف کشته گردید.

۲ ـ درموقع شکست و تسلیم شاه‌حسین طهماسب درقزوین بود ودرآنجا اعلان سلطنت نمود.

نیاورده واز گریز ناگزیرشد و راه افغانستان پیش گرفت وبعد از مدّت کمی بمرد[1].

1 ـ دُرْن (B. Dorn) مقاله در یادداشت های آکادمی سلطنتی پترزبورك دورهٔ هفتم جلد۳ ۲ درباره هجوم روسها بطبرستان و راجع باقدامات آنها در دیگر ولایات خزر ـ ضعف و بیچارگی دولت ایران در آنزمان بحدّی رسیده بوده است که اوامری راجع باموردا خله ایران مستقیماً از پتربورك میرسیده چنانکه مؤید این قول فرمانی است که در تاریخ ۱۲ ژوییه ۱۷۲۲ از هشترخان مستقیماً وبدون اعتنا بپادشاه وقت به سپهسالار ایران فرستاده شده.

۱۵ ـ نادرشاه

منکوب شدن افغانها برای شخص شاه طهماسب دوّم سودی نبخشید زیرا سردار وی طهماسب‌قلی (یعنی بنده طهماسب لقبی که باتوجه مخصوص به‌نادر اعطا شده‌بود) کسب قوّت کرده وزمام امور را بدست گرفت، کمی نگذشت که‌نادر طهماسب رادر (۱۷۳۲ = ۱۱۴۵ ه) بعنوان اینکه‌وی خیانت‌بوطن کرده واقسامی‌ازایرانرا بترکها واگذاشته خلع نمود ولی خود بحکم احتیاط هنوز بجای سلطان مخلوع ننشست بلکه پسرهشت ماهه اورا باسم شاه عبّاس ثالث بسلطنت نامزدکرد. این بچه‌بسال (۱۷۳۶ = ۱۱۴۸ ه) وفات نمود ونادر بازحزم‌را ازدست نداد وازقبول تاج وتخت ایران خودداری نمود وتمام یکماه درمقابل تکلیف بزرگان مملکت امتناع ورزید تا بعد ازاصرار زیاد بنام صلاح مملکت عنوان سلطنت را پذیرفت و از این حیث شبیه قیصر رُم[2] معامله کرد.

با ظهور نادر تاریخ بشر جهانگیر تازه ای را بظهور آورد. این مرد سردار نابغه‌ای بود وملّت‌را خودش تحریك وتهییج نمود ولشکریان خودرا ظفرازپی‌ظفر وفتح از پی فتح نصیب ساخت نادر نه‌تنها استعداد لشکری بلکه سیاست کشوری هم داشت چنانکه دراوّل امرخود مجلسی بزرگ در دشت مغان منعقد نمود و در آنجا قبول سلطنت را مشروط بدان کرد که بار دیگر مذهب سنّی جای مذهب

۱ ـ دورهٔ استیلای افغان مجموعاً هشت سال دوام یافت.

۲ ـ مقصود قیصر یولیوس یا ژول‌سزار است.

شیعه را گیرد[1] وبا این قرارداد برضدّ مخالفین خود که ویرا بجرم خاتمه دادن بسلاله شیعی صفوی تعییب می کردند برخاست و آنها را ساکت کرد وبدین طریق بهانه اساسی دشمنی دیرین دوهمسایه غرب وشرق را ازمیان برد وزمینه‌ای برای اتّحاد آنها با ایران مهیّا نمود. بالاخره نادر بطبقه روحانیان ایران تاخته ونفوذ آنها را درهم شکسته واموال موقوفه را که درتصرّف آنها بود بستاند ودرتمام این اعمال با استعداد خاصی که‌وی درجنگ آوری داشت هر گونه مخالفت‌را ازبین برد. بعد سپاهیان خود را بواسطه جلب عشایر لری و بختیاری تقویت کرد و بی درنگ هجوم‌بقندهار نموده ودر(۱۷۳۸ = ۱۱۵۱ه) آنشهر راتصرّف کرد وافغانها چنانکه انتظار نادر بود تسلیم وی شدند وبراو التحاق جستند. سپس نادر از طریق کابل روبهندوستان نهاد و درجنگی که درجوارپانیپات اتفاق افتاد (۱۷۳۹ = ۱۱۵۲ه) مغول بزرگ محمّد شاه هند را بآسانی مغلوب کرد واین وقعه ضعف آن دولت بزرك را نشان داد. اینکه گفته اند نادر براهنمائی وتشویق یکی از رجال هند موفق به‌پیشرفتهائی درداخلیهای هند وفتح دهلی گشته قابل‌قبول نیست. فاتحی مانند نادر که میخواست میوه فتوحات خود را بچیند و به نتیجه قطعی برسد باین آسانیها برنمیگشت و راجع به ثروت زیاد وخزاین مغول کبیر و پایتخت او خوب آگاهی حاصل کرده ومحتاج بتشویق وتحریك نبود، برخلاف میل‌نادر شهردهلی بعد ازفتح معروض‌غارت گردید ولشکریان ایران با غنائم زیاد برگشتند وبموجب تخمین هنوی[2] قیمت این‌غنایم درحدود ۱۷۵۰ ملیان مارك (معادل۸۷۵۰۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی یعنی تقریباً ۷۰۰ ملیون ریال‌حالیّه)بودکه مقدار ۷۵۰ ملیون آن‌نقود

---

۱ - نادر بصراحت اعاده مذهب سنّی‌را نخواست ولی بعضی‌شرایط کرد که درواقع بآن‌نتیجه میرسید مانند منع سبّ خلفای ثلاثه و پیشگیری ازعزاداری ائمّه هدی ونظایرآن.

۲ - هَنوی (Jonas Hanway) از تجّار انگلیس بودکه درزمان نادرشاه (۱۷۴۳ میلادی) با وجود رقابت شدید روسیه و عصیان بعضی ایلات درشمال ایران از راه روسیه مال التجاره به ایران آورد ودر استراباد اموالش را ترکمنها به‌یغما بردند وخودش بزحمت‌جانی بدربرده وشکایت پیش نادر برداشت ونادر خسارت اوراتضمین نمود، مشارالیه کتاب مفیدی درتجارت آنزمان ایران ودرشرح حال نادر تالیف نموده است

وشمش ومابقی جواهر وآلات بود، ارزش تخت طاوس معروف را ۲۲۵ ملیون مارك (تقریباً ۱۱۲۵ ملیون ریال) تخمین کرده‌اند، گذشته ازین غنایم نادر محمّدشاه را برآن وا داشت که اراضی این طرف رود سند را که در قدیم متعلّق بایران بود باز بدولت ایران واگذارد. درسال (۱۷٤۰=۱۱۵۳ه) نادردرهرات جشنی بزرك بمناسبت فتوحات خویش برپا کرد ولی عمر آسایش وراحتی طولی نداشت و اوضاع حکومت خانان خیوه و بخارا مداخله ویرا ایجاب نمود. نادر بآن قسمت‌ها نیز حمله‌برده وآن صفحات‌را تصفیه کرد و عدّه‌ای ازازبکان‌را بلشکریان خویش‌ملحق ساخت. اکنون نوبت بترکها رسید که در آذربایجان و عراق جا کرده بودند. ولی نادر قبل‌ازجنگ باترکان تادیب لزگی‌هارا که در قفقاز برادر وی ابراهیم را کشته‌بودند لازم دید، دراین‌محل نادر بدست یك‌یاغی ازبازوگلوله خورد ومجروح شد (۱۷٤۱=۱۱۵٤ه). بمناسبت اینوقعه‌پسر وولیعهدش‌رضاقلی‌که تاآن زمان محل‌اعتماد پدربود مورد سوءظن واقع‌شد، پس‌حکم کرد اورا ازچشم نابینا ساختند واز این تاریخ ببعد اخلاق نادر تغییر پذیرفت و رفته‌رفته زندگانی‌وی زندگانی سوءظن و خونریزی گردید. کسی که در فتوحات هند و بخارا با مغلوبین خود طریق مدارا و لطف پیش‌گرفت وتنها حاکم خیوه را که سر از فرمان وی پیچیده بود سزا داده بود سرانجام بخون خود ایرانیها تشنه شد.

ثروت بی اندازه ای که از هند آورده بودند بدبختانه بهیچوجه مورد استفاده‌ملك و دولت نگشت وکاملاً در خزاین سلطنتی ضبط شد ودربین مردم که دراینزمان‌بشدّت محتاج سرمایه بودند وفقر وفاقه بنهایت رسیده بود بکارنیفتاد. بعد ازجنگ فرانسه وآلمان در ۱ـ۱۸۷۰ دولت آلمان معادل پنج ملیارد فرانك بعنوان تضمینات حرب از فرانسه بگرفت و تمام مبلغ تا آخرین دینارش در ضمن سرمایه عمومی بکار افتاد واز عوائد آن حتّی بکیسهٔ کوچکترین کارگر روزمزدی آلمان هم سهمی رسید در صورتیکه آنهمه زر وسیم وجواهر وآلات که نادرشاه از هند آورده بود درمخزن قصرکلات وی محبوس وبیکار ماند وقفل برقفل روی‌آن

زده و برای عملی کردن نقشه های مفید هم که درنظر داشت استعمال نکردند . مثلاً میخواست باقتفاء شاه‌عبّاس قوّه بحریه ای برای ایران تأسیس نماید ولی این منظور مفید مانند زمان همان پادشاه عملی نشد . اصلاً باید گفت ایرانیها از دیر باز نتوانسته‌اند دریانوردان درجه اوّل بشوند . در دوره هخامنشیان نیز کشتی های جنگی ایران عمده درتحت فرمان اتباع فینکی ایران و یونانیان آسیای صغیر بود ودر دوره ساسانیان تنها هجوم دریائی ایران که خبری ازآن مانده همانا در زمان خسرو انوشیروان موقع هجوم برضدّ دولت یمن بود (حدود ۵۷۰ میلادی) ودرزمان خسرو پرویز موقع هجوم بر ضدّ مصر بود که آن مملکت را ایران در حدود ٦١٤ میلادی بطور موقّت تصرّف کرد ولی این دوسفر دریائی در احیای تجارت ایران تأثیری نداشت، طرز وصف‌هائی که درشاهنامه فردوسی از دریا دیده میشود خود مینمایاند که آن شاعر بزرگ دریاشناس نبوده . همچنین بعد ازآنکه شاه عبّاس کمرون را درخلیج فارس که لنگرگاه کشتیهای پرتقالیها وهلندی‌ها و انگلیسها بود تصرّف کرد وآنرا بنام بندرعبّاسی نامید کمی نگذشت که آن بندر بتدریج رو بخرابی گذاشت و ازحیّز استفاده بحری افتاد . امروز هم (یعنی زمان تالیف این کتاب که ۳۵ سال قبل باشد) هنوز اغلب کشتیهائی که درخلیج هست مربوط بعربهاست . خلاصه آنکه اقدامات نادرشاه در تشکیل بحریه عقیم ماند و شاید اگر در خرج زر و سیم خود کمی از خسّت خود گذشته‌بود به نتیجه ای میرسید. درزمان ماهم حکمرانان ایران (مقصود مظفّرالدین‌شاه است) بواسطه عدم اطمینان بسیاست مملکت خود ثروت شخصی خود را برای خود ذخیره می کنند و درخیر مملکت بکار نمی اندازند، نادر که پیش‌بین ومآل‌اندیش بود همین شیمه‌را داشت ولی نادر بهمان اندازه که حرص جمع مال داشت هوس جهانگیری نیز داشت، تنها بعداز کشتن رضاقلی میرزا دیگر جنگی نکرده وظاهراً از امید ترقیات بیشتر ایران برگشته و مأیوس شده بود .

در این بین در طبقات مختلف مردم که شیعی بودند حسّ شدید عدم رضایت

نسبت به‌نادر شروع کرده‌بود و یك قسمت آن نارضایتی نتیجه تحریکات روحانیان از عظمت افتاده بود. مخصوصاً محبوبیّت که نادر از بابت تعلیق سه سال مالیات گزاف که مغول تحمیل کرده بود پیدا نمود باز بواسطه عود بر آنها از بین رفت، حتّی مالیات معوّق را نیز مطالبه کردند و با اینطریق انحلال داخلی ایران بسرعت بسط یافت. نادر اینموقع با سستی و بی‌ارادگی غریبی که آنرا تنها میتوان نتیجه اختلال شعور دانست برضدّ عثمانیان حمله برد و اتفاقاً درآن جنگ کامیاب شد و ممالك تصرّف‌شدهٔ ایرانرا ازچنگ ترکها بدرآورد. پس کجامانده بود نقشه اتحاد بین ایران و ترکیه؟ پنجسال بقیهٔ عمرنادر عبارت بود ازیك سلسله خونریزیها که سبب عمدهٔ آن حس ترس‌جان بود که‌مستولی‌نادرشده بود وبدست‌عدّه‌ای ازساخلوی شخصی‌خود که‌ازعناصر غیر ایرانی مرکب بود ایرانیها را تحت ظلم و فشار آورد وعدّهٔ زیادی‌از شیعه بکشت. بالاخره نادر دچار جنون خوف و هراس گردید و بسوء ظن و شقاوت خود بیفزود بحدّیکه جمعی ازبین درباریان خود او بقتل وی هم پیمان شدند واورا در(۱۷٤۷=۱۱٦۰ه) کشتند.

نادرشاه نیز مانند دیگرفاتحین بزرگ یك‌نوع مامورّیت ازطرف‌خدا بخویشتن محوّل میدانست. عقاید مذهبی وی هرگز موافق طریقه اهل سنّت نبود گرچه او میخواست آن مذهب را بجـای مذهب شیعه رایج سازد آنچه معلوم میشود در نظر داشت مذهب تازه‌ای آورد که بهترین تمام ادیان گذشته باشد(۱)ولی ظاهراً افکار این حکمران در آنباب روشن نبوده و بنقشه و اصول معیّنی نرسید ولی میتوان گفت اگربنا بود نادر اصول دین‌تازه خودرا بعدازسال نحس(۱۷٤۱= ۱۱٥٤ه) وضع نماید قطعاً یك قسمت احکام آن راجع بخونریزی میشد.

بعد ازنادر پسر برادر اوموسوم به‌علی‌باسم عادلشاه بتخت سلطنت جلوس نمود، لقب عادل نسبت باین شخص همان اندازه بی‌مناسبت بود که نسبت بشاه صفی اوّل زیرا وی نیز بیجهة تخلّص‌عادل داشت. عادلشاه یکسال سلطنت کرد ودعوی کرد که واسطه قتل نادر اوبوده است واز این‌راه خواست جلب توّجه و محبّت مردم

را که وقتی نادر را ستوده و اکنون از مظالم او آزاد شده بودند بنماید. از وقایع سلطنت عادلشاه آنکه قندهار از تصرّف ایران بدر آمد و سردار لشکر افغانی نادر یعنی احمد خان ابدالی (که بعد لقب درّانی برخود داد) درآن شهر تأسیس حکومت مستقلی نمود. نیز شیعیان دو باره سر برافراشته و سنّیان را تضییق و تعقیب کردند، گرچه این عمل سبب عکس العملهائی در آینده گردید. عادلشاه بدست برادرش ابراهیم خلع شد و ابراهیم عنوان سلطنت یافت ولی بسی نگذشت که وی نیز مقتول سپاهیان خودش شد. دراین موقع از اعقاب نادر تنها پسری که از رضاقلی میرزا باقی بود وازطرف مادر نسبت اش به صفوّیه می‌رسید برسرکار آمد.

این شخص که شاهرخ نام داشت مانند همنامش شاهرخ پسر تیمور دارای لیاقت و استعداد بود و شاید اگر زنده میماند لایقتر جانشین نادرشاه میگشت ولی افسوس که این شاه ۱۵ ساله درجنگ با دیگر مدّعیان مغلوب گردیده و او را از دو دیده محروم کردند، دربقیّهٔ عمر بحکومت درخراسان کفایت نموده دراواخر (۱۷۴۹ = ۱۱۶۳ه) یا اوائل (۱۷۵۰ = ۱۱۶۴ه) سید محمّد نام باسم سلیمان دوّم که نیز از طرف مادر بصفویان منسوب بود خواست سلالهٔ خود را ادامه دهد ولی سپاهیان شاهرخ او را بسزای نابینا کرده شدن آن جوان مقتول ساختند.

مآخذ: محمّد مهدی: تاریخ نادری (۱۷۴۸-۱۷۰۹ = ۱۱۶۱-۱۱۲۱) - ایضاً ازهمان مؤلّف: دورهٔ نادری - محسن بن خیف: جوهر صمصام (احوال نادر درهند) - عبدالکریم کشمیری بیان واقع (ازهجوم هند تا ۱۷۸۴ = ۱۲۹۹) - [نظام الدّین عشرت: شاهنامه نادری - داستان] کروزینیسکی J. Th. Krusiniski.

هنوی (J. Hanuay): شرح انقلابات ایران محتوی وقایع سلطنت سلطان حسین و هجوم افغانها وسلطنت سلطان میرمحمود وخلفش سلطان اشرف باتاریخ نادرقلی ازتولد در(۱۶۸۷ = ۱۰۹۹ه) تاوفاتش (۱۷۴۷ = ۱۱۶۰ه) (بانگلیسی): لندن ۱۷۵۳ (مؤلف ترجمه آلمانی این کتاب را بکار برده) - فریزر (Fraser): تاریخ نادرشاه که اوّل طهماسبقلی خان موسوم بوده. تاریخ صحیح نادرشاه با شرح فتح هندوستان محتوی مراسلات بین نادر شاه و شاه هند و نادرشاه و پسرش با مقدّمه مفیدی در تعریف ملخص تاریخ ایران و هند. لندن ۱۷۳۲-۴۱ (بطبع ۱۷۴۲ لندن رجوع شود) رجوع کنید به فهرست شواب (Schwab) شماره های ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳-اوتر (J. Otter) سیاحت در ترکیه و در ایران با شرحی در خصوص فتوحات طهماسب قلی خان (فرانسوی) پاریس ۱۷۴۸.

۱۶ - زندیان

ایران همواره بعد از افول یك دولت مقتدر میدان ظهور سران عشایر و ستیزه جویان و مدّعیان بوده است واین قاعده دراثر انقراض دولت نادری نیز تحقّق پیدا نمود یعنی عدّه ای از رؤسای ایلات و یاغیان خروج کردند، در میان اینها دوتن مقتدرتر وتواناتر بود یکی علیمردانخان ودیگر کریمخان که ریاست طائفهٔ زند داشت، خانواده زند یکی ازشاخهای عشیره لك کردبود و اکنون داشت در تاریخ ایران موقع مهمّی پیدا می کرد. در (۱۷۵۱ = ۱۱۶۵) این دوشخص خواستند با همدستی اسمعیل ازخاندان صفویرا که ازخطر تعقیب رسته وجان بدربرده بود بسریرسلطنت ایران نشانند و خود بنام وی زمام اموررا مشترکاً در دست گیرند. ولی کریمخان زند (که تسمیه صحیح تر زندی یعنی منسوب بطائفه زند است) بواسطه مردپروری وعدالت گستری که داشت در بین سپاهیان ودیگرطبقات مردم و جاهتی بسزا رسانید ودرنتیجه این قدر و منزلت دارای نفوذ گردید و رقیب خود را که بین شان پیچیدگی پیدا شده بود بدون اشکال ازمیان برداشت وقسمت جنوب مملکت ربقه حکومت اورا گردن نهاد. پس کریمخان رو بشمالیهای ایران آورد واوّل دفعه با آزادخان افغان که از سرداران سابق نادرشاه بود وبعد از وی در آذربایجان مقرّجسته بود تصادم نمود ودر حوالی قزوین از وی شکست خورده تامحل خشت درحوالی خلیج عقب نشینی کرد ولی دراین نقاط حریف را درمعبری تنگ[1] محصور نموده وکاملاً مقهور و مغلوب کرد. آزادخان که با معدودی ازاین معرکه جان بدر برده بود ازطرف دیگردچار مخاصمت یك مدّعی دیگر که محمّد حسنخان قاجارباشد گردید و بالاخره بناچارقرار بانقیاد کریمخان داده ودرعداد خادمان با صداقت وی اندر آمد.

---

۱ - مقصود قسمت گتل کماج سرراه بوشیراست که در آنجا کریم بیاری رستم سلطان حاکم خشت ازکمین جسته وکار افغان را ساختند.

قاجاریان یکی ازعشایر هفت گانه‌قزلباشی بودند رجوع به‌ص ۸۲ شود. رئیس سابق این طائفه یعنی امیرپیرمحمّد درآنزمان درتاریخ ایران اظهار وجودی‌نمود. محمد حسنخان منسوب بود بآن شعبه طائفه قاجار که شاه عبّاس بزرك آنها را به استرادباد کوچ داده بود و عمر این طائفه از دو شعبه دیگر قاجار طولانی‌تر شد. رئیس‌طائفه قاجار در استراباد شاهقلیخان جدّ محمّد حسنخان بود که در اواخر سلطنت سلطان سلیمان اوّل در استراباد درگذشت پسر شاهقلیخان فتحعلیخان بود که در زمان شاه طهماسب دوّم نامی داشت ولی‌ظهور نادر او را در پشت سر گذاشت (در ۱۷۲۶ مقتول گردید). فتحعلیخان که اورا مورّخین قاجار عنوان شاه هم داده اند برای تحصیل تاج و تخت قیام کرد وبا ۵۰۰۰۰ هزار سوار حرکت نموده اصفهانرا تصرّف کرد، سپس بفارس هجوم آورد وکریمخان را درآنجا محاصره نمود ولی جریان کار بروفق مرام او نشد و قسمت بزرگی از لشکریانش پراکنده گردیدوعاقبت ناچارازبازگشت‌شده در(۱۷۵۸=۱۱۷۱ه)بمازندران عودت کرد. بعد محمّد حسن‌خان درجنگ با کریمخان کشته گردید[1] و طائفه او تسلیم‌وی‌شد. کریمخان برطبق رفتاریکه باآزادخان کرده بود زتقصیرآنها هم‌درگذشت و آقا محمّد خان فرزند ارشد محمّد حسنخان رابخدمت خویش پذیرفت. دراواسط سال (۱۷۶۰=۱۱۷۳ه) تمام ایران تابع فرمان کریمخان بود مگرخراسان که حکومتش برضایت خود کریمخان در دست شاهرخ اعمی بود. با اینهمه پادشاه زندی متوالیاً مجبور میشد لشکرکشیها باطراف و حدود بکند تا وسایل امنیّت در همه جا فراهم آید. سرداران بزرگ کریمخان برادران خودش صادق خان و زکیخان بودند و این دوّمی در قساوت و سختی نقطه مقابل کریمخان بود. کریم‌خان برضدّ عثمانیها نیزهجوم کرد و برادرش صادقخاق را مأمور تسخیر بصره

۱ ـ در مازندران دشت قَرقَ با شیخعلیخان سردار کریم خان جنگیده و مغلوب شده و پای اسبش بباطلاق فرورفت وبدست یکی از قاجاریان موسوم به سبزعلی که با دشمن ساخته بود کشته گردید (۱۱۷۱).

نمود و آن شهر بتصرّف ایران در آمد و تا (۱۷۷۹=۱۱۹۲ه) جزو ممالك ایران بود .

کریم خان تاآخرعمرش این اسم‌ساده را نگهداشت والقاب دیگر برخود نگرفت و در تواریخ هم اورا بهمین نام یاد کردند تا اینکه این حکمران بزرگ در اوایل ماه مارس (۱۷۷۹=۱۱۹۳ه) وفات نمود . کریم خان ازپادشاهان قابل توجه مشرق زمین بود، این شخص درویش نبود تا بگوئیم از مال دنیا روگردان شده و پوست درویشی را برتخت شاهان ترجیح داده بود، واقعاً وی ساده‌تراز آن بود که این مقام را دریابد ولی باید گفت که این مرد پیرخانواده‌بود، وعاطفه پدری داشت ومملکت را مانند خانه ومردم را مثل اولاد خود میدید . با اینکه وی شاهزاده صفویرا که وقتی او و علیمردانخان اتابکان آن شاهزاده بودند از عنوان سلطنت محروم ساخت باز خودش لقب شاهی نپذیرفت، تنها بعنوان وکیل قناعت کرد. باید گفت که درنهاد کریمخان مایه بزرگی ونجابت بود وجاذبه‌ای داشت ودرسایه عدالت و مردانگی قلوب مردم‌رابرخود جلب کرد و دیر زمانی بود که ملّت ایران اینگونه اخلاق ورفتاررا از بزرگی ندیده بودند . اگر گاهی کریمخان درمواقع جنگ از اتّخاذ تصمیم وداشتن عزم ثابت و اقدام مؤثّر وا می ماند در انتخاب سرکردگان لایق که نیّت اورا عملی نمایند قصور نمیکرد وهر که را برمیگزید آزادی و اختیار باو می بخشید . در واقع از وقتی که محمد حسنخان از شیراز برگشت کریم‌خان شخصاً درجنگها شرکت نکرد و این‌مهم‌را بعهدهٔ سرداران لایق واگذار کرد وخود باصلاحات داخلی مملکت پرداخت وچون این پادشاه‌حریص وطمّاع‌نبود ودربار ساده وکم‌خرجی داشت پس‌وضع مالیات گزاف را احتیاج‌پیدا نکرد و از این حیث هم موجبات شکران تبعه خود را فراهم ساخت . غالباً مهربان بود وملاطفت شیمه‌داشت ولی گاهی که پیش آمد او را بخشم اندر میکرد بأس‌شدید هولناکی نشان میداد.

اگر مملکتی که کریمخان درآن روی کار آمد بنیانش استوار و ترتیب و انتظام قدیمش برقرار بود بیشك سلطنت این شاه لایق تأثیرات دائمی و فواید باقی میداشت ولی افسوس اوضاع ایران پاشیده تر ازآن بود که یك حکومت کوتاه بتواند نظم ثابتی ایجاد نماید.

فهرست خلفاء و امراء و سلاطین که در کتاب ذکری از آنها هست

(از طرف مترجم تهیّه شده)

۱ ـ خلفاءِ راشدین

	سال هجری		سال هجری
ابوبکر عبدالله عتیق بن ابی قحافة الصدّیق	۱۱	عثمان بن عفّان ذوالنّورین	۲۳
عمر بن الخطّاب الفاروق	۱۳	علی بن ابی طالب المرتضیٰ ع	۴۰ـ۳۵

۲ ـ امویان

۱ ـ معاویة بن ابی سفیان	۴۱	۸ ـ عمر بن عبدالعزیز	۹۹
۲ ـ یزید بن معاویه	۶۰	۹ ـ یزید بن عبدالملك	۱۰۱
۳ ـ معاویة بن یزید	۶۴	۱۰ ـ هشام بن عبدالملك	۱۰۵
۴ ـ مروان بن حکم	۶۴	۱۱ ـ ولیدبن یزید	۱۲۵
۵ ـ عبدالملك بن مروان	۶۵	۱۲ ـ یزید بن الولید	۱۲۶
۶ ـ ولید بن عبدالملك	۸۶	۱۳ ـ ابراهیم بن الولید	۱۲۶
۷ ـ سلیمان بن عبدالملك	۹۶	۱۴ ـ مروان بن محمّد	۱۳۲ـ۱۲۷

۳ ـ عباسیان

۱ ـ عبدالله **السفاح** بن محمّد	۱۳۲	۵ ـ ابوجعفر هارون **الرشید** بن المهدی	۱۷۰
۲ ـ ابوجعفر عبدالله **المنصور** بن محمّد	۱۳۶	۶ ـ ابوموسی محمّد بن **الامین** بن الرّشید	۱۹۳
۳ ـ ابو عبدالله محمّد **المهدی** بن المنصور	۱۵۸	۷ ـ ابو جعفر عبدالله **المأمون** بن الرّشید [1]	۱۹۸
۴ ـ ابومحمّد موسی الهادی بن المهدی	۱۶۹		

۱ ـ ابراهیم پسر مبارك پسر مهدي نیز دعوی خلافت داشت ۲۰۲ .

	سال هجری
۸ ـ ابو اسحق محمّد **المعتصم** بالله بن الرّشید[1]	۲۱۸
۹ ـ ابو جعفر الهارون **الواثق** بالله بن المعتصم	۲۲۷
۱۰ ـ ابو الفضل جعفر **المتوکل** علی الله بن المعتصم	۲۳۲
۱۱ ـ ابو جعفر محمّد **المنتصر** بالله بن المتوکل	۲۴۷
۱۲ ـ ابو العبّاس احمد **المستعین** بالله بن محمّد المعتصم	۲۴۸
۱۳ ـ ابو عبدالله محمّد **المعتز** بالله بن المتوکل	۲۵۲
۱۴ ـ ابو اسحق محمّد **المهتدی** بالله بن الواثق	۲۵۵
۱۵ ـ ابو العباس احمد **المعتمد** علی الله بن المتوکل	۲۵۶
۱۶ ـ ابو العبّاس احمد **المعتضد** بالله بن الموفق بن المتوکل	۲۷۹
۱۷ ـ ابو محمّد علی **المکتفی** بالله بن المعتضد	۲۸۹

	سال هجری
۱۸ ـ ابو الفضل جعفر **المقتدر** بالله بن المعتضد[2]	۲۹۵
۱۹ ـ ابو منصور محمّد **القاهر** بالله بن المعتضد	۳۲۰
۲۰ ـ ابو العبّاس احمد **الراضی** بالله بن المقتدر	۳۲۲
۲۱ ـ ابو اسحق ابراهیم **المتقی** بالله بن المقتدر	۳۲۹
۲۲ ـ ابو القاسم عبدالله **المستکفی** بالله بن المکتفی	۳۳۳
۲۳ ـ ابو القاسم الفضل **المطیع** بالله بن المقتدر	۳۳۴
۲۴ ـ ابو الفضل عبدالکریم **الطائع** لله بن المطیع	۳۶۳
۲۵ ـ ابو العبّاس احمد **القادر** بالله بن اسحق المقتدر	۳۸۱
۲۶ ـ ابو جعفر عبدالله **القائم** بامر الله بن القادر	۴۴۲
۲۷ ـ ابو القاسم عبدالله **المقتدی** بامر الله بن محمّد بن القائم	۴۶۷

۱ ـ ابو العباس پسر مأمون و محمّد پسر القاسم در ۲۱۸ دعوی خلافت داشتند.

۲ ـ ابو العباس عبدالله المرتضی پسر معتزّ در ۲۹۶ و ابو منصور محمّد القاهر در ۳۱۷ دعوی خلافت داشتند.

	سال هجری
۲۸ ـ ابو العبّاس احمد **المستظهر** بالله بن المقتدی	۴۸۷
۲۹ ـ ابو المنصور الفضل **المسترشد** بالله بن المستظهر	۵۱۲
۳۰ ـ ابو جعفر المنصور الرّاشد بن المسترشد	۵۲۹
۳۱ ـ ابو عبدالله محمّد **المقتفی** لامرالله بن المستظهر	۵۳۰
۳۲ ـ ابو المظفّر یوسف **المستنجد** بالله بن المقتفی	۵۵۵
۳۳ ـ ابو محمّد الحسن **المستضی** بامرالله بن المستنجد	۵۶۶
۳۴ ـ ابو العبّاس احمد **الناصر** لدین الله بن المستضی	۵۷۵
۳۵ ـ ابو نصر محمّد **الظاهر** بامرالله بن النّاصر	۶۲۲
۳۶ ـ ابو جعفر المنصور **المستنصر** بن الظاهر	۶۲۳
۳۷ ـ ابو احمد عبدالله **المستعصم** بالله بن المستنصر	۶۵۶ـ۶۴۰

۴ ساجیان آذربایجان

	سال هجری
ابو الساج اول پسر دیوداو . بسال ۲۲۶	
۲۶۶ در جندیشابور بمرد	
ابو المسافر محمد افشین پسر دیوداو	دیوداو دوّم پسر محمّد ۲۸۸
	ابو القاسم یوسف پسر دیوداو ۲۸۸
	ابو المنصور فتح پسر محمّد ۳۱۵

(در ۳۱۸ آذربایجان باز تابع عبّاسیان گردید)

۵ ـ طاهریان

	سال هجری
۱ ـ طاهر پسر حسین ذوالیمینین (اهل پوشنگ خراسان)	۲۰۵
۲ ـ طلحه پسر طاهر	۲۰۷
۳ ـ علی پسر طاهر	۲۰۷
۴ ـ عبدالله پسر طاهر	۲۱۴
۵ ـ طاهر دوم پسر عبدالله	۲۳۰
۶ ـ محمّد پسر طاهر پسر عبدالله	۲۴۸
۷ ـ طاهر سوّم بن محمّد	۲۵۹
۸ ـ احمد پسر عبدالله الخجستانی	۲۶۱

۶ ـ صفاریان

	سال هجری
۱ ـ یعقوب پسر لیث	۲۶۱
۲ ـ عمرو بن لیث	۲۶۵
۳ ـ طاهر بن محمد بن عمرو	۲۸۷

(امرائی مانند عبدالله خجستانی ، عبدالعزیز ساری ، حسین بن طاهر)

۷ ـ سامانیان

	سال هجری
۱ ـ نصر اول پسر احمد	۲۶۱
۲ ـ اسمعیل بن احمد	۲۷۹
۳ ـ احمد بن اسمعیل	۲۹۵
۴ ـ نصر دوم پسر احمد	۳۰۱
۵ ـ نوح اول پسر نصر	۳۲۱
۶ ـ عبد الملك اول پسر نوح	۳۴۳
۷ ـ منصور بن نوح	۳۵۰
۸ ـ نوح دوم پسر منصور	۳۶۵
۹ ـ منصور دوم پسر نوح دوم	۳۸۷
۱۰ ـ عبدالملك دوم پسر نوح دوم	۳۸۹

۸ ـ ایلك خانیان (ترکستان)

۱ ـ شهاب الدوله هارون بغرا خان بن سلیمان [1]	۳۸۲ـ۴
۲ ـ ابوالحسین نصر اول پسر علی	۳۸۳ـ۴۰۳
۳ ـ قطب الدوله ابونصر احمد بن علی	۴۰۱ـ۴۰۷
۴ ـ شرف الدین طغان خان بن علی	۴۰۳ـ۴۰۸
۵ ـ ابوالمظفر ارسلان خان اول پسر علی	
۶ ـ یوسف قدر خان اول	۴۲۳ وفات
۷ ـ شرف الدوله ابوشجاع ارسلان خان دوم	۴۲۱ـ۴۲۵
۸ ـ محمود اول بغراخان	۴۲۵ـ۴۳۵

۱ ـ بعضی از مورّخین بغرا بن موسی نوشته اند و بارتولد در کتاب ترکستان آنرا اختیار کرده. رجوع به کتاب مذکور ص ۲۵۷ .

ایلك خانیان در سمت مغرب :

	سال هجری
۱ ـ جغراتکین	
۲ ـ ابو المظفر عماد الدوله ابراهیم طمغاج بن نصر (یا طفغاج)	۴۴۰ـ۴۶۰
۳ ـ شمس الملك نصر دوم پسر طمغاج	۴۲۷ وفات
۴ ـ خضر خان پسر طمغاج	
۵ ـ احمدخان دوم پسر خضر	۴۸۸ وفات
۶ ـ محمودخان دوم	۵ـ۴۰۵ وفات

	سال هجری
۷ ـ قدر خان دوم پسر عمر بن احمد	۴۹۵ وفات
۸ ـ محمود ارسلان سوم بن سلیمان	
۹ ـ ابوالمعالی حسن تکین پسر علی	
۱۰ ـ رکن الدین محمودخان سوم پسر ارسلان	
۱۱ ـ قلج طمغاج (طفغاج) خان بن محمد	۵۵۸
۱۲ ـ جلال الدین علی گرکان پسر حسن تکین	

در مشرق :

	سال هجری
۱ ـ طغرل خان بن یوسف قدر خان	۴۳۹ـ۵۵
۲ ـ طغرل تکین بن طغرل	۴۵۵

	سال هجری
۳ ـ هارون بغراخان بن یوسف قدر خان	۴۵۵ـ۴۹۶
۴ ـ نورالدوله احمدبن ارسلان خان	

۹ـ علویان طبرستان

	سال هجری
۱ ـ حسن بن زید	۲۵۰
۲ ـ محمد بن زید	۲۷۰

	سال هجری
۳ ـ ناصر حسن بن علی الاطروش	۳۰۱
۴ ـ حسن بن قاسم	۳۰۴ـ۳۱۶

۱۰ ـ جستانیان «دردیلم»

	سال هجری
مرزبان بن جستان	۱۸۹

	سال هجری
جستان در ۲۵۲ زنده بود	

	سال هجری
وهسودان پسر جستان	
جستان	۲۹۰
علی بن وهسودان	۳۰۷ وفات

	سال هجری
مرزبان بن الحسن	۴۲۰
کامرو دیلمی	۴۳۴-۴۳۰ والی ساوه

۱۱ ـ مسافریان یا مرزبانیان

«در آذربایجان و ارّان و طارم»

	سال هجری
۱ ـ مرزبان اول پسر محمد	۳۴۶ وفات
۲ ـ جستان پسر مرزبان	۳۴۶ وفات
۳ ـ وهسودان دوم پسر محمد	۳۴۹
(ابراهیم اول	۳۴۹)

	سال هجری
۴ ـ مرزبان دوم پسر اسمعیل	۳۵۵
۵ ـ	
۶ ـ ابراهیم دوم پسر مرزبان	۳۸۷

۱۲ ـ دابویان (بنی دابویه)

«سپهبدان طبرستان و گیلان»

	سال هجری
۱ ـ گیل پسر گیلانشاه	۲۵
۲ ـ دابوی پسر گیل	۴۰
۳ ـ خورشید اول پسر گیل	۵۶
۴ ـ فرخان پسر دابوی	۹۰

	سال هجری
۵ ـ داد برز مهر فرخان	۱۰۳
۶ ـ سارویه پسر فرخان	۱۱۶
۷ ـ خورشید دوم پسر دادبرزمهر	۱۱۶

۱۳ ـ بادوسپانان

«رویان و نور و کجور»

	سال هجری
۱ ـ بادوسپان اول پسر گیل	۴۰

	سال هجری
۲ ـ خورزاد پسر بادوسپان	۷۵

	سال هجری
۳ ـ بادوسپان دوم پسرخورزاد	۱۰۵
٤ ـ شهریار اول پسر بادوسپان	۱٤٥
٥ ـ ونداد امید پسر بادوسپان	۱۷٥
٦ ـ عبد الله پسر ونداد امید	۲۰۷
۷ـ فریدون پسرقارن پسرشهریار	۲٤۱
۸ ـ بادوسپان سوم پسر فریدون	
۹ ـ شهریار دوم پسر بادوسپان	۲٥۹
۱۰ ـ هزار سندان پسر بنداد پسر شیرزاد	۲۷٤
۱۱ ـ شهریارسوم پسرجمشید پسر دیوبند	۲۸٦
۱۲ـ شمس الملوك محمدبن شهریار	۳۲۷
۱۳ ـ استوندار ابوالفضل پسرمحمد	۳٥٤

۱٤ ـ باوندیان و کارنیان (آل قارن) بعد از اسلام

« در مازندران و جبال »

سلاله اول	سال هجری
۱ ـ باو	٤٥
۲ ـ (بلاش ٥۹)	
۳ ـ سرخاب اول پسر باو	٦۸
٤ ـ مهر مردان پسر سرخاب	۱۱۰
٥ ـ سرخاب دوم پسر مهرمردان	۱۳٥
٦ ـ شروین اول پسر سرخاب	۱٥٥
۷ ـ شهریار اول پسر شروین	۱۸۱
۸ ـ شاپور پسر شهریار	۲۱۰
۹ ـ قارن پسر شهریار	۲۲۲
۱۰ ـ رستم اول پسر سرخاب پسر قارن	۲٥۳
۱۱ ـ شروین دوم پسر رستم	۲۸۲
۱۲ ـ شهریار دوم پسر شروین	۳۱۸
۱۳ ـ دارا پسر رستم پسر شروین	۳٥٥
۱٤ ـ شهریار سوم پسر دارا	۳٥۸
۱٥ ـ رستم دوم پسر شهریار	۳۹٦
سلاله دوم	
۱ ـ حسام الدوله شهریار بن قارن	٤٦٦
۲ ـ نجم الدوله قارن بن شهریار	٥۰۳
۳ ـ شمس الملوك رستم بن قارن	٥۱۱
٤ ـ علاء الدوله علی شهریار	٥۱۱
٥ ـ شاه غازی رستم بن علی	٥۳٤
٦ ـ علاء الدوله حسن بن رستم	٥٦۰
۷ ـ حسام الدوله اردشیر بن حسن	٥٦۷
۸ ـ شمس الملوك رستم اردشیر	٦۰۲

(منقرض بدست محمد خوارزمشاه)

تبصره ـ هنوز سلسله نصب سپهبدان و مرزبانان و امرای مازندران و گیلان و طبرستان بطور کامل تثبیت نشده و اخیرا بواسطه سکه شناسی ودیگر قراین تغییرات و اکتشافاتی بمیان می آید. راجع باین سلالها گذشته از آنچه در حاشیه ص ۳۹-۳۷ این کتاب آمده نیز رجوع شود به کتاب زامبور (28).

۱۵ ـ زیاریان آل زیار

جرجان و طبرستان

	سال هجری
۱ ـ مرداویج بن زیار	۳۱۵
۲ ـ ظهیر الدوله ابو منصور وشمگیر بن زیار	۳۲۳
۳ ـ ظهیر الدوله ابو منصور بیستون بن وشمگیر	۳۵۶
٤ ـ شمس المعالی ابو الحسن قابوس بن وشمگیر	۳٦٦
٥ ـ فلك المعالی منوچهر بن قابوس	٤۰۳
٦ ـ ابو کالیجار انوشیروان بن منوچهر	٤۲۰
۷ ـ دارا پسر قابوس	٤۲٤
انوشیروان منوچهر بازروی کار آمد	٤۲٦
۸ ـ اسکندر بن قابوس	٤۳٤
۹ ـ کیکاوس بن اسکندر	٤٤۱
۱۰ ـ جهانشاه بن کیکاوس	٤٦۲

۱٦ ـ بویان (آل بویه)

	سال هجری
۱ ـ عماد الدوله ابو الحسن علی	۳۲۰ـ۳۳۸
۲ ـ رکن الدوله ابو علی الحسن	۳٦٦ـ۳۳۸

۱ ـ بویان بغداد:

	سال هجری
۱ ـ معز الدوله ابو الحسن احمد	۳۳٤
۲ ـ عز الدوله ابو منصور بختیار	٦٥۳
۳ ـ عضد الدوله ابو شجاع فناخسرو	۳٦۷
٤ ـ صمصام الدوله ابو کالیجار مرزبان	۳۷۲
٥ ـ شرف الدوله ابو الفوارس شیردل	۳۷٦
٦ ـ بهاء الدوله ابو نصر فیروز	۳۷۹
۷ ـ سلطان الدوله ابو شجاع	٤۰۳
۸ ـ مشرف الدوله ابو علی الحسن	٤۱۲

سال هجری	
۹ ـ جلال الدوله ابوطاهر	۴۱۶
۱۰ ـ عمادالدین ابوکالیجار مرزبان	۴۳۵
۱۱ ـ الملك الرحیم ابونصر خسرو فیروز	۴۴۰

۲ ـ فارس و خوزستان :

سال هجری	
۱ ـ عمادلدین ابوالحسن علی	۳۲۲
۲ ـ عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو	۳۳۸
۳ ـ شرف الدوله ابوالفوارس شیردل	۳۷۲
۴ ـ شمس الدوله ابوکالیجار مرزبان	۳۸۰
۵ ـ بهاءالدوله ابونصر فیروز	۳۸۸
۶ ـ سلطان الدوله ابوشجاع	۴۰۳
۷ ـ مشرف الدوله ابوعلی الحسن	۴۱۲
۸ ـ عمادالدین ابوکالیجار مرزبان	۴۱۵
۹ ـ الملك الرحیم ابونصر خسرو فیروز	۴۴۰

۳ ـ کرمان:

سال هجری	
۱ ـ معزالدوله ابوالحسین احمد	۳۲۴
۲ ـ عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو	۳۳۸
۳ ـ شمس الدوله ابوکالیجار مرزبان	۳۷۲
۴ ـ بهاءالدوله ابونصر فیروز	۳۸۸
۵ ـ قوام الدوله ابوالفوارس	۴۰۳
۶ ـ عمادالدین ابوکالیجار مرزبان	۴۱۹
۷ ـ ابو منصور فولادستون	۴۴۰

۴ ـ جبال(عراق و قسمتی از آذربایجان):

سال هجری	
۱ ـ عمادالدین ابوالحسن علی	۳۲۰
۲ ـ رکن الدوله ابوعلی الحسن	۳۳۵

۵ ـ همدان و اصفهان :

سال هجری	
۱ ـ مؤیدالدوله ابومنصور بویه	۳۶۶
۲ ـ فخرالدوله ابوالحسن علی (درری حکومت داشت)	۳۷۳
۳ ـ شمس الدوله ابوطاهر	۳۸۷

	سال هجری
٤-مجدالدوله ابوطالب رستم (دررى)	٣٨٧
٥ ـ سماءالدوله ابوالحسن	٤١٢

	سال هجری
کاکویان (بنی کاکویه در اصفهان وهمدان)	٣ ـ ٤١٢

٦ ـ عمان :

	سال هجری
١ ـ عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو	٣٦٣
٢ ـ شمس الدوله ابوکالیجار مرزبان	٣٧٢
٣ ـ بهاءالدوله ابونصر فیروز	٣٨٨

١٧ ـ غزنویان

(در ایران و هندوستان)

	سال هجری
١ ـ البتکین	٣٥١
٢ ـ ابواسحق ابراهیم پسر البتکین	٣٥٢
٣ ـ بلکاتکین	٣٥٥
٤ ـ پیری	٣٦٢
٥ ـ سبکتکین ناصرالدوله	٣٦٦
٦ ـ اسمعیل پسر سبکتکین	٣٨٧
٧ ـ محمود یمین الدوله	٣٨٨
٨ ـ جلال الدوله محمد پسر محمود	٤٢١
٩ ـ ناصر دین الله مسعود اول پسر محمود (سلطنت کوتاه ثانوی محمد جلال الدوله ٤٣٢)	٤٢١
١٠ ـ شهاب الدوله ابوسعد مودود بن مسعود	٤٤٠

	سال هجری
١١ ـ مسعود دوم پسر مودود	٤٣٢
١٢ ـ علی ابوالحسن بهاءالدوله پسر مسعود اول	٤٤٠
١٣ ـ عبدالرشید عزالدوله بن محمود (طغرل غاصب ٤٤٤)	٤٤٠
١٤ ـ فرخزاد جمال الدوله بن مسعود	٤٤٤
١٥ ـ ابراهیم ظهیر الدوله بن مسعود	٤٥١
١٦ ـ مسعود سوم علاءالدوله بن ابراهیم	٤٩٢
١٧ ـ شیرزاد کمال الدوله بن مسعود	٥٠٨
١٨ ـ ارسلان سلطان الدوله بن مسعود	٥٠٩

سال هجری		سال هجری	
۱۹ ـ بهرام شاه یمین الدوله بن مسعود	۵۱۲	۲۱ ـ خسرو ملك تاج الدوله بن خسروشاه	۵۵۵
۲۰ ـ خسروشاه معز الدوله بن بهرام	۵۴۷		

(غزنویان بدست غوریان منقرض شدند)

۱۸ ـ کاکویان

بنی کاکویه

(اصفهان و همدان)

سال هجری		سال هجری	
۱ ـ علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمنزار بن کاکویه	۳۹۸	۴ ـ ابو منصور علی بن فرامرز (در یزد تا ۴۸۸)	۴۶۹
۲ ـ ظهیر الدین ابومنصور فرامرز	۴۳۳	۵ ـ علاء الدوله ابوکالیجار گرشاسب دوم	۴۸۸
۳ ـ علاء الدوله ابوکالیجار گرشاسب (همدان ونهاوند)	۴۴۳		

۱۹ ـ سلجوقیان

۱ ـ سلاجقهٔ بزرك:

سال هجری		سال هجری	
۱ ـ رکن الدوله ابوطالب طغرل بیك	۴۲۹	۵ ـ رکن الدین ابوالمظفر برکیاروق	۴۸۷
۲ ـ عضد الدین ابوشجاع الب ارسلان	۴۵۵	۶ ـ ملکشاه دوم	۴۹۸
۳ ـ جلال الدین ابوالفتح ملك شاه	۴۶۵	۷ ـ غیاث الدین ابوشجاع محمد	۴۹۸
۴ ـ نصیر الدین محمود	۴۸۵	۸ ـ معز الدین ابوحارث سنجر	۵۵۲ـ۵۱۱

(مغلوب خوارزمشاهان شدند)

۲ ـ سلاجقهٔ کرمان:

۱ ـ عمادالدین قره ارسلان قاورد بیك	۴۳۳	۷ ـ ارسلانشاه		۴۹۴
۲ ـ کرمان شاه	۴۶۵	۸ مغیث‌الدین محمد		۵۳۶
۳ ـ حسین	۴۶۷	۹ ـ مغیث‌الدین طغرل شاه		۵۵۱
۴ ـ رکن‌الدین سلطان شاه	۴۶۷	۱۰ ـ بهرامشاه	دریکسال برقابت	
۵ ـ توران شاه	۴۷۷	۱۱ ـ ارسلان‌شاه دوم	هم سلطنت	
۶ ـ ایران شاه	۴۹۰	۱۲ ـ ترکان شاه	میکردند	۵۶۲
		۱۳ ـ محمد دوم		۵۸۳

(بدست ترکان غز منقرض شدند)

۳ ـ سلجوقیان سوریه:

۱ ـ توتوش‌بن‌الب‌ارسلان	۴۸۷	۳ ـ الب‌ارسلان اخرس‌بن رضوان	۵۰۷
۲ ـ رضوان بن‌توتوش	۴۸۸	۴ ـ سلطانشاه بن رضوان	۵۱۱ ـ ۵۰۸
(دقاق بن توتوش در دمشق)			

۴ ـ سلجوقیان عراق وکردستان:

	سال هجری		سال هجری
۱ ـ مغیث‌الدین محمود	۵۱۱	۶ ـ محمد	۵۴۸
۲ ـ غیاث‌الدین داود	۵۲۵	۷ ـ سلیمانشاه	۵۵۴
۳ ـ طغرل اول	۵۲۶	۸ ـ ارسلانشاه	۵۵۶
۴ ـ غیاث‌الدین مسعود	۵۲۷	۹ ـ طغرل دوم	۵۷۳
۵ ـ معین‌الدین ملکشاه	۵۴۷		

۵ ـ سلجوقیان روم :

	سال هجری
۱ ـ سلیمان اول پسر قتلمش	۴۷۰
۲ ـ (سلطنت بیگانه)	۴۷۹
۳ ـ قلیج ارسلان داود	۴۸۵
۴ ـ ملکشاه اول	۵۰۰
۵ ـ مسعود اول	۵۱۰
۶ ـ عزالدین قلیج ارسلان	۵۵۱
۷ ـ قطب‌الدین ملکشاه دوم	۵۸۴
۸ ـ غیاث‌الدین کیخسرو اول	۵۸۸
۹ ـ رکن الدین سلیمان دوم	۵۹۷
۱۰ ـ قلیج ارسلان سوم	۶۰۰

	سال هجری
۱۱ ـ کیخسرو	۶۰۱
۱۲ ـ عزالدین کیخسرو اول	۶۰۷
۱۳ ـ علاءالدین کیقباد اول	۶۱۶
۱۴ ـ غیاث‌الدین کیخسرو دوم	۶۳۴
۱۵ ـ عزالدین کیکاوس دوم	۶۴۳
۱۶ ـ رکن‌الدین قلیج ارسلان چهارم	۶۵۵
۱۷ ـ غیاث‌الدین کیخسرو سوم	۶۶۶
۱۸ ـ غیاث‌الدین مسعود دوم	۶۸۲
۱۹ ـ علاءالدین کیقباد دوم	۷۰۰-۶۹۶

(مغلوب مغول و ترکان عثمانی شدند)

۲۰ ـ باطنیان (یا اسمیعیلیان یا ملاحده)

(قلعه الموت)

	سال هجری
۱ ـ حسن صبّاح	۴۸۳
۲ ـ کیا بزرك امید رودباری	۵۱۸
۳ ـ محمد اول پسر بزرك امید	۵۳۲
۴ ـ حسن دوم پسر محمد	۵۵۷
۵ ـ نورالدین محمد دوم پسر حسن دوم	۵۶۱

	سال هجری
۶ ـ جلال‌الدین حسن سوم بن محمّد دوم	۶۰۷
۷ ـ علاءالدین محمد سوم پسر حسن سوم	۶۱۸
۸ ـ رکن‌الدین خور شاه	۶۵۳

۲۱ ـ شروانشاهان

سلاله اوّل :

	سال هجری
۱ ـ یزیدبن مزیدبن زایدهٔ شیبانی (والی ارمنیه در زمان هارون)	۱۸۳

(چند امیر دیگر بی اهمیت) :

	سال هجری
۲ – خالدبن یزید مزید	۲۰۹
۳ – محمدبن خالد	»
٤ – هیثم بن خالد	»
٥ – محمدبن هیثم	»
٦ – هیثم بن محمد	»
۷ – علی‌بن هیثم	۳۰۰
۸ – ابوطاهربن فولان‌بن محمد	۳۰٥
۹ – محمدبن ابی طاهر	۳۳۷
۱۰ – احمدبن محمد	۳٤٥
۱۱ – محمدبن احمد	۳۷۰
۱۲ – یزیدبن احمد	۳۸۱

سلاله دوّم (مقرّ شماخه) :

	سال هجری
۱۳ – منوچهربن یزید	٤۱۸
۱٤ – ابو منصور علی‌بن یزید	٤۲٥
۱٥ – قبادبن یزید	٤۳٥
۱٦ – بخت‌نصرعلی‌بن فولان‌بن یزید	
یزید	٤٤۱
۱۷ – سالاربن یزید	٤٤۱
۱۸ – فریبرزبن سالار	٤٥٥
۱۹ – فریدون‌بن فریبرز	٤٥٥

سلاله سوم :

	سال هجری
منوچهر	۹۰۳
القاص میرزابن اسمعیل صفوی	۹٤٥
عبدالله خان	۹٥۸
(عثمان پاشا و یوسف خان ازطرف عثمانی)	
فرّخ خان	۱۰٤۳
رستم خان	۱۰٤٥
خسرو سلطان	۱۰٥۱
مهرعلی خان	۱۰٦٦
منوچهر خان	۱۰٦۷

سلاله چهارم :

	سال هجری
فتحعلی	۱۱۸۰
عسکربن محمد سعید	۱۲۰۳
قاسم خان	۱۲۰۳
مصطفی خان	۱۲۱۲

شروانشاهان ـ خاقانیان

	سال هجری
۱ ـ ابوالمظفر منوچهربن کسران	۵۵۰
۲ ـ اخستان اول‌بن منوچهر	۵۵۶
۳ ـ فرخزاداول‌بن منوچهر	۵۶۶
٤ ـ گرشاسب بن فرخزاد	۵۷۵
۵ ـ علاءالدین فریبرزبن گرشاسب	۶۲۲
۶ ـ اخستان دوم‌بن فریبرز	۶٤۹
۷ ـ فرخزاد دوم بن فریبرز	۶۸۰
۸ ـ کیقبادبن فرخزاد	۷۱۷
۹ ـ کیکاوس بن کیقباد	۷٤۵
۱۰ ـ هوشنگ‌بن کیکاوس	۷۷٤
۱۱ ـ شیخ ابراهیم بن محمد دربند بن کیقباد	۷۸٤
۱۲ ـ خلیل‌الله اول بن ابراهیم	۸۲۱
۱۳ ـ فرخ سیربن خلیل	۸۶۹
۱٤ ـ بهرام بک‌ابن فرخ سیر	۹۰۶
۱۵ ـ غازی بک‌بن فرخ سیر	۹۰۷
۱۶ ـ محمود غازی	۹۰۸
۱۷ ـ شیخ ابراهیم دوم پسر فرخ سیر	۹۰۸
۱۸ ـ خلیل‌الله دوم پسر ابراهیم دوم	۹۳۰
۱۹ ـ شاهرخ بن فرخ میرزا (شاه طهماسب صفوی)	۹٤۲
۲۰ ـ برهان علی‌بن خلیل‌الله	۹۵۱
۲۱ ـ میرزا ابوبکربن برهان	۹۵۱

۲۲ ـ سلغریان

(اتابکان فارس)

۱ ـ مظفرالدین سنقربن مودود	۵٤۳
۲ ـ مظفرالدین‌زنگی‌بن مودود	۵۵۶
۳ ـ تکله پسر زنگی	۵۷۰
٤ ـ طغرل بن سنقربن مودود	۵۹۰
۵ ـ سعد اول پسر زنگی (سعدبن زنگی)	۵۹۶
۶ ـ ابوبکر قتلغ خان پسر سعد	۶۲۸
۷ ـ سعد دوم پسر قتلغ	۶۵۸
۸ ـ محمدبن سعد اول	۶۵۸
۹ ـ محمد شاه‌بن سلغر شاه	۶۶۰
۱۰ ـ سلجوقشاه‌بن سلغر شاه	۶۶۱
۱۱ ـ آبش خاتون بنت سعد دوم	۶۶۳

(حمله مغول)

۲۳ ـ هزاراسپی‌ها

(مقر لرستان و شهر ایذج در شمال شرقی خوزستان که عامه مال امیر مینامند)

	سال هجری		سال هجری
۱ ـ ابو طاهربن محمد	۵۴۳	۸ ـ رکن‌الدین یوسف شاه دوم پسر احمد	۷۴۳
۲ ـ نصرة‌الدین هزار اسپ پسر ابو طاهر	۶۰۰	۹ ـ مظفرالدین افراسیاب دوم پسر یوسف	۷۴۰
۳ ـ تکله پسر هزار اسپ	۶۵۰	۱۰ ـ شمس‌الدین هوشنك پسر فولان پسر یوسف	۷۵۶
۴ ـ شمس‌الدین الپ ارغون‌بن هزار اسپ	۶۵۷	۱۱ ـ احمد (؟)	۷۸۰
۵ ـ یوسف‌شاه اول‌پسر الپ‌ارغون	۶۷۳	۱۲ ـ ابوسعید (؟)	۸۱۵
۶ ـ افراسیاب اول پسر یوسف‌شاه	۶۸۷	۱۳ ـ حسین	۸۲۰
۷ ـ نصرة‌الدین احمدپسر الپ‌ارغون	۶۹۶	۱۴ ـ غیاث‌الدین	۷۲۷

(مغلوب تیموریان شدند ـ در لرستان سلسله دیگر نیز از هزار اسپیان سلطنت کرده‌اند)

۲۴ ـ اتابکان آذربایجان

(مقرّ عمده اردبیل)

	سال هجری		سال هجری
۱ ـ شمس‌الدین ایلدگز	۵۳۱	عثمان بن ایلدگز	۵۸۱
۲ ـ شمس‌الدین ابوجعفر محمدجهان پهلوان بن ایلدگز	۵۶۸	۴ ـ نصرة‌الدین ابوبکربن محمد	۵۸۷
۳ ـ مظفرالدین قزل ارسلان بن		۵ ـ مظفرالدین ازبك‌پهلوان بن محمد	۲۲ـ۱۰۷

(مغلوب خوارزمشاهان)

۲۵ ـ شاه‌ارمن

(بیکتیموریان ـ در خلاط)

	سال هجری		سال هجری
۱ ـ سوقمان قطبی	۵۹۳	۲ ـ ظهیرالدین ابراهیم شاه ارمن پسر سوقمان	۴۰۶

	سال هجری
۳ ـ احمدبن سوقمان	۵۲۱
٤ ـ نصرالدین سوقمان دوم پسر ابراهیم	۵۲۲
۵ ـ سیف‌الدین بیکتیمور	۵۸۱
٦ ـ بدرالدین اقسنقور پسر سوقمان‌دوم	۵۸۹
۷ ـ الملك منصورمحمدبن بیکتیمور	۵۹٤
۸ ـ عزالدین بلبان	٦۰۳

(مغلوب ایّوبیان شدند)

۲٦ـ سربداران

(خراسان و دامغان)

	سال هجری
۱ ـ عبدالرزاق‌بن فضل‌الله	۷۳۷
۲ ـ وجیه‌الدین مسعودبن فضل‌الله	۷۳۸
۳ ـ آی تیمور محمد	۷٤٤
٤ ـ اسفندیار	۷٤٦
۵ ـ فضل‌الله	۷٤۷
٦ ـ شمس‌الدین علی	۷٤۸
۷ ـ یحیی‌بن کراب	۷۵۳
۸ ـ ظهیرالدین	۷۵۷
۹ ـ حیدر القصاب	۷٦۰
۱۰ ـ لطف‌الله	۷٦۰
۱۱ ـ حسن دامغانی	۷٦۱
۱۲ ـ علی‌المؤید	۷٦٦
درویش رکن‌الدین که‌غاصب‌بود	۷۸۰ـ۷۷۸

(در ۷۸۳ مغلوب تیمور شدند)

۲۷ـ خوارزمشاهان

سلالهٔ اول :

	سال هجری
۱ ـ ابوسعید احمدبن محمد	۳٤۰
۲ ـ ابو عبدالله محمدبن احمد	
۳ ـ مامون‌بن محمد	۳۸۵
٤ ـ ابوالحسن علی‌بن مامون	۳۸۷
۵ ـ ابوالعباس مامون بن‌مامون	۳۹۰
٦ ـ ابو حارث محمدبن علی بن مامون	٤۰۷

(در ٤۰۸ مغلوب محمود غزنوی)

سلالهٔ دوم :

	سال هجری
۱ ـ التونتاش (حاجب محمود غزنوی)	٤٠٨
۲ ـ هارون بن التونتاش	٤٢٣
۳ ـ اسمعیل خاندان بن التونتاش	٤٢٥
٤ ـ شاه ملك	٤٢٩

(در ٤٣٤ مغلوب طغرل بیك شدند)

سلالهٔ سوم :

	سال هجری
۱ ـ انوشتکین غرچه	٤٧٠
۲ ـ قطب الدین محمد بن انوشتکین	٤٩٠
۳ ـ اتسز بن محمد	٥٢١
٤ ـ ایل ارسلان بن آتسز	٥٥١
٥ ـ سلطانشاه ابوالقاسم محمود بن ایل ارسلان	٥٦٨
٦ ـ ابوالمظفر تکش بن ایل ارسلان	٥٨٩
۷ ـ علاء الدین محمد بن تکش	٥٩٦
۸ ـ جلال الدین منکبرنی پسر محمد	٦١٧

(٦٢٨ مغلوب مغول شد)

۲۸ ـ مغول

(یا ایلخانیان)

	سال هجری
۱ ـ هلاکو	٦٥٤
۲ ـ اباقا	٦٦٣
۳ ـ احمد تکودار	٦٨٠
٤ ـ ارغون	٦٨٣
٥ ـ گیخاتو	٦٩٠
٦ ـ بایدو	٦٩٤
۷ ـ غازان محمود	٦٩٤
۸ ـ اولجایتو خدابنده محمد	٧٠٣
۹ ـ آرپاغون	٧٣٦
۱۰ ـ موسی	٧٣٦

۲۹ ـ جلایریان

(یا ایلکانیان)

ـ در عراق وآذربایجان ـ

	سال هجری
۱ ـ تاج‌الدین شیخ حسن بزرك	۷۳۶
۲ ـ شیخ اویس بن حسن	۷۵۷
۳ ـ جلال‌الدین حسین بن اویس	۷۷۶
بایزیدبن اویس (درکردستان)	۷۸۶
٤ ـ غیاث‌الدین احمدبن اویس	۷۸٤
٥ ـ شاه ولد	۸۱۳

	سال هجری
تاندو (بیوهٔ شاه ولد)	(۸۱٤)
٦ ـ محمودبن ولد (تحت نظر تاندو)	۷۱٤
۷ ـ اویس بن ولد	۸۱۸
۸ ـ حسین علاءالدوله	۸۲۷

۳۰ ـ مظفریان

(فارس ، کرمان ، کردستان)

	سال هجری
۱ ـ مبارزالدین محمدبن المظفر	۷۱۳
۲ ـ قطب‌الدین شاه محمود	۷۵۹
۳ ـ جلال‌الدین ابوالفوارس شاه شجاع	۷٦٥

	سال هجری
٤ ـ مجاهدالدین زین‌العابدین	۷۸٦
٥ ـ عمادالدین احمد (کرمان)	۷۸٦
٦ ـ نصرةالدین یحیی (یزد)	۷۸۹
۷ ـ شاه منصور (اصفهان)	۷۸۹

۳۱ ـ آل کرت

(بلخ ، غزنه ، سرخس ، نیشابور)

	سال هجری
۱ ـ شمس‌الدین محمد اول	٦۸٤
۲ ـ رکن‌الدین بن شمس‌الدین (٦۸۲ـ٦۷۷)	

	سال هجری
۳ ـ فخرالدین بن رکن‌الدین	٦۸٤
٤ ـ غیاث‌الدین بن رکن‌الدین	۷۰٦

	سال هجری
۵ – شمس الدین دوم پسر غیاث الدین	۷۲۹
۶ – حافظ بن غیاث الدین	۷۳۰
۷ – معز الدین حسین بن غیاث الدین	۷۳۲
۸ – غیاث الدین پیر علی دوم پسر معز الدین	۷۷۲

۳۲ – تیموریان

(ایران و ماوراءالنهر – پایتخت سمرقند)

	سال هجری
۱ – تیمور لنگ قطب الدین	۷۷۱
۲ – خلیل	۸۰۷
۳ – شاهرخ	۸۰۷
۴ – علاء الدوله الغ بیك پسر شاهرخ	۸۵۰
۵ – رکن الدین عبداللطیف بن ابراهیم بن شاهرخ	۸۵۳
۶ – عبدالله بن ابراهیم بن شاهرخ	۸۵۴
۷ – ابوسعید محمد بن میرانشاه	۸۵۵
۸ – احمد بن ابی سعید	۸۷۲
۹ – محمود بن ابی سعید	۸۹۹

امراء ماوراءالنهر

	سال هجری
بایسنقر بن محمود	۹۰۰
علی بن محمود	۹۰۳
بابر	۹۰۳

۳۳ – سیاه گوسفندان (قره قویونلو)

(آذربایجان – پایتخت تبریز)

	سال هجری
۱ – قره محمد تورمش پسر بیرام خواجه	۷۸۰
۲ – ابو نصر قره یوسف نویان پسر محمد	۷۹۰
۳ – پیر بوداق	۸۱۰
۴ – اسکندر بن یوسف	۸۲۳
۵ – مظفر الدین جهانشاه بن یوسف	۸۴۱
۶ – حسنعلی	۸۷۲

۳۴ ـ سفید گوسفندان (آق قویونلو)

(آذربایجان)

	سال هجری
۱ – بهاءالدوله قرا یولوق	۷۸۰
۲ – نورالدین حمزه	۸۳۹
۳ – معزالدین جهانگیر	۸۴۸
٤ – اوزن حسن بن علی	۸۵۷
٥ – خلیل بن اوزن حسن	۸۸۳
٦ – یعقوب بن اوزن حسن	۸۸٤
۷ – بایسنقر بن یعقوب	۸۹٦
۸ – رستم بن مقصود	۸۹۷
۹ – احمد بن محمد	۹۰۲
۱۰ – مراد بن یعقوب	۹۰۳
۱۱ – الوند بن یوسف	۹۰٥
۱۲ – محمد بن یوسف	۹۰٦

۳۵ ـ صفویان

	سال هجری
۱ – شاه اسمعیل اول	۹۰۷
۲ – شاه طهماسب اول	۹۳۰
۳ – اسمعیل دوم	۹۸٤
٤ – محمد خدابنده	۹۸٥
سلطان امیر حمزه (چندماه)	۹۸٥
٥ – شاه عباس کبیر	۹۸۹
٦ – شاه صفی	۱۰۳۸
۷ – شاه عباس دوم	۱۰٥۲
۸ – سلیمان اول	۱۰۷۷
۹ – حسین	۱۱۰٥
۱۰ – طهماسب دوم	۱۱۳٥
۱۱ – عباس سوم	۱۱٤٤
۱۲ – سلیمان دوم	۱۱٦۳
۱۳ – اسمعیل سوم	۱۱٦۳
۱٤ – سلطان حسین دوم	۱۱٦۳
۱٥ – محمد شاه ابوالفتح	۱۲۰۰

(افغانان)

	سال هجری
محمود بن میرویس	۱۱۳٥
اشرف بن عبدالله	۱۱۳۷
آزاد خان	۱۱٦٦

۳۶ ـ افشاریان

	سال هجری
۱ ـ نادر شاه	۱۱۴۸
۲ ـ عادلشاه	۱۱۶۰
۳ ـ ابراهیم	۱۱۶۱
٤ ـ شاهرخ	۱۱۶۱
حکومت علیمراد خان بختیاری	۱۱۶۳

۳۷ ـ زندیان

	سال هجری
۱ ـ محمد کریم خان	۱۱۶۳
۲ ـ ابوالفتح خان	۱۱۹۳
۳ ـ محمد علی	۱۱۹۳
٤ ـ صادق خان (شیراز)	۱۱۹۳
٥ ـ علیمراد خان	۱۱۹۵
٦ ـ جعفر خان	۱۱۹۹
۷ ـ لطفعلی خان	۱۲۰۳

فهرست نخبهٔ نامها

ابراهیم بن محمد ۱۸
ابن اسفندیار ۳۸
ابن المعتزّ ۲۸
ابوابراهیم اسمعیل المنتصر ۲۵
ابواسحق صابی ۴۳
ابوالخیر حمار ۶۵
ابوالساج دیوداد ۲۵
ابوعلی سیمجور ۳۵
ابوعلی سینا ۴۳
ابولؤلؤة فیروز ۱۱
ابومسلم خراسانی ۱۸
ابومنصور موفق ۳۶

اتابکان آذربایجان ۵۷،۱۲۵
احمدبن حسن میمندی ۴۸
احمدبن عبدالله خجستانی ۲۷
اخشید ۳۳
اخشیکت ۳۳
ارّان ۳۷
ارغوش ۴۱
ارکبد ۳۸
اسدی ۴۹
اسفاربن شیرویه ۳۷
اسفیجاب ۳۳
اسمعیل صفوی (شاه) ۸۷
اسمعیلیّه ۵۳،۵۶
اشروسنه ۳۳
اعتمادالسلطنه ۵
افراسیابیان ۳۴
افشاریان ۱۰۰،۱۰۵
افشین ۲۵
افغانان ۹۸
الاطروس ۴۰
البتکین ۳۵
آل بویه ۴۱،۴۲،۱۱۷
الجایتو ۷۰
الغبار بیك ۲
القاب امرای ترکستان ۳۳

آل قارن ۳۸،۱۱۶
الناصر لدین الله ۶۸
المقنّع ۱۹
امام ابراهیم ۱۸

امویان ۱۱۰

انداذ ۳۸
اورگنج ۳۳
اوله آریوس ۹۳
ایلك خانیان ۳٤،۱۱۳

بابك ۲۱،۲۵
بانکنوت ۷۱
باوندیان بایسنقر ۳۸-۸۱
بختیاری اهوازی ٤۷
بدخشان ۳۳
بذ ۲۵
بغراخان ۳٤
بلعمی ۳٦
بنجیکت ۳۳
بنی دابویه ۳۸،۳۹،۱۱۵
بنی فضلویه ۵۹
بویان (آل بویه) ٤۱،٤۲،۱۱۷
بیهقی

پادوسبانان ۳۸،۱۱۵
پکن ۷۳
پندار رازی ٤۷
پهلوی ۳۸
پیترود لاوا له ٤۸
پیزی ۱۰
پیروزسغد ۳۳
پیریم ۳۸

تزوکات تیمور ۷٦
تیمور لنگ ۷۷،۷۸
تیموریان ۷۵،۱۲۹

جاودان بن سهل ۲۵
جست ۵۰
جرجانیه ۳۳،٦٦
جندیشاپور ۲۹
چاچ ۳۳
چستانیان ۳۷
چغانیان ۳۳
چپپال ۵۰

حاج خلیفه ۵
حجّاج ۱۲
حسن بن زید ٤۰
حسن بن سوار ٦۵
حسن بن علی - الاطروش ٤۰

حسن صبّاح ۵۳
حسین بن علی ع ۱۷
حشّاشین ۵۵، ۱۲۲
حنظله بادغیسی ۲۷

خان بالیغ ۷۳
خُتل ۳۳
خجند ۳۳
خرّمیان (خرمدینان) ۲۴، ۲۵
خسرو خوارزم ۳۳
خلاط ۶۰
خلفاء راشدین ۱۱۰
خلف بن احمد ۳۰
خلیل سلطان ۸۰
خوارزم ۳۳
خوارزمشاهان ۶۶، ۱۲۶
خوانین ترك و خانیّه ۳۳، ۱۱۳
خیّام ۵۳

داعی کبیر ۴۰
درجات اسمعیلیه ۵۶
دقاق تیمور ۶۲
دندانقان ۵۱
دیرالعاقول ۲۹
دیلمان ۳۷

راشت ۳۳
روادیان ۴۳
رودبارشمیران ۳۷
رویان ۳۹

زرافشان ۳۳
زرتشت ۲۲
زرنگه ۱۱
زندیان ۱۰۶، ۱۰۹
زندیق ۲۴
زیاریان (آل‌زیار) ۴۱، ۱۱۷

ساجیان ۲۱، ۲۵، ۱۱۲
سامانیان ۳۲، ۱۱۳
سبکتکین ۳۵
سپید جامگان ۱۹
سربداران ۶۰، ۶۱، ۷۳، ۱۲۶
سعیدبن العاص ۳۹
سغد ۳۳
سلجوقیان ۵۱، ۶۳، ۱۲۰
سلطان محمد فاتح ۸۰
سلغریان ۵۸، ۵۹، ۱۲۴

سمّاعون ۲٤
سمرقند ۳۳
سناباد ۲۳
سنباد (سمپاذ) ۱۸
سوخرا ۳۸
سوقمان قطبی ٦۰
سومنات ۵۰

شدّادیان ٤۳
شروانشاهان ٦٤،۱۲٤
شهمار ۳۸
شیر ختن ۳۳

صاحب الزنج ۲۹
صاحب بن عباد ٤۳
صدوق (شیخ) ۲۳
صدیقون ۲٤
صفاریان ۲۸،۱۱۳
صفویان ۸۲،۹۵،۱۳۰

طارم ۳۷
طاهریان ۲٦،۱۱۲
طبرستان ۳۷،۳۹
طبری ۳٦
طرخان ۳۳
طهماسب (صفوی) ۸۸

عباسیان ۱۸،۱۱۰
عبدالله سفاح ۱۸
عبدالله میمون ۵٤
عصمت بخارائی ۸۰
علویان طبرستان ۳۷
علی بن موسی الرضا ع ۲۰
عمیدالملك کندری ۵۲

غرچستان ۵۰
غزنویان ٤۷،۱۱۹

فائق ۳
فخر رازی ٦۵
فذشوارگر (فرشوازگر) ۳۷
فرخان ۳۸
فرزین ۳
فرغانه ۳۳
فضل بن سهل ۲۲
فضل بن العمید ٤۳
فیریم یا پیریم ۳۸

قابوس بن وشمگیر ۴۱
قورد شاه ۲۰
قتیبة بن مسلم ۳۴
قدر خان ۵۰
قراخانیان ۳۴
قراختائیان ۶۷،۷۳
قرامطه ۵۶
قرنین ۲۹
قره‌قوینلو ۷۹
قزلباش ۸۳
قسّیسون ۲۴
قطران تبریزی ۴۷

کارنیان (آل قارن) ۳۸،۱۱۶
کش ۳۳
کلینی ۲۳
کلزای ۹۸
کنگریان یا مسافریان ۳۷،۱۱۵
کنوج ۵۰

گتیور ۵۰
گردیزی ۳۰
گرگانج ۶۶
گورخانیان ۶۷

لاهور ۵۱

مازیار بن قارن ۴۰
ماکان بن کالی ۳۷
مامون ۱۷
مانویان ۳۴
ماهوی مرو ۳۳
مبیّضه ۱۹
محمد بن حنفیه ۱۸
محمد بن زید ۴۰
محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ۱۸
محمود غزنوی ۴۷،۴۹،۵۰
مختار ثقفی ۱۵،۱۷
مرجیه ۲۰
مرداویج بن وردانشاه ۴۱
مسمغان (مصمغان) ۳۸
مسّوده ۱۸
مشمسّون ۲۴
مصقلة بن هبیره ۳۹
معلمون ۲۴
مغول ۶۷،۷۳
ملفوظات تیموری ۷۶

ملکم خان ۲
مولتان ۵۰
مهستی ۶۳

نادر شاه ۱۰۰
ناصح گلپایگانی (جرفادقانی) ۳
نخشب (نسف) ۱۹،۳۳
نشاطی سمرقندی ۸۰
نصربن سیّار ۳۴
نظام‌الملك ۵۲،۵۳
نظامی ۶۴
نوغان ۲۳
نیدون‌کش ۳۳

هاشم بن کلیم‌المقنع ۱۹
هروی ابو منصورعلی ۳۶
هزار اسب ۳۳
هزار اسبیان ۵۹،۱۲۵
هفت خانوادهٔ قدیم ۳۸
هندو شاهیان ۵۰
هنوی ۱۰۱
هوند ۵۰
ویهند ۵۰

یاقوت حموی ۵
یعقوب صفاری ۲۹
یوسف و زلیخای فردوسی ۴۳

فهرست کتابهائیکه در ترجمهٔ این تاریخ رجوع بانها شده

الف ـ کتابهای اسلامی :

۱ ـ **تاریخ سرجان ملکم** ،

۲ ـ **تاریخ یمینی** ، ترجمهٔ ابو الشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی جرفاذقانی (در اواخر قرن هفتم (از کتاب الیمنی تألیف محمد بن محمد الجبار العتبی درزمان سلطان محمود (تا وقایع سال ٤١١ هجری) .

۳ ـ **کتاب التوسل الی الترسل** ، تألیف بهاء الدین محمد منشی علاء الدین محمد تکش خوارزمشاه (٦١٧ ـ ٥٩٦) (عکس از نسخه پاریس متعلق بوزارت معارف).

٤ ـ **معجم البلدان** ، تألیف شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت الحموی (انجام تألیف در ٦٢١) چاپ مصر در ده جلد ١٣٢٥ـ١٣٢٣ هجری .

٥ ـ **مجالس المؤمنین** ، تألیف قاضی نور الله مرعشی (در ١٠١٠ ـ ٩٩٣ ه) . نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس .

٦ ـ **تاریخ الرسل والملوك** ، لابی جعفر محمّد بن جریر الطبری (تاریخ تألیف قرن ٤) چاپ فرنگ باهتمام دخویه شروع ١٨٧٩

۷ ـ **کتاب مروج الذهب** ، تألیف ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی (قرن ٤) چاپ پاریس ١٨٦١ .

۸ ـ **کتاب فتوح البلدان** ، تألیف احمد بن یحیی بن جابر بغدادی بلاذری (متوفی در ٢٧٩) چاپ مصر ١٣١٩ ه .

۹ ـ **زبدة النصرة و نخبة العصره** ، عماد الدین محمد بن محمد بن حامد کاتب اصفهانی چاپ لیدن ، باهتمام هوتسما ١٨٨٩ میلادی (تألیف انوشیروان خالد متوفی

در ۵۳۲ وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی و تعریب عماد کاتب در ۵۷۹).

۱۰ - **کتاب الاخبار الطوال**، تألیف ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری (متوفی در ۲۸۲) لیدن ۱۸۸۸ میلادی.

۱۱ - **مختصر کتاب الفرق بین الفرق**، تألیف عبد القاهر بن طاهر ابی منصور البغدادی (متوفی در ۴۲۹) چاپ مصر ۱۳۲۱

۱۲ - **کتاب الملل والنحل**، تألیف ابو الفتح محمد الشّهرستانی (متوفی در ۵۴۸)، چاپ لندن ۱۸۴۶

۱۳ - **کتاب الفخری فی الاداب السلطانیه والدول الاسلامیة**، تألیف محمد بن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی (تألیف در ۷۰۱) چاپ مصر ۱۹۲۳

۱۴ - **الفهرست**، تألیف محمد بن اسحق الندیم (در ۳۷۷) چاپ مصر ۱۳۴۸ .

۱۵ - **کتاب البدأ والتاریخ**، تألیف مطهّر بن طاهر مقدیسی (تألیف در اواسط قرن چهارم) باهتمام کلمان هوار پاریس ۱۹۱۹.

۱۶ - **خاندان نوبختی**، تألیف عباس اقبال طهران ۱۳۱۱ هجری شمسی .

۱۷ - **گاتها**، سرود های زرتشت تألیف و ترجمهٔ پور داود از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی و بمبئی و ایران لیگ ۱۹۲۷ ،

۱۸ - **چهار مقاله**، تألیف احمد بن عمر بن علی النتظامی العروضی السمرقندی (در حدود سنهٔ ۵۰۵ هجری)چاپ لیدن ۱۹۰۹ .

۱۹ - **کتاب العبر ودیوان المبتداء والخبر**، تألیف عبدالرحمن محمد بن خلدون (قرن هشتم).

۲۰ ـ **کتاب زین‌الاخبار**، تالیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاك محمود گردیزی (در حدود ٤٥٠ ه) باهتمام محمد ناظم چاپ برلین مطبعه ایرانشهر ۱۹۲۸ م.

۲۱ ـ **احوال واشعار ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی سمرقندی**، تألیف سعید نفیسی، طهران ۱۳۱۰.

۲۲ ـ **کتاب الاثار الباقیه عن القرون الخالیه**، تألیف ابوریحان محمدبن احمدبن البیرونی الخوارزمی (در ۳۹۰ ه) چاپ آلمان جدید، ۱۹۲۳.

۲۳ ـ **قابوس‌وشمگیر زیاری**، نگارش جناب آقای میرزا عباسخان اقبال، برلین چاپخانه ایرانشهر ۱۳٤۲ ه. ق.

۲٤ ـ **شهریاران گمنام**، بخش نخستین دیلمان (جستانیان، کنگریان، سالاریان) نگارش کسروی تبریزی، چاپ نخستین طهران ۱۳۰۷

۲۵ ـ **تاریخ الکامل**، تألیف ابوالحسن علی‌بن ابی‌الکرم ... الشیبانی معروف به ابن الاثیر (قرن هفتم)، چاپ مصر از ۱۳۰۱.

۲٦ ـ **تاریخ روضة‌الصفا**، تألیف محمدبن خاوندشاه مشهور میرخواند (تالیف قرن نهم)

۲۷ ـ **کتاب وفیات الاعیان وانباءابناء الزمان**، للقاضی احمد الشهیربابن خلّکان (قرن‌هفتم) چاپ مصر در دوجلد ۱٤۷۵ ه.

۲۸ ـ **تاریخ ابوالفداء**، تألیف ملك‌المؤیدعمادالدین ابوالفداءاسمعیل (متوفی درسال ۷۳۲) چاپ استانبول در چهار جلد ۱۲۸٦ ه

۲۹ ـ **کتاب‌الیمینی**، تألیف ابونصر محمّدعُتبی (تاحدود وقایع ٤۱۱) چاپ لاهور ۱۳۰۰ه

۳۰ ـ **تاریخ بیهقی** (یا تاریخ مسعودی تألیف در ٤۵۱ه) چاپ طهران ایضاً چاپ کلکته ۱۸٦٦.

۳۱ ـ **کتاب راحة‌الصدور و آیة السرور**، در تاریخ آل سلجوق، تألیف محمد بن علی‌بن‌سلیمان‌الراوندی (در ۵۹۹ ه) چاپ لیدن هلند ۱۹۲۱.

۳۲ ـ **تاریخ گزیده**، تألیف حمدالله‌بن ابی‌بکربن‌نصر مستوفی (در سنه ۷۳۰) چاپ لندن ۲۱۱۰.

۳۳ ـ **تذکرة الشعرا**، تألیف امیر دولتشاه‌بن‌علاءالدوله‌سمرقندی، چاپ لیدن ۱۹۰۰).

۳٤ ـ **تحفة النظار فی غرایب الامصار وعجایب الاسفار**، تألیف ابوعبدالله‌محمدابن بطوطه (قرن ۸) چاپ پاریس ۱۸۹۳ درچهار جلد.

۳۵ ـ **حدودالعالم** (جغرافی بفارسی)، تاریخ تالیف ۳۷۲ چاپ لنینگراد ۱۹۳۰.

۳٦ ـ **سیرة جلال الدین منکبرتی** (منکوبرنی)، تألیف محمد بن‌نصربن‌محمدالمنشی النسوی (قرن هفتم) چاپ پاریس ۱۸۹۱.

۳۷ ـ **طبقات ناصری**، تألیف ابو عمر عثمان منهاج‌الدین (قرن هفتم) چاپ کلکته.

۳۸ ـ **تجزیة الامصار وتزجیة الاعصار**، تألیف شهاب‌الدین‌عبدالله‌شیرازی‌معروف به وصّاف‌الحضرة (قرن هفتم).

۳۹ ـ **جامع‌التواریخ**، تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی (قرن هشتم).

٤۰ ـ **تاریخ‌جهانگشا**، تالیف علاءالدین عطاملك جوینی (قرن‌هفتم) چاپ لیدن.

ب ـ کتابهای اروپائی:

1—Encyclopaedia Britannica
2—Grundriss der iranischen Philologie, 2 vol E. Greiger U. W. Kuhn, Strassburg 1895—1904
3—Catalogue of Persian Mss. in The British Museum, C. Rieu, 4 vol. London 1819—1895.
4—A Descriptive Catalogue of the Historical Manuscripto in the Arabic & Persian languages W. H. Morley (London 1854).
5—Storia della Poesia Persiana, Italo Pizzi, Torino 1894.
6—Coup d'Oeuil sur l'Histore de la Perse, I. Darmsteter, Paris 1887.
7—The Caliphate, Rise, Decline, And Fall, sir W. Muir, Edinburgh 1924.
8—Culturgeschichte des Orients, A. von Kremer, 2 vol. Wien 1875—1877.
9—Turkestan Down to The Mongol Invasion, W. Bartold. Oxford, 1928.
10—Iranisches Namenbuch, F. Justi, Marburg 1895.
11—Zoroaster the Prophet of Ancient Iran, N. J. 1919
12—A Literary History of Persia, E. G. Browne, 4 vol. Cambridge 1929.
13—Culturgeschichtliche Streifzûge auf dem Gebiete des Islams. A. von Kremer Leipzig 1873.
14—The Encyclopaedia of Islam; Leyden, 1913—1933
15—A History of Persia, 2 vol. Sir Percy Sykes, London 1921.
16—The Lands of the Eastern Caliphate, Le Strange, Cambridge 1930 چاپ اول ۱۹۰۵
17—The Life and Times of Sultan Mahmud, Muhammad Nazim, Cambridge 1931
18—The Mohammedan Dynasties, S. Lane-Poole, 1925.
19—Mazandaran and Astarabad, H. L. Rabino, London 1928.
20—La Domination Des Dailamites, A. Minorsky, Paris 1932.
21—A volume of Oriental Studies Presented to E. G. Browne Cambridge 1922. عجب‌نامه
22—History of Tabaristan (A.H. 613) ibn Isfandyar, E. G. Browne, Leyden 1905.
23—Tabari, übersetzt von Th. Noeldeke, Leyden 1879.
24—L'Empire des Sassanides A. Christensen, Kobenhaven 1907.
25—B. d'Osson, Histoir des Mongols, 4 vol. 1834-5.
26—Sir H. Howorth, History of the Mongols, 4 vol. 1876-1888.
27—E. De Zembaur: Manuel de Genealogie et de Chronologie, Hanovre 1927

از اول فروردین ماه تا اول شهریور ماه ۱۳۱٤ در مطبعه مجلس بطبع رسید
مصحّح طبع کتاب ـ مهدی اِکْباتانی